

# منم انسان

\*\*\*\*\*

استاد علی اکبر خانجانی

بسم الله الرحمن الرحيم

عنوان كتاب: منم انسان

مؤلف: استاد على اكبر خاندانى

تاريخ تأليف: آبان ۱۳۹۸ - بار

تعداد صفحه: ۱۰۱

## بسم الله الاحسن الخالقين

۱- هر چه که از کودکیم دورتر می‌شوم به لحاظ باطنی و ذهنی به آن قلمرو نزدیکتر می‌شوم و در دهه ششم زندگی شبانه‌روز کودکیم در مقابل نگاهم تصویر می‌شود و احساس می‌کنم که هنوز اسرار بسیاری از زندگی امروز من ریشه در آن سال‌ها دارد. و من همواره دلم برای دوره کودکیم تنگ است و دائماً تنگ‌تر می‌شود گوئی که گوهره‌ای را در آن دوران هنوز دریافته‌ام که دائماً مرا به خود می‌خواند.

۲- طبق روایات دینی ما، جنین از حدود چهارماهگی دارای روح می‌شود پس همچون یک انسان زنده است. امروزه نیز به اثبات رسیده که جنین از حدود چهارماهگی در شکم مادر دارای همه حواس پنجگانه فعال است یعنی می‌شنود و می‌بیند و می‌بوید و می‌چشد و لمس می‌کند و به همراه مادرش زندگی می‌کند.

۳- بدین طریق من در رحم مادر غرق در عزا و حزن و اندوه و گرسنگی و تشنج بودم زیرا عمو علی اکبرم در آغاز جوانی شهید شد که نامش بر من نهاده شد. این وضع پس از تولدم نیز مضاعف شد زیرا شش ماهه بودم که پدرم نیز در آغاز جوانی در غربت از دنیا رفت. این عزا با فقر و گرسنگی نیز کامل شد. شیر مادرم هنوز جاری نشده خشکید. آن وقت‌ها نه شیر خشکی بود و نه حتی شیر گاو و گوسفندی که نصیب فقراء شود. حتی قند هم یک پدیده اشرافی و مختص میهمانان بود. پس حداکثر غذای من آب قند بود و مابقی آب و هوای خالص!

۴- از زمانی که دندان درآوردم دندان درد داشتم به همراه دل دردی دائم! و غذای اصلی من خاک و گچ روی دیوار بود. همه دیوارهای خانه ما جای دندان‌های من بود که گچ را می‌تراشیدم و می‌خوردم. و این سنت کل زندگیم بوده است. خاک خوردم و نهایتاً خون خودم را خوردم ولی تسلیم دنیا و اهلش نشدم زیرا از عرش اعلای الهی آمده بودم. پس تا به همانجا بازنگردم تسلیم نخواهم شد. من جز از دست خودش روزی نخورده‌ام و نخواهم خورد به لحاظ مادی و معنوی!

۵- آدمیزاد فقط در رنج‌ها و ناکامی‌ها و بیماری‌هایش انسان می‌شود هیچ کس در خوشی و آسایش و کامیابی به راه درست و حق نرفته و میل به فساد می‌کند. اینست که می‌فرماید: براستی که انسان را در رنج آفریده‌ام!

۶- راضی و شاکر و ممنون شدن از خدا به خاطر هرآنچه که در زندگی بر سرت آورده کاریست محال که جز کاملان الهی به آن نرسیده‌اند آن‌هم در اواخر عمرشان. از انبیای الهی هم انگشت‌شماری به این مقام رسیده‌اند. و این یعنی راضی شدن از کسی که در همه امور ضد توست و تو را دائماً بر سرت می‌شکند و دائماً تو را می‌کشد: «کشته باد انسان که چقدر قدرناشناس است!» قرآن- و انسان کسی است که قدرشناس خدا شود. و انسان بودن غیر بشر و بنی‌آدم و مردم بودن است. و قرآن کتابی است که از حیوانی دویا یک انسان راضی و عاشق حق می‌پرورد. راضی و شاکر و بلکه عاشق شدن بر

همه بلایا و بدبختی و ناکامی و حقارت و ذلت و بیماری و فقر و فاقه‌ای که بر سرت آمده است و خیانت‌هایی که در حقش شده است. اینست آن انسانی که خدا از او راضی است. آیا می‌خواهی انسان شوی؟

۷- آدمی در خلقتش کافر است یعنی واژگونسالار و وارونه‌کار است. چون به او لطف و رحمت شود به منشأ آن خیانت کند و چون به او ظلم شود و به عذاب افتد بازتابش تواضع و تشکر و تسلیم است. او خصم وجود و عاشق عدم است. این خصومت و عشق هم امری ریاکارانه است. چنین موجودی بایستی بارها کشته شود تا انسان شود: کشته باد انسان که چه‌سان کافر است! قرآن- و لذا هر که کفر خود را به عنوان واژگونسالاری فهمید این فهم سرآغاز ایمان عرفانی و انسان شدن است.

۸- در یک دنیای دروغین همه آدمیانی هم که در آن زیست می‌کنند و برای به‌دست آوردنش می‌جنگند دروغین هستند همه اعمال و امیال و افکار و عواطفشان دروغین است و راست و دروغشان، کفر و دینشان و خوشبختی و بدبختی و شرشان نیز دروغین است.

۹- دو نوع انسان است که با همه گروه‌های بشری همنشینی و تعامل می‌کند: مخلصین و مشرکین! مخلصین از آنجا که قلباً پاک از غیر شده‌اند پس در رابطه با همگان مطلقاً آلوده نمی‌شوند و بلکه هر آلودگی را پاک می‌کنند همچون آبی روان هستند. ولی مشرکین از فرط نجسی و ناپاکی با همه می‌آمیزند و مردمان در نزد آنها همه برابر می‌نمایند. اصلاً شعار برابری در عصر ما مختص مشرکین است و سرمنشأ همه ناپاکی‌هاست. انسان مخلص، انسانی ماورای خیر و شر است و مشرک هم موجودی مادون خیر و شر است. و این دو به‌ظاهر بسیار شبیه می‌نمایند در چشم جاهلان و ظاهرپرستان! این شباهت بین اولیاء و اشقیاء است که نهایتاً به شباهت بین امام و دجال می‌رسد که میزان امتحان خلق هستند.

۱۰- شرک همان دنیاپرستی محض است تا آنجا که خدا را هم فقط در صور مادی یعنی بت‌ها جستجو می‌کنند و لذا بت‌پرستی بارزترین نماد مذهب شرک در قرآن کریم است. مخلصین نیز در جستجوی لقای وجه رب هستند و خداوند را به جمال می‌پرستند. پس می‌بینیم که چه شباهتی بین مخلصین و مشرکین است. یکی خدای حی و قیوم را می‌پرستد و دیگری خدای مرده و جمادی و پولی را!

۱۱- مشرک کسی است که خود را با خداوند خالق در امور زندگی شریک می‌پندارد و در این شراکت دائماً باطل و پوچ و ناکام می‌شود و تدریجاً از هر امری جز مادیت محض و مرده برایش نمی‌ماند که او را در خودش می‌بلعد و هلاک می‌کند و او برای نجات خودش به ماده عدمی جهان متوسل می‌شود تا غرق نگردد و این یعنی بت‌پرستی! عصر مدرن و مدرنیسم تماماً تحقق این واقعه است. و لذا مدرنیسم عصر مادیت و بطالت بی‌پایان است که در آن هر چیزی یک بت است بتی نابودگر!

۱۲- زندگی هر انسانی، تلاشی برای خدا شدن است که در هر عصری تعداد انگشت شماری موفق می‌شوند یعنی خلیفه خدا می‌شوند و مابقی پس از ناکامی‌های پی در پی بالاخره کافر می‌شوند و به عداوت و انتقام از خود الهی خویشتن می‌پردازند و مرید شیطان می‌شوند که دشمن انسان است یعنی دشمن خلیفه خداست. کفر عین انکار الهیت خویشتن است و حاصل منی کردن خدا در خویش می‌باشد. انسان الهی، من نیست اوست! این من است که نومید و کافر می‌شود.

۱۳- هر که من خود را وجود خواند و دعوی وجود کند کافر می‌شود زیرا دچار ابطال می‌گردد و اگر توبه نکند روی به شیطان می‌کند. من، عدمیت است و وجود در آدمی همان اوست.

۱۴- اثبات وجود الهی من برای دیگران که توها هستند قلمرو ابطال وجود است. من در تو باطل می‌شود که اگر به او روی نکند کافر و خودبرانداز و خصم انسانیت خود می‌گردد. من هرگز در تو به عرصه ظهور نمی‌رسد بلکه در او محقق می‌گردد که خداست.

۱۵- هر توئی که به سوی من آدمی آید تا این من را برایش به اثبات برساند (از روی چاپلوسی و تملق و فریب و مریدی) عنصری از ناس است که قلمرو شیطان است. آنکه خودت را فدایش می‌کنی تا تو را خدا بخواند شیطان توسل و مأمور خیانت و لعن توسل: «شیطان انسان را امر به کفر می‌کند و چون اطاعت کند آنگاه شیطان او را لعن می‌کند!» قرآن - امر به کفر همان امر به اثبات منیت است!

۱۶- انسان کامل، اوست نه من! انسان آخرین اسم خداست که از بشر تجلی می‌کند بشری که امام اوست.

۱۷- آن اعتقاد، عمل یا سخنی که با مرگ ضمانت نشده باشد و تا پای مرگ تداوم نیابد نمی‌تواند دارای اصالت، صداقت و جدیتی باشد زیرا مرگ تنها پدیده‌ای در زندگیست که قابل بازی کردن و نمایش برای دیگران نیست. مرگ تنها ضامن صدق و حق زندگیست. تنها واقعه صادقانه و برحق زندگی آدمیان، مرگ است.

۱۸- عشق قدرتمندترین و آخرین معنا و واژه‌ای است که آدمی براساس آن می‌تواند به اشد خودپرستی و منیت تقدیس شده‌ای برسد که غایت واژگونی‌اش را سبب می‌شود و اشد بطالتش را در اشد شیطان‌زدگی! اگر آدمی پس از تجربه چنین عشقی به خود نیاید و از تمامیت خود توبه نکند در اشد کفر هلاک می‌گردد. در عشق یا سقوط می‌کنی یا عروج!

۱۹- کسی که ایمان کافی و خالص به خداوند خالق نداشته باشد و رزق و عزت و سلامت خود را از او نداند از بالادستی‌های خود ستم می‌پذیرد و بر زیردستانش ستم می‌کند و تا می‌تواند از دروغ و زور و فریب و دزدی دریغ ندارد و به احدی رحم نمی‌کند زیرا خود را در پرتو رحمت خدا نمی‌یابد. ستم‌بری و ستمگری دو روی ستمی است که آدمی به دلیل کفرش به آن دچار است.

۲۰- بنده در حریم فامیل و روابط اجتماعی و دوستان بسیار به ندرت با انسان مؤمنی روبرو شده‌ام که اهل ستم نباشد. کل کالبد فامیلی ما غرق در کفر و ستم و شقاوت بود که بخش بهائی آن شقی‌ترینش بودند از فقیر و غنی و باسواد و بی‌سوادش! من بهترین انسان‌ها را در میان مبارزان راه آزادی و عدالت یافتیم از مسلمان و غیرمسلمان! و در مبارزین غیرمسلمان انسان‌های باشرف‌تری می‌دیدم که مبارزین کرد از بهترین آنها بودند و پاک‌ترین و جوانمردترینشان با اینکه اکثراً کمونیست بودند زیرا از آفت‌های شرک و نفاق دینی منزّه بودند و هیچ ستمی بدتر از شرک و نفاق در دین نیست که انقلاب ۵۷ را به ارث بردند و ملتی را به خاک سیاه نشاندند و خود را رسوای جهان و تاریخ ساختند و ملعون خدا و خلق!

۲۱- توجیه اقتصادی و طبقاتی جهت ظلم و ستم‌گری و ستم‌بری، غیرانسانی‌ترین توجیهات است. اگر ظلم و ذلت‌پذیری و ستم کسی را به دلیل فقرش توجیه و قابل قبول سازی انسانیت را در او نابود کرده و او را بنده شیطان ساخته‌ای. بهترین و برترین آدمیان از میان فقرا برخاسته‌اند و این بدان معناست که فقر کوروا ی سقوط یا عروج روح است. شقاوت و لطافت آدمی در قلمرو ثروت هر دو بی‌ارزش است و عاریه‌ای و بی‌بنیاد!

۲۲- آدمی در فقر و ضعف است که بین خدا و شیطان نفس خود انتخاب می‌کند. انتخاب بهترین گوهریست که در فقر ممکن می‌گردد. آنها که فقر را لعن و طرد می‌کنند قدرت انتخاب انسان را انکار می‌کنند. انسان صاحب ثروت و قدرت هرگز انتخاب نمی‌کند بلکه فقط بازی می‌کند با امکاناتش! در فقر است که گوهر جان یعنی وجدان و معرفت آدمی گویا و آشکار می‌گردد و فعال می‌شود! در فقر است که انسان بین کفر و ایمان مخیر می‌شود!

۲۳- مارکسیزم تنها فلسفه و مسلکی است که اصالت وجود آدمی را بر فقر قرار داده است و لذا پرولتاریا را لایق برقراری عدل در جهان می‌داند. ولی افسوس که این فلسفه به‌غایت انسانی و الهی بر جبر عمل می‌کند و این راز شکست جهانی مارکسیزم است. خدا آن نور اختیار و انتخاب است بدون خدا هیچ فلسفه‌ای نجات‌بخش انسان نیست. همان‌طور که خداپرستی جبارانه نیز منجر به اشد کفر و ستم می‌شود. کسی که این جهان هستی را فاقد اراده‌ای حکیمانه و برحق و مهربان و عادل بداند چگونه می‌تواند انتخابی برتر از شرایط مادی خود داشته باشد و بیشتر از یک حیوان و گیاه باشد. و لذا مارکسیزم به لحاظ فلسفه و جهان‌بینی و انسان‌شناسی مکتبی بس احمقانه و بدوی است و آدمی در حیرت می‌ماند از این همه جهل مارکس و مارکسیست‌ها! این معما را فقط می‌توان در جریان جنون و جنایت حاکم بر اروپای مسیحی درک نمود که همه شقاوت‌ها و ستم‌ها از کلیسا برمی‌خاست و به اسم خدا و مسیح توجیه می‌شد. این واقعه امروز در جهان اسلام نیز در حال تکوین است و قیامی جهانی برعلیه شرک و نفاق اسلامی در جریان است که امری بس مبارک است.

۲۴- قرآن کریم بخصوص در سوره رحمن به ما متذکر می‌شود که مقام انسان به‌طور خاص مقامی برتر از نبوت انبیای الهی است که انبیای الهی هم در خدمت خلق انسان بوده‌اند. و این انسان‌ها همان حکیمان و عارفان واصل هستند که کلامشان یکسره وحیانی و قدسی است همان‌طور که پیامبر خاتم نیز این‌گونه است همان‌طور که سوره نجم متذکر شده که نطق ایشان همه وحی است و وحی الهی محدود در کتاب قرآن عربی نیست. همان‌طور که در خود قرآن مقام بیان

برتر از قرآن است که تأویل آن است و این بیان همان کلام انسان کامل می باشد که از سرچشمه وجود معصومین جاری شده است و در نفس ناطقه انسان های محمدی در تاریخ سریان دارد.

۲۵- برجسته ترین و ماندگارترین نماد هر دینی مناسک عبادی آن در تاریخ اقوام بشری است که نماز در رأس آن قرار دارد. آیا صلوٰه اسلامی آن گونه که در میان مسلمین جهان به نمایش گذاشته می شود همان صلوٰه قرآنی است و همان صلوٰه محمدی در صدر اسلام است؟ این صلوٰه نمادین در میان مسلمین مطلقاً در قرآن کریم گزارش نشده است و صلوٰه قرآنی شباهتی به این نمایش ندارد. آنچه که در روایات و سنت مکتوب اسلامی هم درباره صلوٰه گزارش شده حداکثر از حدود دویست سال پس از ظهور اسلام است که بواسطه ملایان عباسی گزارش شده است همچون فقاہت اسلامی که سراسر احکام حکومتی بنی عباس است و یک هزارم آن در قرآن گزارش نشده است. اگر می شود به حکومت های جبار و خونخوار و امام کشی چون بنی عباس اعتماد کرد می شود به این گزارشات حکومتی ملایان عباسی هم اعتماد کرد به فقاہت و عبادت و روایاتی که به رسول خدا و امامان نسبت داده اند و کل تاریخ اسلام جز از این طریق به ما نرسیده است جز رساله هایی که از طریق غیررسمی بواسطه اقلیتی از شیعه از جانب امامان به ما رسیده است که به کلی در نفی آن روایات رسمی است مثل رساله ام الکتاب، الہفت، توحید و امثالهم که از جانب ملایان رسمی در شیعه و سنی، طرد و لعن و انکار شده است و ما این رساله های به اصطلاح ضاله را به قرآن نزدیکتر می یابیم هرچند که گاه مطالبی هم در این رساله ها موجود است که با قرآن مطابقت ندارد و نیز با عقل سلیم!

۲۶- این اسلام و تشیع تاریخی - سیاسی فقط به خدمت حکومت های جبار و دجال آمده است. همان طور که امثال فلسفه ملاصدرا هم جز در ظهور دجالیت ولایت فقیه کاربرد دیگری نداشته است. آیا این اسلام روانی - تاریخی - فقهی - فلسفی چه اثری در سرنوشت مسلمین جهان داشته و امروزه از آن چه اثری برجای مانده است جز داعش و ولایت فقیه و وهابیت!

۲۷- آنچه که دین و اسلام تاریخی نامیده می شود دو صورت برجسته دارد که فقه و فلسفه است که هر دو مولد طاغوت یعنی حکومت های وقت است که دجالیت اسلام محمدی بودند. تمامیت فقه و فلسفه اسلامی یا در دربارها تولید شده و یا از طریق دربارها اصلاح و تحکیم شده و جواز صدورش برای عامه و خواص بنا بر مصالح نظام طاغوتی پدید آمده است تا مردم را به سوی طاغوت دعوت کند. همه فقها و فلاسفه بنیانگذار در دربارها نشو و نما پیدا کرده اند از شیخ طوسی و مفید و مرتضی و رضی و صدوق تا خواجه نصیر و بوعلی و ملاصدرا و فارابی و حتی سهروردی! هرچند که برخی از آنها بر اثر رقبا و حسد سائر ملایان دچار گرفتاری و تبعید گشته و گاه کشته شده اند که این امر شامل حال وزرای دربارها هم می شده است. بسیاری از این فقها و فلاسفه به طور خانوادگی از امراء و وزرای دربارها بودند همچون پدران فارابی و بوعلی و ملاصدرا! وقتی از دربارها سخن می گوئیم از کانون های طاغوت سخن گفته ایم. از بدبختی های بزرگ اکثر این فلاسفه طاغوت زده این است که دارای انوار حکمت الہی بودند که آن را به شرک آلودند و بیهوده نیست که در قرآن کریم به این حکیمان شدیداً اخطار شده که به سوی شرک نروند.

۲۸- از بارزترین نشانه طاغوت در این فقه و فلسفه یکی اصل توریه در فقه است که کل فقاہت را بازیچه حکومت می‌سازد و به پای مصالح سیاسی قربانی می‌کند. و دیگر اصالت و اشرافیت فلاسفه در دین است که قرآن را از دسترس عامه مردم خارج نموده و فقط مختص به فلاسفه می‌کند همان‌طور که ملاصدرا، فلسفه را تنها راه فهم و تفسیر قرآن خواند و کتاب خدا را برای عامه مردم، تحریم نمود. و این همان طاغوت فلسفه و فلسفه طاغوت است که دین خدا را در حکومت‌ها مصادره کرده است به حمایت فقها و فلاسفه! این فلسفه هم در عصر صفوی موجب قتل عام عرفانی غیرحکومتی شد و هم در حکومت جمهوری اسلامی ایران موجب تکفیر و قتل عام کسانی شد که بدون اجازه حکومت در قرآن تدبر و تفکری داشتند و بدین طریق قرآن را از دست مردم گرفتند به قدرت تکفیر و حبس و اعدام! چرا که رهبر این طاغوت از پیروان ملاصدرا بود. این تنها خاصیتی است که از فقه و فلسفه اسلامی در طی هزار سال نصیب ایرانیان شده است یعنی تعطیلی تفکر دینی و عقل قرآنی و فرهنگ اسلامی!

۲۹- این فقه و فلاسفه عنصر دجالیت نظام‌های طاغوتی در تاریخ بوده‌اند. یعنی حکومت‌هایی که ظلم و کفر و فسادشان بر مردمان آشکار بود ولی این فقها و فلاسفه آنها را مشروع و مقدس می‌ساختند. بنی عباس را امثال شیخ طوسی و صدوق و شیخ مرتضی و سیدرضی تقدیس می‌کردند. آل بویه و سامانیان را امثال شیخ مفید و فارابی و بوعلی سینا. مغول را امثال خواجه نصیر طوسی و رشیدالدین فضل‌الله. و صفویان را امسال شیخ بهائی و میرداماد و ملاصدرا. و می‌دانیم که ملاصدرا محبوب شاه عباس بود ولی بخل گروه کثیری از ملایان دربار وقت موجب نگرانی شاه عباس شد که مبادا این ملایان از او رویگردان شوند و او را در جنگ با عثمانی حمایت نکنند و لذا مجبور شد که ملاصدرا را از اصفهان تبعید نماید. همان‌طور که سهروردی در دربار شام مورد بخل و سعایت گروهی از ملایان قرار گرفت و درست به مانند ملاصدرا در شرایط خاص جنگی که بین مسلمانان و مسیحیت جریان داشت قربانی شد. همواره در تاریخ، فقه و فلسفه به مثابه دین و آئین دربار جهت فریب مردم و سرکوب متفکران و مؤمنان بوده است. فقه و فلسفه دو دست شیطان است که از آستین علمای طاغوت بیرون آمده است. فقه و فلسفه دو اژدها بر دوش‌های ضحاکان زمانه است که خوراکشان مغزهای جوانان فکور و مؤمن است. فقه، دشمن ایمان است و فلسفه هم خصم عقل!

۳۰- آنچه که از راه تاریخ و زمان‌بندی و محاسبات نجومی نصیب آدمی می‌شود قلمرو اصلی شرک انسان با خدا از وجه رزاقیت و خلق جدید است زیرا آدمی در این محاسبات زمانی و برنامه‌ریزی زمانمند زندگیش را منی می‌سازد و از حضور الساعه الهی ساقط می‌گردد زیرا خودش را رزاق خود می‌پندارد. کارگاه منیت و شرک برنامه‌ریزی شده همانا زمانمندی و تاریخ است که انسان را اسیر مکانیت و اشیاء و بت‌ها می‌کند و مشرک می‌سازد.

۳۱- بنابراین هر آنچه که از راه تاریخ و وراثت به ما می‌رسد عناصر ذاتی زمانمندی نفس و اسارت روح در مکان و اشیاء است و این همان راز دهر و هلاکت نفس در اسارت زمان و مکان است که انسان را از ذکر الهی غافل می‌کند: «بر انسان دورانی از دهر گذشت که هیچ چیزی به یاد نمی‌آمد!» قرآن-



۳۲- ثروت موروثی، آداب و رسوم و عقاید موروثی و عادات موروثی عناصر ذاتی دهرزدگی انسان هستند و شرک تاریخی بشر!

۳۳- برنامه‌ریزی کردن جز تلاش جهت به بند کشیدن زمان در مکان تن خویش نیست که حاصلش اسارت در مکان و زمان و هلاکت و انقیاد و ابتلای به اشیاء یعنی شرک است. این همان کارگاه منیت و خودپرستی و سقوط در ظلمت دهر است و سقوط از اکنونیت حی و قیوم و حضور الهی!

۳۴- هر که رزقش را از قبل برنامه‌ریزی می‌کند ایمان به خدا ندارد و لذا به دام اشیاء و شرایط و آدم‌ها و امکانات می‌افتد و این اساس بت‌پرستی بشر است که سقوط او در مادیت می‌باشد.

۳۵- دو جماعت هستند که در الساعه روزی می‌خورند گروهی به اختیار و گروهی به جبر: مخلصین و فقرا!

۳۶- کسی که رزق مادی و معنوی خود را برنامه‌ریزی و پیش‌بینی می‌کند آن را بر خود حرام می‌کند، چگونه؟ یا به آن رزق مطلوب نمی‌رسد و یا اگر هم برسد دیگر مطابق ذوق و میل او نیست زیرا آدمی دائماً در حال تغییر و خلق جدید است. پس در هر دو صورت بر او حرام است.

۳۷- برنامه‌ریزی برای آینده خوب نه تنها رزق را بر اهلش حرام می‌سازد و از رزق الساعه الهی هم غافل می‌کند بلکه او را وامی‌دارد جهت حصول برنامه‌هایش دست به هر جرم و گناهی هم بزند. این برنامه‌ریزی، روح را در ماده جهان به بند می‌کشد.

۳۸- انسان اگر خدا را به درستی و به یقین بشناسد هیچ‌کاری نمی‌کند ابداً! فقط می‌نشیند و تماشا می‌کند خدا و کارهایش را! و این همان کاری بوده که من در همه عمرم مشغولش بوده‌ام! و مجموعه آثارم گزارش من از این تماشاست.

۳۹- هر کسی در زندگی به بن بست‌هایی مرگبار می‌رسد که به ناگاه دربی از عالم غیب گشوده می‌شود و حوادثی معجزه‌آسا رخ می‌دهد اینها بینات الهی و سمت و سوی خدا هستند و هر که این سمت را جستجو نماید بالاخره به او می‌رسد و بلکه دیدارش می‌کند. «براستی که انسان به‌سوی خدایش تلاش می‌کند و بالاخره او را می‌بیند!» قرآن - ولی بسیار اندکند که این سمت خدا و بینات او را جدی بگیرند و جستجویش کنند ولی من کرده‌ام. این همان ابتغای وجه رب در قرآن کریم است. همه آثار من گزارش این جستجوها بوده است.

۴۰- آدمی در جهان مظهر اراده به ظهور حق تعالی در امر آفرینش و تجلی است که از دو راه و روش عمل می‌کند: مادی یا معنوی، جسمانی یا روحانی، ظلمانی یا نوری! نوع اول روش کافران است که عصر مدرنیسم و تکنولوژیسم را برپا کرده‌اند و نوع دوم روش مؤمنان است که جنات نعیم را برپا نموده‌اند.

۴۱- انسان آنست که ماده جهان را در خود تأویل به معنا و روح و نور ابدی حق نماید.

۴۲- عقل امری اکتسابی و آموزشی و کلاسیک نیست یعنی فلسفی و تئوریک نیست. آنچه که در مدارس و کتاب‌ها تعلیم داده می‌شود طبقه‌بندی و کلاسه‌کردن معلومات دیگران است و این امری فنی است و ربطی به عقل و تعقل ندارد. خود فلاسفه بنیانگذار و صاحب مکتب را می‌توان در جرگه عقلاء قرار داد ولی محصلین آنها را هرگز! عقل محصول معرفت نفس است و لذا امری خود - بنیاد است. ایمان حقیقی هم امری خودبنیاد است و اعتقادات موروثی را نمی‌توان ایمان دانست و لذا علی<sup>(ع)</sup>، مؤمنان را از ایمان عاریه‌ای نهی کرده است و ایمان عاریه‌ای همان اعتقادات اکتسابی و مدرسه‌ای و کتابی است که تماماً تاریخی است.

۴۳- اگر فلسفه مدرن غرب مولد تمدن جدید شده به دلیل خود - بنیاد بودن آن است. و لذا فلسفه‌های اسلامی هرگز مولد تمدن و فرهنگی نشده است زیرا اکتسابی و مدرسه‌ای و موروثی و عاریه‌ای و یونانی‌زده است. فلسفه ملاصدرا با همه عظمتش امری عاریه‌ای است نه خودبنیاد! فلسفه او التقاط و تلفیقی از فلسفه افلاطون و ارسطو و ابن عربی و ابن سینا و سهروردی است که با روایات شیعی تزئین شده است و لذا هیچ اثری خلاق در فرهنگ ایرانیان برجای نگذاشته است جز نظام ولایت فقیه که یک معجون و شرک و التقاطی ثقیل و مرگبار است که حاصل نهائی آن انهدام و عبث و نیهیلیزم است که خمینی بزرگترین سخنگوی آن است و لذا خمینی محل ظهور آخرالزمان علوم تاریخی و عاریه‌ای در جهان اسلام است. خمینی مظهر فروپاشی و انهدام تاریخی‌گری در دین و فلسفه و تشیع است.

۴۴- آثار و معارف فلاسفه اسلامی هم به‌سوی غرب رفت و غربی‌ها از آن برخوردار شدند و نه مسلمین و ایرانیان! زیرا که ذات این فلسفه‌ها، غربی و یونانی بود نه اسلامی و ایرانی!

۴۵- فیلسوف در لغت یونانی به‌معنای حق جو یا سالک حق است که در قلمرو جهان اسلام کسانی چون حلاج و بایزید و شیخ خرقانی و ابن عربی و روزبهان و عطار و مولوی و شمس و امثالهم بودند که همواره تا به امروز تکفیر شده‌اند و چنان بوی مرگ در اطراف اندیشه آنها از جانب فلاسفه و فقها حواله داده شده که اکثر مردمان حتی شهامت اندیشیدن به آنها را ندارند و لذا این فلاسفه حقیقی در جهان اسلام امکان تولید فرهنگ و تمدن اسلامی را نداشته‌اند الا در خفا و قاچاقی که بصورت فرقه‌های منحرف درویشی خودنمایی کرده‌اند.

۴۶- جهان هستی بینه عظیم الهی از برای انسان است یعنی چیزی است که بین انسان و خدا حائل شده است و انسان باید از این بین بگذرد و به فهم و منطق علیتی نه تنها قادر به عبور از آن نیست که در آن گم می‌شود همان‌طور که فلسفه و علوم علیتی غرب گم شده است در فیزیولوژی این جهان!

۴۷- آیا عبور و گذار از این جهان چگونه ممکن است. بر این باور یقینی که انسان مخلوق و معلول و مولود این جهان و اهلس نیست یعنی انسان معلول مکان و زمان و تاریخ و نژاد و طبیعت نیست و از نزد خداست و از نزد همو روزی

می خورد. فقط با چنین نگرش و ایمانی است که جهان هستی دیگر حائل بین انسان و خدا نیست بلکه واصل و هادی انسان به سوی خداست و خود عین این وصال و آئینه لقای رب است. پس ایمان و عطش به لقای الهی در آئینه این جهان شرط لازم برای گذار از این حجاب است.

۴۸- اکثریت مردمان این دوران در تسخیر اجنه و شیاطین قرار دارند که این همه اعمال جنون آمیز و جنایت بار و امراض حیرت آور و بی سابقه از جمله علائم این ابتلاء می باشند که هیچ علاج و درمانی هم ندارد جز مرگ و انهدام! شاهراه ورود و رخنه این اجنه و شیاطین در این دوران در سراسر جهان تکنولوژی و خاصه تکنولوژی ارتباطات است که در جامعه ایران با حاکمیت دجال ولایت فقیه هزار چندان شدیدتر شده است یعنی ارتباطات مالیخولیائی در سیطره یک حکومت مالیخولیائی و واژگونه که تحت عنوان دین و مقدسات مردم را به اشد فساد و تبهکاری وادار کرده است که اوج فسادش پرستش تکنولوژی هسته ای است که کل کشور و ملت را به پایش قربانی کرده است.

۴۹- هر کسی در شرایط ویژه ای به دنیا می آید: مرد یا زن، سیاه یا سفید، فقیر یا غنی، شرقی یا غربی، مذهبی یا لامذهب، شهری یا روستائی و...! هر یک از این شرایط دارای حقوقی فطری است که اگر رعایت شود آدمی در همان شرایط راه هدایتش را به سوی حق تعالی و رشد و تکامل روحانی پیدا می کند و سعادت مند می شود و از زندگیش راضی می گردد در غیر این صورت سمت عذاب و تباهی و ضلالت را می پیماید و هرگز به کمترین سعادت و رضایتی نمی رسد. هیچ یک از این شرایط انتخابی نیستند ولی اگر حقوقش ادا شود آدمی را صاحب اختیار می سازد که همان راه هدایت و سعادت است وگرنه هر کسی از جنسیت و شرایط جغرافیائی و فرهنگی و اقتصادی و نژادی خود به نفرت می رسد و در گریز از آن دچار ضلالت و تباهی می شود. کسی که دچار فساد و انحراف جنسی و بطالت فرهنگی و عقیدتی و عذاب معیشتی می شود حقوق فطری این شرایط وجودیش را رعایت نکرده است. مردی که حقوق مردانگی را رعایت نکرده یا زنی که حقوق زنانیتش را رعایت نکرده، فقری که حقوق فقرش را رعایت نکرده یا ثروتمندی که حقوق ثروتش را رعایت نکرده و الی آخر!

۵۰- شرایط بشری بصورت جبرها خودنمایی می کنند که اگر حقوق این شرایط ادا شود این جبرها تبدیل به اختیار می شوند و در غیر این صورت تبدیل به غل و زنجیر هلاکت می شوند هلاکت جنسی، معیشتی، عقیدتی، اجتماعی، نژادی، جغرافیائی، طبقاتی و امثالهم!

۵۱- همه حقوق بشری حاصل شرایط بشری هستند و اما گوهرة محوری این حقوق همانا امر ولایت و حقوق سلسله مراتب است که این مراتب هم ناشی از رحمت و محبت و خدمت است. مثل حق والدین بر فرزندان، حق استاد بر شاگردان، حق مرد بر زن، حق امام بر مأموم، حق دولت بر مردم و به عکس! حق بزرگتر بر کوچکتر و به عکس! و دین خدا مبین این حقوق است که در اخلاق فطری بشر جریان دارد.

۵۲- در یک کلام کسی که حقوق رحمت و محبت و گذشت و خدمات دیگران را نسبت به خود ادا نکند با تمامیت هر آنچه که هست و دارد به بن بست می‌رسد و خصم جان و عزت خود می‌شود یعنی کافر! ولایت به معنای سیطره محبت سرچشمه همه حقوق انسان در جهان است و هر که از آن خارج است کافر و شقی و تبه‌کار است و از انسانیت ساقط می‌شود.

۵۳- انسان کامل در ولایت کامل است از یکسو نسبت به پروردگارش که او را مورد کمال رحمت و نعماتش قرار داده است و از سوئی دیگر نسبت به خلق خدا دارای ولایت است زیرا همه رحمت و نعمات الهی در نزد اوست که به‌سوی خلق می‌آید. ولی او خداوند است و او خود ولی خلاق است. پس مردمان به‌میزانی که نسبت به انسان کامل دارای تعهد هستند و به او وفا می‌کنند در سوی انسانیت در حرکت هستند. انسانیت در یک کلمه همان وفاست نسبت به ولی نعمت!

۵۴- انسانیت جز امر ولایت نیست ولایت به‌معنای سیطره و حقوق محبت! کسی که به ولی نعمت خود بی‌وفا و کافر و شقی و منکر است در حقیقت نسبت به خودش بی‌رحم و کافر است و لذا به اشد ذلت و خفت و بدبختی دچار می‌گردد و جهت خروج از این وضعیت از انسانیت خارج می‌شود و تباه می‌گردد.

۵۵- بنابراین هر که خود را خوار و ذلیل و مفلس و بدبخت یافتی بدان که این حق وجود اوست زیرا فردی بی‌وفا و خائن نسبت به ولی نعمت خویش است.

۵۶- این ولایت و سیطره حتی در عالم کافران و اشقیاء هم حاکم است. همان‌طور که از شکار شیر و پلنگ، صدها جاندار دیگر همچون کفتارها و روباه‌ها و شغال‌ها و کرکس‌ها و حشرات گوناگون تغذیه می‌کنند و از غارتگری حکام و خوانین و دزدان بزرگ، هزاران مردم زیردست هم برخوردار می‌شوند!

۵۷- ولایت نور وجود است و لذا مبدأ و معاد هر ولایت و عهد و وفائی خداوند است که خالق موجودات است و لذا همه موجودات عالم به خالق خود متعهدند و این تعهدی ذاتی است یعنی هر که این تعهدات را نادیده انگارد وجود خود را انکار کرده و دچار نابودی می‌شود. و جوهره این ولایت نیز محبت و رحمت خدا به خلق است. یعنی این محبت است که وفا را طلب می‌کند که این طلبی ذاتی است یعنی وجودی است. یعنی هر کسی هم که از حق محبت خود با دیگران بگذرد وجدانشان نمی‌تواند از این حق بگذرد و لذا از بی‌وفایان انتقام می‌گیرد.

۵۸- انسانیت تماماً مراتب وفا به سرچشمه محبت و رحمت و نعمات است و این همان محبت داشتن به سرچشمه محبت است یعنی دوست داشتن دوستی‌ها! و لذا بی‌وفایان جمله شقی و بی‌رحم هستند! و کفر و شقاوت امری واحد است.

۵۹- اگر نتوانیم لااقل با یک نفر در زندگی رابطه‌ای سالم و باتفاهم داشته باشیم همه سائر نیازهای ما در کمال رضایت هم نمی‌تواند به ما اندکی احساس سعادت بخشد. ولی از طرفی دیگر در صورتی می‌توانیم با اطرافیان خود رابطه‌ای سالم

و باتفاقهم برقرار کنیم که در سائر نیازهای حیاتی خود دارای مشکل باشیم مثل بیماری، فقر و ترس و غیره! گوئی رضایت شخصی از طریق ارضای غرایز حیاتی در نقطه مقابل رضایت جمعی و ارتباطی قرار دارد. رضایت از خود در نقطه مقابل رضایت از دیگران قرار دارد. دیالکتیک رابطه بین من و دیگران، کارگاه اصلی همه تعاملات و تأملات بشری است. هر چه که من به جبر یا اختیار ضعیف‌تر می‌شود رابطه‌اش با دیگران قویتر و رضایت‌بخش‌تر می‌گردد. تا زمانی که من ضد دیگران است و دیگران را بنده خود می‌خواهد محکوم به ضعف و انحطاط است.

۶۰- اهل قرآن در مراتبی که بر کتاب‌الله وارد شده هم دارای حکمت و عظمت است و هم کرامت و علم بینات و فرقان و مجد و علویت طبع! همان‌طور که اینها همه از صفات قرآن هستند: حکیم، عظیم، کریم و...! پس اگر حافظ قرآن یا مفسر و عالمی دینی را دیدی که فاقد این صفات است بدان که فاقد نوری از کتاب خداست. اهل قرآن کسی است که کتاب‌الله را در نزد رسول خدا که مقیم در دل اوست تعلیم می‌یابد و رسول خدا به او وحی می‌کند: «آن وحی که وحی می‌شود!» سوره نجم-

۶۱- اگر در این دوران کسی باشد که در همه عمرش نخواستید باشد آن منم! نیاز من به خواب مثل نیاز وجود به عدم است و نیاز عدم به وجود! شب در عالم غیب است از برای شب زنده‌دارش! که این غیب یا شیطانی و جنی است یا ملکوتی و ربوبی! و لذا دو جماعت شب‌زنده‌دارند: عارفان و تبهکاران! همان‌طور که قرآن کریم متذکر شده، در شب‌ها قلوب مؤمنین به قول الهی شنواست یعنی هر شب حق می‌گویند در گوش اهلش! و نیز در سحرگاهان شهود حق میسر می‌شود. این گفت و شنود اولیای محمدی در آخرالزمان تا کمال معراج روح راه دارد و مقام لقای الهی! این جماعت از اولیاء از قلمرو عبادات شرع خارجند زیرا شب و روزشان جابجا شده است و اینان دائم‌الذکرند و در روزه دائم به سر می‌برند و این مقام انسان کامل است که خداوند زمین و آسمان را در تصرفش قرار داده است به درجات انطباق اراده‌اش با اراده حق!

۶۲- اگر کسی ادعا کند که هر آنچه که بر من نازل یا صادر می‌شود همه از خداست ادعائی کاملاً برحق کرده است و دهها آیات الهی دال بر این ادعاست همچون: اراده نمی‌کنید الا به اراده خدا! خداوند شما و همه اعمال شما را آفریده است! پاکی و ناپاکی را به نفس آدمی الهام نموده است! بگو که خیر و شر همه از اوست! و...! بر این مبنا هر کسی می‌تواند دعوی رسالت، خلافت و یا حتی الوهیت نماید! که اگر نماید در ادعایش صادق و برحق است و ریگی به کفش ندارد! ولی آیا کیست که چنین کند؟ هر که چنین کند براستی که برحق است و صدیق! یعنی به اراده و امر و فعل الهی در خلش وفادار و متعهد و مسئول است به شرط اینکه تا دم مرگ بر این ادعا وفا کند. این از کرامات و برکات آخرالزمانی دین محمد است و همان امانت الهی در انسان است که آن را حمل می‌کند. اینست انسان! و منم این انسان در این دوران!

۶۳- در تاریخ اسلام پس از ائمه هدی، تعداد انگشت‌شماری بر این ادعا تا به آخر ماندند که معروف‌ترینشان حلاج است و سپس ابن عربی و امروزه هم ما! برخی هم به وسوسه‌های شیطانی چنین ادعائی کردند که با اندک فشار و تهدیدی از

گفته خود توبه نمودند و پیروان خود را تباه ساختند که سیدعلی محمد باب یکی از مشهورترینشان است که کتابی هم از او باقی مانده که مملو از اباطیل عرفانی است و لذا پیروانش آن را پنهان ساختند تا موجب رسوائی نشود و لذا هیچ‌یک از پیروان این ادعا اعم از بابی و بهائی این کتاب را هرگز ندیده‌اند ولی بنده در نوجوانی آن را مطالعه کرده و جز فضاحت و هذیان چیزی ندیدم که نشانی از حق باشد.

۶۴- این امانت الهی که زمین و آسمان از پذیرشش ابا کردند ولی انسان از جهل و ظلمش آن را پذیرفت و حقش را تباه نمود همین ادعاست به مصداق این کلام الهی: آنانکه گفتند رب ما الله است و بر این ادعا استقامت ورزیدند...!

۶۵- قول الهی به ما تعلیم می‌دهد که این امانت الهی و الوهیت ذات را هر بشری می‌پذیرد ولی عموماً به جهل و ظلم! این همان تکبر و غرور و بولهوسی و خودپرستی آحاد بشری است که کوس انالحق می‌زنند! حال آنکه این امانت را در صورتی می‌توان مستحق شد و از حقش برخوردار گشت که از روی علم و معرفت و عدل وجودی و عبودیت باشد وگرنه همه ستمگران و فراعنه کوس انالحق می‌زنند به جهل و ستم و فساد!

۶۶- به هر حال خداوند عامه مردمانی را که از پذیرش صادقانه این امانت سربازمی‌زنند و آن را انکار می‌کنند تا متعهد نباشند تحت سلطه کسانی قرار می‌دهد که این امانت را به جهل و جور و ظلم ادعا می‌کنند و جبارند! و این راز حاکمیت جباران بر جوامع بشری است که دعوی الوهیت دارند به جهل و ظلم! و این راز وجودی طاغوت است که بر مردمانی حاکمیت دارند که با این امانت الهی بازی و مکر می‌کنند یعنی مشرکان که الوهیت را می‌پذیرند ولی در شراکتی مکارانه و غیرمتعهد با حق زیست می‌کنند اینان کانونهای ناپاکی و فساد بر روی زمین هستند کسی که می‌داند هر آنچه که بر او نازل یا از او صادر می‌شود حق است پس بایستی در تسلیم و رضای کامل باشد ولی مشرکین چنین نیستند: «آنگاه که به یقین دانستند عمداً فهم خود را تحریف نموده و واژگون شدند!» قرآن-

۶۷- و اما آیا این حس و باور الوهیت ذات آدمی در آخرالزمان دچار چه وضعی است و چه می‌کند؟ بشر به قدری با این حق وجود خود و الوهیت ذاتش مکر و بازی و خیانت نمود تا در آخرالزمان از این حق ساقط شد و کل اراده‌اش به تسخیر تکنولوژی و شیاطین و اجنه ذره‌ای و الکترونی و فوتونی و اینترنتی و ماهواره‌ای درآمد. و اینک کار به جایی رسیده که بشر مدرن برای ابتدائی‌ترین نیازهای غریزی خود نیازمند یاری و امر این خناسان تکنولوژیکی است و از نزد خود هیچ درک و اراده و انتخاب و حقی ندارد. و این سقوط کامل از انسانیت است. انسانیت به معنای انس و اتحاد بین وجود و عدم و حق و خلق زائل شده و بشر در محاق آتش تکنولوژی محکوم به نابودی گشته است و نعره آزادی می‌زند به این گمان که دیگران، اربابان و حکام این آزادی را از او سلب کرده‌اند و او را در جبر مطلق به بند کشیده‌اند. زیرا نابودی عین جبر مطلق و فقدان هر انتخابی است در حالی که وجود، منشأ هر خیر و اختیاری است.

۶۸- آنکه بر این امانت و فطرت الهی در خویشتن مؤمن و عارف و مقیم گشت و در بلایا استقامت ورزید و «خدا کافیت» را سرلوحه عقل و عمل و اراده اش قرار داد و با خدایش مکر و بازی و خیانت و شرک ننمود تدریجاً نشانه‌های الهی در اسماء و صفاتش از وجودش متجلی می‌گردد و مظهری از کلمة الله می‌شود و اینست انسان! عدمی که دعوی وجود می‌کند و بر این ادعا آن قدر می‌ماند تا محقق گردد اینست انسان! ولی راه و رسم این استقامت در ادعا همان اموری است که انبیای الهی برای بشر به ارمغان آورده‌اند که در محورش امر تقوا قرار دارد.

۶۹- کسی که می‌گوید خالق و رب و رزاق و حافظ و فاعل وجود همه خداست و خدا کافیت و بر این ادعا استقامت می‌کند و با صداقت و شجاعت در بلایا امتحان می‌شود و تسلیم هر شرایط شاقه‌ای می‌شود و آن را حق می‌داند و مکر و بازی نمی‌کند خدا هم ادعایش را محقق می‌سازد و از وجودش رخ می‌نماید و الوهیت حق در خلق متجلی می‌شود. اینست انسان! و انسان جز برای این ادعا و اجتهاد خلق نشده است و غیر از این بطلالت است. همه انبیای الهی برای این ادعا و استقامت در آن و راه و روش حصول به حق آمده‌اند. آدمی آفریده شده تا مثال اعلاای خدا بر زمین باشد. هر که کمتر از این خواهد، هیچ نخواسته و هنوز عدمی است و وجودش آغاز نگشته است. «خدا کافیت» سرآغاز خلق جدید انسان است و ظهور انسانیت! این مکتب را ابراهیم<sup>(ع)</sup> بنا نهاد و محمد کاملش کرد و علی نخستین ظهور تمام و کمالش بود و امام زمان نور جهانی این ظهور بر همه آدمیان در آخرالزمان است. در آخرالزمان هر ادعائی غیر از این محکوم به ابطال آشکار و نابودی است: «حق آمد و باطل رفت زیرا قرار بود که برود!» قرآن-

۷۰- هر که بگوید رب من الله است و خدا برای من کافیت و به غیر خدا همه دشمن من هستند، خداوند هم او را کفایت می‌کند و در این کفایت او را مرحله به مرحله می‌آزماید و در هر آزمایشی که دچار تردید و سوءظن به خدا شود دچار بلا می‌شود و چون توبه کند از بطن هر بلائی، مرحله‌ای از حق از وجود اهلش متجلی و محقق می‌گردد.

۷۱- آدمی جهت کفایت کامل الهی در خویشتن نیازمند هفت روح است که از آدم تا خاتم به صورت بشری نازل شده‌اند همان طور که طبق قول الهی در قرآن کریم، روح القدس در تجسد بشری بر مریم<sup>(ع)</sup> نازل شد. این ارواح نبوی حاملان عرش اعلاای الهی در جان انسان هستند و جان انسان را مهیای جلوس و ظهور حق می‌سازند. و امامان ما نخستین انسان‌هایی بودند که مستحق چنین مقامی شدند یعنی تن و جانشان تبدیل به عرش و کرسی خداوند گشت و این عین ادعای علی<sup>(ع)</sup> است. و آنگاه چنین انسانی آماده عروج و خروج از اقطار زمین و آسمان است به یاری سه روح دیگر که از بحرالبیضای ماورای آسمان هفتم فرود می‌آیند: روح اکبر، روح اعظم و روح اعلی!

۷۲- آنچه که این بنده را مستحق نزول این ارواح قدسی از دوران کودکی تاکنون قرار داده است ریشه در زندگی‌های دیرین من در ادوار گذشته بر روی زمین دارد که در این دور اخیر مرا مستوجب حیات روحانی و انسانی ساخته است. ذکر این معنا از این‌روست تا کسی مپندارد که امور معنوی و مقامات روحی نوعی تبعیض مادرزادی در دستگاه خداوند است

وگرنه همه خلایق در نزد رحمت و عدل او یکسانند و کسی فی‌ذاته برتر از دیگران نیست الا به تقوا و جهاد و طلب حقیقت!

۷۳- ظهور حق از خلق یا ظهور ارواح طیبه انبیاء و اولیای الهی از برخی مؤمنین همان واقعه تصلّی است یعنی صلوة خدا بر اولیایش یا صلوة رسول و امامان بر برخی مؤمنان! این نه تجسد و حلول و تناسخ است و نه حتی تجلّی است بلکه تصلّی و صلوة است که این تنها بیان و لفظ قرآنی می‌باشد که: اوست که صلوة می‌کند بر شما تا شما را از تاریکی به‌سوی روشنائی هدایت کند... و رسول صلوة می‌کند بر مؤمنان...! و البته که این صلوة ربطی به نماز خواندن مسلمین ندارد که صلوة امریست که اقامه می‌شود نه خوانده! کل این ظهور به‌طور خلاصه تحقق اللهم صل علی محمد و آل محمد است. صلّ در لفظ قرآنی به معنای نزدیکی، لمس و ورود و دخول است از ماهیت نوری یا روحی!

۷۴- اگر آخرالزمان عصر پیدایش گروه‌های نوستالژیک و رجعت‌گرای تاریخی در سراسر جهان است و در یک کلام عصر ظهور قدمت‌گرایی است دلیل دیگری بر واقعه حشر تاریخی اقوام پیشین در این دوران است که همه بازگشته‌اند و ریشه در تاریخ دارند نه به لحاظ ژنتیک یا مطالعات تاریخی بلکه به این دلیل که در ادوار پیشین می‌زیسته و یکبار دگر بر زمین محشور شده‌اند و در این برزخ بی‌هویتی میل به رجعت یافته‌اند زیرا خود رجعت کرده هستند. ولی این میل ناخودآگاه رجعت اگر به نور خودشناسی عرفانی نباشد جز ویرانگری و ترور و خودکشی حاصلی ندارد. این مهاجرت‌های جبری یا اختیاری نیز دلیل دیگری از این رجعت است که بسیاری را به قلمروهای جغرافیائی و فرهنگی کهن خود بازمی‌گرداند. رجعت امویان، رجعت عباسیان، رجعت ماد و پارت و قوم لوط و عاد و ثمود و...! و اما من رجعت آدم ابوالبشرم و برای هشتمین بار است که به زمین بازگشته‌ام. حدود چهارصد هزار سال است که به حیات زمین پا نهاده‌ام و همه انبیای سلف را درک کرده‌ام و با همه محشور بوده‌ام از نوح تا محمد! نه فقط انبیای این هفت هزارسال اخیر بلکه انبیای هفت دور قبل از این را هم درک نموده‌ام و هفت دور پنجاه هزارساله! من وارث آدم هستم!

۷۵- کسی را سراغ ندارم که گذشته‌اش را با آن همه رنج و بیماری و فقط و اضطراب فزاینده و خیانت اطرافیان اینقدر عاشقانه دوست داشته باشد لحظه به لحظه‌اش را و بلکه شاقه‌ترین آن‌را! خود از این حال خود در حیرتم! این عشق به گذشته‌ام فقط شامل عمر این دنیای من نمی‌شود بلکه کل تاریخ بشر خاصه در قلمرو زندگی انبیاء و اولیاء و شهداء و صدیقین و مجاهدین را هم عرصه زندگی شخصی خود می‌دانم و پاره‌هائی از جان خودم که در کل تاریخ و بر روی زمین زیسته‌اند از دکتر شریعتی و حنیف‌نژاد و چه گوارا و نیچه و میرزا آقاخان کرمانی تا حسن صباح و بوعلی سینا و حلاج و محمد و علی و مسیح و موسی و ابراهیم و نوح و آدم و زرتشت!

۷۶- خوش‌ترین مواقع زندگیم اشک‌بارترین و داغان‌ترین وقایع بوده است که سرچشمه تمام حزن و اندوه و تنهائی من است یعنی لقای وجه رب در خواب و بیداری و دیدار با رسول خدا و علی مرتضی و امام زمان و تصلّی و تجلی جمال روح القدس! که از پس هر یک از این وقایع در داغ فراق و اندوه و غربت خونینی غرق شده‌ام به‌همراه خیانت یاران و



عزیزانی که گوئی انتقام ستانده اند از بابت این وصال روحانی! گوئی این دو همواره قرین و لازم و ملزوم یکدیگرند: وصال حق و فراق خلق! و لذا همواره خود را با این سخن ابراهیم خلیل همدم یافته ام که: جز خدا همه دشمنان من هستند! هر چند که هرگز نتوانسته ام حتی یک لحظه هم این دشمنانم را دوست نداشته باشم هر چند که آنها در عداوت با من همواره بی دریغ عمل کرده اند از یاران تا اعضای خاندان! پس واضح است که از جانب خلق و حق هر دو در فراق و اندوه فزاینده زیسته ام. وصال حق لحظه ای بوده و فراق و داغش ابدی و مافاتش در دنیا نیز جاودان!

۷۷- هر چند که در این داغ فراق ابدی در هر چیز و هر کسی در این عالم جمال و عطرش را یافته ام در صورت هر مرد و زنی، هر سگ و گربه و گاو و شتر و پرنده و درنده ای و در عطر و بوی هر گل و گیاهی و در طراقت هر کوه و دشت و جنگل و دریا و ابر و باران و برفی!

۷۸- و اینک نقش و آثار و جانم را در هر کس و هر چیزی در این جهان می بینم و من عین جهانم و جهان هستی کالبد من است و من جان جهان! این واقعه را در دیدار با امام زمان به عینه دیدم آنگاه که امام دستم را گرفت و چشمم را گشود که کل کائنات و کیهان را عین بدن خود دیدم. و در هر دیداری نیز در اعماق تاریخ رسوخ کردم و در همه ادوار بشری حضور یافته ام و زیستم. و لذا در هر بازگشتی به خود، هزار سال پیرتر و قدیم تر و تاریخی تر و جهانی تر گشتم و عین کالبد واحد بشری شدم و برآستی که نفس واحده ای شدم که کل بشریت از من آفریده شده است و این معنای آدمیت است. می دانم که بیان و فهم منطقی و علیتی و علمی و فنی این وقایع امری محال است ولی آنچه که رخ نموده عین حق واقع است. آیا چه کسی می تواند مرا باور کند؟ اینست راز تنهائی و معنای غربت من در این جهان در عین حال که عین جهان و کل بشریتم! این دیالکتیک جماعت و غربت من است. من همه و یکی هستم. من نفس واحده جهان و بشریت و تاریخ هستم! من ظهور و تجسد نفس واحده ام!

۷۹- همان طور که آیات و بینات و تجلیات حق بر بندگان هرگز تکرار شدنی نیست راه های رسیدن به حق نیز همین گونه است و به تعداد آدمیان به سوی خداوند راه و رسمی هست. پس هیچ آدرسی و راه و روش و مکتب واحدی برای سیر الی الله وجود ندارد و لذا هیچ فلسفه و مکتب عرفانی در این راه به کار احدی نیامده و جز بر ضلالت نیفزوده و ابزار تکفیر و استکبار پیروانش نسبت به سائرین بوده است. تقلید از هر مکتب و فلسفه و مسلک عرفانی مدونی در سیر الی الله عین ضلالت است. جز اصل تقوا که جوهره همه ادیان و حکمت های الهی است و عین عقل فطری نیز می باشد هر راه و رسم و آداب خاصی حجاب است جز جهاد برای خودشناسی در این راه که اجر متقین است.

۸۰- آیا براستی چند درصد مردم مذهبی که عبادت هم می کنند بر این باور عقلی و ایمان قلبی هستند که آفریده خداوند هستند و اوست که آنها را تربیت و هدایت کرده و رزق می بخشد و شرایط و امکانات زندگی شان را فراهم آورده است؟ منظور باور باطنی در تنهائی خویش است و نه آنچه که ادعا و موعظه می شود. بنده در زندگیم هنوز به چنین مردمانی برنخورده ام یعنی اصلاً چنین کسی را نمی شناسم حتی در میان علما و فقها و روحانیون! واقعیت اینست که همه خود را

مخلوق والدین و جامعه و شرایط و زمانه می‌دانند و خدا یک ادعای توخالی است و یک ایده برای روز مبادا محسوب می‌شود یعنی پس از مرگ! پس عبادت این به اصطلاح مؤمنین چه معنائی دارد مگر اینکه حداکثر همچون بیمه‌ای برای حیات اخروی باشد اگر آخرتی باشد. این عبادات از بیم هستند و بیمه‌ای! پس عبادت نیستند زیرا عبادت برای حمد و ثنا و شکر و پرستش است که نمی‌تواند از منطق و عقل علیتی باشد. زیرا عقل علیتی نمی‌تواند ثابت کند که خدا ما را آفریده و به ما روزی می‌دهد. این بیمه عبادی در هیچ جائی همچون جهان اسلام و خاصه تشیع غوغا نمی‌کند که مصداق آشکار شرک با خود خداوند است و آن هم شرکی مکارانه! «با خدا مکر مکنید که خدا بهترین مکرکننده است!» قرآن - و این پلیدترین نوع شرک و معصیت بر خداوند است. و آنگاه که این پلیدی و معصیت لباس سیاست و حکومت بر تن کند مظهر دجالیت می‌شود.

۸۱- تکنولوژی در یک کلمه نبرد انسان علیه زمان است تا در حداقل زمان بیشترین کارها را انجام دهد و به آرزوهای خود سریع‌تر نائل آید. بدین طریق تکنولوژی مدرن دائماً عمر نجومی انسان در جهان را تعمیق می‌کند و عرض عمرش را توسعه می‌دهد تا در عمر کوتاهش به همه آرزوهایش برسد. در واقع تکنولوژی رقیب یا هووی دین و حرکت روح است و می‌خواهد که بشر را به مقام الساعه برساند تا اراده‌اش هر آن بی‌کمترین صرف زمان محقق شود و هر چه بخواهد همان شود. و این همان رقابت با بهشت است که در آن اهل بهشت هر چه که بخواهند در الساعه واقع گردد. تکنولوژی می‌خواهد بهشت را در مادیت همین جهان محقق سازد یعنی زمانیت را که بزرگترین جبر بشر است از میان بردارد. و لذا تکنولوژی‌زم دین ماده پرستان و کافران است و بیهوده نیست که درست در نقطه مقابل دین خدا قرار گرفته است که به انسان وعده رهایی از اسارت مکان و زمان را داده است. انسان کافر می‌گوید که من خودم بدون دین به این هدف خواهم رسید و به مقام الساعه و جاودانگی دست خواهم یافت و جبر مکان و زمان را نابود خواهم کرد. و لذا تکنولوژی، خدای کافران است و مدرنیزم هم بهشت آنهاست و لذا سیطره حاکمیت ابلیس می‌باشد که انسان کامل را انسان اهل شتاب و سرعت فزاینده می‌داند تا آنجا که به سرعت نور رسیده و از سیطره و اسارت مکان و زمان رها می‌شود و فرمول این رهایی مطلق و کمال انسان را هم انیشتن تبیین کرده است:  $E=mc^2$ . در حالی که انسان کامل الهی مظهر صبر مطلق است که ضد سرعت و شتاب می‌باشد. پس راه و روش این دو انسان کاملاً برخلاف همدیگر است. ولی شاهدیم که بهشت تکنولوژیکی، جهنم شد و انسان تکنولوژیکی هم شیطان!

۸۲- اصلاً فرض می‌گیریم که انسان کامل تکنولوژیکی بتواند به سرعت نور و بلکه مجذور نور ( $c^2$ ) هم برسد و از اسارت مکان و زمان و کائنات خارج شود و هر آن کجا که خواهد باشد و هر کاری که خواهد بکند همچون ابلیس! ولی آیا در این صورت به کجا خواهد رفت و چه کار خواهد کرد که او را سعادتمند ابدی سازد؟ بی‌تردید جز نابودی جهان هنر و کار دیگری نخواهد داشت که تا هم اکنون هم جز این نکرده است و جز دشمنی با خود رسالت دیگری نیافته است یعنی انهدام خود و انسان! اینست انسان کامل تکنولوژیکی فاقد هر هدف متعالی و جاودانه و تهی از هر عشق و معنائی، انسانی نابودگر و خودبرانداز و خصم جهان و خالق آن عین شیطان!

۸۳- زمان آزاد شده تکنولوژیکی در انسان، زمانی آتشین و نابودگر است که فقط صرف بازی‌های متنوع‌تر و مهلک‌تر و تباهی‌های جهانگیر و مفسد و نابودگری می‌شود. تکنولوژی، آزادکننده آتش جهنم در انسان است و نه آزادکننده روح انسان! آتشی که از بیرون روح را احاطه می‌کند و در درک اسفل‌السافلین به بند می‌کشد. درک اسفل‌السافلین در قلمرو کیهان همان سیاه‌چاله‌های فضائی است که همه کائنات بر محورش در گردش هستند و همه چیز در آن سقوط می‌کند و نابود می‌شود. آیا انسان تکنولوژیکی با سرعت نور هم قادر به رهایی از این سیاه‌چاله‌ها می‌باشد؟ این سیاه‌چاله‌ها کانون سقوط نورند و حتی نور هم نمی‌تواند از آن بگریزد.

۸۴- پس بنگر که کیست آن انسانی که دم از خدا و رسول و دین و معنویات و روح می‌زند ولی تنها راه رسیدن به آن را حصول تکنولوژی‌های برتر و شتاب‌های برتر می‌داند! این خود دجال است!

۸۵- زمان آزاد شده تکنولوژیکی در انسان به سرعت او را با همان زمان آزادشده و عمر باقیمانده‌اش به بن بست می‌رساند زیرا انسان تکنولوژیکی که جز امیال و آرزوهای دنیوی هدفی ندارد با بقیه عمرش به بن بست می‌رسد و هیچ و پوچ می‌گردد و آنگاه یا خود را می‌کشد و یا به فکر نابودی دیگران می‌افتد و دشمن زندگی می‌شود. پس وعده شیطان تکنولوژی یک دروغ و سراب است. پس تکنولوژی عملاً به طول عمر می‌افزاید و نه به عرض آن، بلکه این یک توهم و جنون و امری مشتبه است یک مالیخولیاست.

۸۶- تکنولوژی، وسوسه هر چه زودتر رسیدن است ولی معلوم نیست به کجا! همه آن جاهائی که تکنولوژی وعده‌اش را می‌دهد توهم و سراب است و بلکه مکانی آتشین‌تر و بی‌قرارکننده‌تر و نابودکننده‌تر است، یعنی طبقه‌ای عمیق‌تر در جهنم است که دیگر راه بازگشت ندارد بلکه راهی به‌سوی طبقات آتشین‌تر دارد. مگر اینکه آدمی از تمامیت آن توبه کند!

۸۷- آیا براستی سَر بی‌صبری و بی‌قراری و شتاب آدمی در مکان چیست؟ بی‌تردید همان راز فرارش از موقعیت‌های مکانی است زیرا معنای زمان هم جز در حرکت بین فواصل مکانی قابل درک نیست. پس معلوم می‌شود که زمان یک معنای ثانویه است که در شرایط شاقه مکانی خودنمایی می‌کند و درک می‌شود که مثلاً چقدر طولانی است. هر چه که موقعیت‌های مکانی برای بشر شاقه‌تر شود زمان هم ثقیل‌تر شده و عبور نمی‌کند. پس نبرد با زمان عین نبرد با مکان‌های شاقه جهت تغییر یا فرار از آن است. ولی دین خدا امر به فرار و تغییر نمی‌کند بلکه امرش بخصوص به مؤمنین دعوت به صبر و تسلیم و تمکین و ماندن در شرایط شاقه است و پناه بردن به خدای درون و روح که قلمرو راحتی و بی‌زمانی است و لامکانی! زیرا روح خدا در بشر همان کانون الساعه و لامکان است که به انسان در مواقع سخت پناه می‌دهد و امر را بر او آسان می‌سازد. ولی کافران می‌گریزند و یا به یاری تکنولوژی به نبرد با آن برمی‌خیزند. البته امر خدا به همه مؤمنان یکسان نیست و فقط مخلصین را امر به تسلیم و رضای محض می‌کند یعنی آنانکه رضای خدا را بر رضای خود ترجیح می‌دهند. در واقع خداوند امر می‌کند تا مخلصین در همان شرایط شاقه مکانی و زمانی راهی برای خروج بیابند که همان راه خدا در خویشتن است یعنی وجه‌الله! و برای چنین خروج و عروجی نیاز به قدرت و ثروت و تکنولوژی

نیست بلکه نیاز به تأملات درونی و فکر و ذکر و تسلیم و رضای قلبی است. و لذا آدمی دو راه برای خروج از اسارت مکان و زمان دارد: راه روح و راه تکنولوژی! راه دل و راه گل! راه معنا و راه ماده! راه صبر و راه گریز!

۸۸- آدمی در خوشی و آسایش و امنیت و سلامت و بی‌نیازیش، چیزی به اسم زمان را نمی‌شناسد الا در حد روز و شب و تاریکی و روشنایی که آن هم الزامی نمی‌آورد زیرا او هرگاه که اراده کند می‌خورد و می‌خوابد و نیازی به زمانمندی خود ندارد. پس در راحتی، زمان امری الزام‌آور و جبری نیست. و راحتی جز راحتی روح نیست و راحتی روح هنگامی است که اسیر مکانیت و زمانمند نباشد. آنکه در روح و با روح است راحت است همان‌طور که در لغت هم روح و راحتی از یک ریشه‌اند. و آنکه از روحش غافل شده و اسیر مکان و ماده می‌شود به ناراحتی دچار می‌گردد و این روح است که اسیر مکان و زمان شده و صاحبش را ناراحت می‌سازد. پس این روح است که باید از اسارت و بند مکان و زمان خارج شود و خروجی جز فرار به سوی خدا نیست همان‌طور که به ما امر نموده که به سوی او فرار کنیم که سوی بی‌سوئی است و در مکان و زمان نیست هم اکنون است و نه فردا و همین‌جا در دل است و نه هیچ‌جا دیگری! تکنولوژی و بندگی طاغوت و زمانه جزای فرار از خود و از اینجا و از هم اکنون است. و این فرار طبعاً قلمرو سقوط در اسارت فردا و پس فردا و وعده‌های شیطان است. این همین‌جا و هم اکنون هم جز روح نیست که نجاتی نقد و حاضر است. و کفر هم انکار این نجات حی و حاضر در خویشستن است: «کشته باد انسان که چقدر ناباور است!» قرآن- زیرا در این فرار است که انسان بارها کشته می‌شود و هلاک می‌گردد.

۸۹- از جایگاه بی‌جائی روح است که جهان هستی جنات نعیم و قلمرو الساعه است که مرید انسان و در تسخیر اراده اوست که هر چه خواهد به آنی همان شود. یعنی جهان، اراده تحقق یافته انسان است: «و زمین و آسمان و هر چه بین آنهاست را به تسخیر انسان آوردیم!» قرآن-

۹۰- پس زمان و زمانمندی و اسارت زمانه یک توهم ظلمانی ناشی از فرار از خود و خدای خود و روح است که بر جهان کافران مستولی می‌شود که سلطانش ابلیس است و عنصر ذاتیش آتش که جوهره تکنولوژی می‌باشد!

۹۱- و البته که این روح بر اهلش بالاخره از بیرون رخ می‌نماید و او را از بیرون نیز در برمی‌گیرد به جلال و جمال الهی و کرامت و قداست محض در مراتبش! و کمال آن روح القدس است که در نهایت و اشد صبر بر بلا، نازل می‌شود و اهلش را به معراج می‌برد. همان واقعه‌ای که بر این جانب واقع گشت!

۹۲- زمان، اصل القای شیطان در انسان است و مابقی القائاتش بر این بستر ممکن می‌شود که ایده‌ها و آرزوها و آرمانهاست و کاخ‌های وصلت خیال! که معنوی‌ترین این القائات هم آزادی و دموکراسی و برابری و مدینه‌های فاضله و بهشت‌های تکنولوژیکی است که تصویر می‌کند در قالب هر فلسفه و مذهبی که باشد حتی مدینه فاضله امام زمان که به قدرت تکنولوژی وعده داده می‌شود عین دجالیست است.

۹۳- «خدا کافیت» در عرصه عمل یعنی خودم برای خود کافی هستم! «براستی آنانکه گفتند رب ما فقط خداست و بر این ادعا استقامت ورزیدند فرشتگانی به‌سویشان می‌آیند و ترس و اندوه از ایشان می‌زدایند و به بهشتی که وعده داده شده بودند بشارت می‌دهند. مائیم دوستان شما در حیات دنیا و آخرت که در آن هر چه خواهید محقق می‌شود...» قرآن کریم- این کلام الهی مصداق ادعای ماست و من خود در کل زندگی حجت راستی این کلام خدا هستم. «اولیای خدا کسانی هستند که از پس و پیش پاک شده‌اند نه حسرتی از گذشته و نه ترسی از آینده دارند.» قرآن- و این زندگی در الساعه است و پاک شدن از زمانیت که همان حضور شیطان است. این اولیاء از همین حیات دنیا در بهشت اراده به‌سر می‌برند که اختیار و آزادی و قدرت مطلق اراده است که هر چه خواهند همان شود و این قدرت آفرینش الهی است که به انسان داده شده است. بهشت و جهنم هر دو به دست و اراده بشر و به اذن الهی آفریده می‌شوند.

۹۴- از حماقت آدمی همین بس که به خدایش اعتماد نمی‌کند و خود را به عذاب‌ها و هلاکت می‌افکند و دریوزه اسباب و علل و اراذل و اوباش طاغوت می‌شود تا از گرسنگی نمیرد: «کشته باد انسان که چقدر منکر و قدرشناس است!» قرآن-

۹۵- برای شناخت و ایمان به خدا نه نیازی به فلسفه و منطق و فقه و حدیث و کلام و اصول و فروع است و نه نیازی به عمری تفکر و تحقیق! فقط کافیت که لحظه‌ای به خود و جهان بنگرد و به نجوای دلش گوش دهد و دست از بازی بکشد. خدا عین هستی توست پس اعتماد به خدا همان اعتماد به خود است. پس به خود اعتماد کن و بر آن بمان و صبور باش تا ببینی که هست و کافیت!

۹۶- آنکه با روحش زندگی کند کل جهان هستی با روحش درآمیخته و در سیطره روح قرار می‌گیرد و مرید صاحبش می‌گردد و اینست معنای بهشتی که وعده داده شده‌ایم و جهانی که در تسخیر اراده ماست. زیرا این روح، روح و امر خداست که در ماست و جهان هستی هم از امرالله پیروی می‌کند و ظرف وجودش می‌گردد. اینست راز آن رؤیائی که کل کائنات را کالبد خود دیدم! و اگر من همه گذشته و آدم‌های زندگیم را دوست می‌دارم به دلیل آنست که همه از روح من اثر گرفته و خودی شده‌اند و دوست! و همه این آدم‌ها از این رابطه دچار هراسی مرگبارند که مبادا آنها را تسخیر کنم و یا به‌قول بعضی‌ها شستشوی مغزی شوند.

۹۷- آنکه ریش را الله قرار داد و بر آن مقیم و یگانه شد از همه تناقضات رسته است تناقض بین جبر و اختیار، کفر و ایمان، شرک و اخلاص، باید و نباید، دیروز و فردا و اینجا و آنجا و خدا و خلق! ولی رب همه الله است خواه ناخواه و آگاه و ناآگاه! ولی رستگار و راحت کسی است که بر این امر آگاه و بینا و مؤمن باشد تا در همه جای مکان و زمان همچون پروردگارش مقیم و محیط باشد. و این انسانی با کالبد جهانی است و روح الهی و اراده‌ای خلاق و جانی آزاد از مکان و زمان! اینست انسان آن سانی که باید باشد و هست!

۹۸- هیچ باید برحق و راست و راحتی جز رویکرد به تمامیت خود و خودشناسی الهی نیست و مابقی باید‌ها جمله باطل و کاذب و ویرانگرند و ندامت‌زا! انسان باید خود را بشناسد وگرنه نابود است زیرا کسی که نمی‌داند که هست پس نیست و هستی جز خدا نیست. پس انسان یا خداست و یا اصلاً نیست.

۹۹- امروزه چیزی به اسم وجدان را یک توهم و خرافه قرون وسطائی می‌دانند و این واقعه حاصل تبدیل همه چیز به پول است که حتی مذهبیون و ملایان را هم تبدیل کرده است یعنی مدرن ساخته است مدرن به معنای تجسم یافتن طبقات نفس آدمی که عین توصیف قیامت در قرآن است.

۱۰۰- امروزه مجموعه معارف و آثار ما پدیدآورنده وجدان الهی در بشر آخرالزمان است پس از انهدام وجدان تاریخی بشر در این دوران!

۱۰۱- بدبخت‌ترین مردمان کسانی هستند که از این معارف ما، روح و وجدان نوینی یافته و زنده شده‌اند ولی به وقت عمل بر این معارف عمل نمی‌کنند و همچون جاهلان زندگی می‌کنند به پیروی از ارزشهای طاغوتی دوران! اینان گام به گام امتحان شده تا آنجا که بر سر عزیزترین چیزها که گاه جان عزیزان است به کلی رد شده و برخلاف وجدان خود عمل می‌کنند که این جزای الهی است که گاه آنها را از کل این روح و وجدان الهی، ساقط می‌سازد و همچون دیگر جاهلان هلاک می‌کند. زین پس دیگر قادر نیستند که این روح و وجدان و معارف الهی را به بازار خودفروشی و نمایش برند و حس برتری کنند و دیگران را تحقیر نمایند. کسی که به معارف الهی و عقل و وجدانش عمل نمی‌کند و به وقت بلایا به درگاه خدا دخیل می‌بندد و نذر و نیاز می‌کند و از دیگران طلب دعا می‌نماید عاقبت ایمانش را هم از دست می‌دهد و این جزای بی‌عملی به معرفت و فخر فروختن بواسطه آن است و از معارف الهی جهت بازاریگری و ریاست بهره بردن و دیگران را تحقیر نمودن!

۱۰۲- برای هر مؤمن حقیقی که به نور معرفت ایمان آورده، نخستین دشمن قسم‌خورده‌اش خانواده و قوم و قبیله اوست که این جنگ تا به آخر ادامه دارد و محور همه مجاهدت‌های درونی و برونی اوست و عین جنگ با شجره ابلیس است. بسیار به‌ندرت اتفاق می‌افتد که حتی یک تن از اهالی خاندانش حامی وی باشد الا به نفاق مگر اینکه خدا بخواهد همچون حمایت برادر موسی از رسالتش یا حمایت مریم از پسرش عیسی و یا حمایت خدیجه از شوهرش محمد و حمایت علی از پسرعمویش محمد و امثالهم! این خائنان نژادی مصداق مار در آستین و خار در چشم و استخوان در گلو هستند که در عین برخورداری از رحمت اهل ایمان همواره در کمین هستند که به وقت بلا از پشت آنها را نابود سازند. این بزرگترین بلا و امتحان و مصیبتی است که تا دم مرگ برای مؤمنان به‌مثابه عمل خالصانه برای خدا می‌باشد پدر و مادر و خواهر و برادر و همسر و فرزندی که دشمن است ولی در حریم تو زیست می‌کند و تو مکلف به انجام وظایف خویش هستی و حق طرد و لعن آنها را نداری زیرا به تو محتاجند به لحاظ معیشت و رزق مادی! و کم نبودند انبیاء و اولیائی که به‌دست همین افراد بالاخره کشته شدند در پیروی از طاغوت زمانه! و بنده در همه عمرم از شقاوت و خیانت کل افراد

خانواده‌ام به تمام و کمال برخوردار بوده‌ام. این خائنین چه بسا نزدیک‌ترین مخبرین سازمان اطلاعات حکومتی هم بوده و آخرین وضعیت مرا به این مراکز شیطانی گزارش کرده‌اند. برخی از این افراد کل معیشت روزمره خود را محتاج بنده بوده و در عین حال از هیچ عداوت و خیانتی هم نسبت به من دریغ نداشته‌اند. آیا امتحانی شاقه‌تر از این برای خلوص ایمان و اعتماد و توکل به خدا وجود دارد؟ من می‌بایستی برای رضای خدا از زندگی اینها حمایت اقتصادی و اجتماعی و بهداشتی و درمانی می‌نمودم و رزقم را با آنها تقسیم می‌نمودم و در عین حال شاهد عداوت و خیانتشان هم می‌بودم و دم بر نمی‌آوردم! من در همه عمرم هرگز حمایت و یا حتی بی‌طرفی یکی از اعضای خانواده‌ام را با خود نداشتم و همه‌شان را تحمل کردم آن‌هم با عطوفت کامل! تا اینکه تدریجاً خداوند آنها را از اطراف من پراکند و تار و مار ساخت الا یکی را که هنوز هم در همسایگی من زیست می‌کند و چون بیمار شده مشغول تیمارش نیز هستم! تا بالاخره خداوند در دهه شصت زندگی‌م همسر مهربان و مؤمنی را برایم قرار داد که البته از عداوت خونین خاندانش دائماً برخوردار بوده‌ام خاندانی که از مزدوران حکومتی هستند و لذا بلاوقفه از شرارت‌های آنها از آغاز تاکنون برخوردار بوده‌ام. گوئی خداوند آرامش و آسایش دنیا را همواره برایم حرام کرده است تا لحظه‌ای از او غافل نباشم. مصائبی که من در این راه کشیده‌ام قابل قیاس با همه انبیای سلف و امامان نیست. من یک تنه همه انواع آن‌بلا یا را یکجا بر دوش کشیده‌ام. و این سخن قدسی درست است که خداوند هر که را برای خود برگزیند او را از مال دنیا و حمایت خانواده و سلامت تن و امنیت زندگی محروم می‌کند تا جز از نزد او روزی نخورد و جز از دستان او محبت نیابد و جز از حمایت او ایمن نباشد و جز در معیت او از بی‌کسی رها نگردد و جز او کسی نداشته باشد و جز او همه دشمنانش باشند. این سنت ابراهیم خلیل است و خلیلیان هر دوران! با این تفاوت که من حتی وارث و وصی هم ندارم و خداوند خودش وصی و وارث من است.

۱۰۳- فلسفه که در لغت یونانی به معنای طلب و جستجو و عطش و عشق به حقیقت است در حکمت توحیدی ما چیست؟ دو رکن بنیادی فلسفه یونانی یعنی وجود و ماهیت یا جوهر و عرض یا هستی و چیستی است که هیچ ریشه‌ای در وجود زنده آدمی ندارد و دو نوع ایده است که منجر به دو مکتب فلسفه ضد و نقیض شده است. آنچه را که حواس پنجگانه آدمی از عالم بیرون درمی‌یابد در دلش درک می‌شود که این درک اولیه قلبی همان جوهر یا وجود و هستی محض چیزهاست که بصورت احساسات فهم می‌شود. و این احساسات جوهری و محض در قلمرو ذهن و مغز آدمی محاسبه و معنا و مفهوم و دارای اسم و ماهیت و چیستی می‌شود. وحدت این دو وجه از عالم در صورت انسان متجلی است که دارای اعضای حسی دوگانه است و این جمال حقیقت عالم وجود است. و اینست فلسفه اسلامی ما! جوهر و عرض عالم هستی جز انسان نیست و یگانگی این دو هم صورت انسان است که کمالش در انسان کامل بارز می‌شود.

۱۰۴- هر کسی جز باورهای خویش نیست اعم از اینکه این باورها برحق یا ناحق باشد و دینی یا غیردینی و مادی یا معنوی و امثالهم! یعنی هر کسی نه تنها در حیات دنیویش همان است که می‌خواهد در حیات بعد از مرگ هم ادامه تکاملی همین باورهای دنیوی خویش است یعنی خلق جدید پس از مرگش هم حاصل باورهای اوست: «هر کسی را از علمش آفریده ایم!» قرآن- و علم هر کسی در باورهایش خلاصه می‌شود و باورها نهایت علم هر کسی هستند. این سخن

بیانی از این حدیث نبوی است که خدای هر کسی همان تصوراتش از خداست. از این منظر دین یا بی‌دینی هر کسی برای خود آن فرد کاملاً درست است در مراتبش! این امر به مثابه انکار درجات و مراتب دین و معرفت و خداشناسی نیست و بلکه دقیقاً اثبات حقانیت این درجات است. هر کسی مخلوق باورهای خویش است در دنیا و آخرت!

۱۰۵- این نکته نیز شدیداً قابل تأمل و درخور تحقیق است که باورهای هر کسی لزوماً همان کلام و ادعاهایش نیست و بسیار عمیق‌تر است که چه بسا خود فرد هم بر این تفاوت آگاهی دارد ولی آن را اقرار نمی‌کند که این همان نکته صدق یا کذب ادعا و باور است. یعنی درجه صدق و حقانیت باورهای هر کسی اتحاد و یگانگی علم قلبی و ادعای کلامی اوست. یعنی ناحقی و کذب اساساً مربوط به قلمرو بیان و ادعاست. انسان ناحق کسی است که باورهای قلبی خودش را هم انکار نموده و در بیانش سانسور و تحریف وجود دارد و گاه در این انکار خود آنقدر اصرار می‌ورزد که باور قلبی خود را هم از دست می‌دهد و دلش در ظلمت قرار می‌گیرد و این همان گم‌شدگی است. پس میزان صدق و کذب یا حق و ناحق در بیان و کلام است و کذب به آنجا می‌رسد که دل را هم تکذیب می‌کند و سقوط می‌کند و این سقوط از انسانیت است. اینست که گوهره انسانیت، صدق سخن است در مراتب!

۱۰۶- هر انسان صاحب دین و ایمانی فطرتاً اعتقادات خود را به لحاظ معنوی برترین نوع اعتقاد می‌داند که اگر چنین نباشد اصلاً دارای اعتقاد قلبی و ایمان درستی نیست. لذا کسانی که دم از دین و ایمان و اعتقاد می‌زنند ولی در عین حال همه ادیان و اعتقادات را برابر می‌دانند قلباً فاقد ایمان هستند. کسی که اعتقادات خود را برترین و بهترین و عالی‌ترین نداند اصلاً هیچ انتخاب و تحقیق و حقیقتی در اعتقادش نیست. یا ریاکار است و یا دارای اعتقادی موروثی و سهوی و بی‌بنیاد است. و نیز اینکه کسی هم که بر مبنای اعتقادات معنوی و دینی خود دست به سلطه و ستم و استبداد می‌زند نیز فاقد اعتقادی تحقیقی و ایمانی قلبی است زیرا هر نوع سلطه‌طلبی و برتری‌جویی اجتماعی و سیاسی دال بر حقارت و پوچی معنوی است که می‌خواهد این بطالت روحی را در بیرون جبران کند. یعنی حس برتری معنوی در اعتقاد خود مطلقاً منجر به استبداد و ظلم عقیدتی در جامعه نمی‌شود و بلکه به عکس منجر به رحمت و محبت و تسامح و تساهل نسبت به سائر پیروان ادیان می‌گردد. برتری عقیدتی عین برتری در رحمت است نه شقاوت! درست مثل والدین مؤمن و عاقل که برتری عقلی و ایمانی نسبت به فرزندان موجب رحمت به آنان است و نه شقاوت و سلطه بر آنان! همان‌طور که والدین کافر و جاهل جز شقاوت و استبداد رفتار دیگری با فرزندان ندارند.

۱۰۷- کسی که از راه صدق و تحقیق و انتخاب به دین و ایمان و اعتقادی رسیده بی‌تردید برترین آنها را برگزیده است و غیر از این نمی‌تواند باشد. و لذا کسی که صادقانه اعتقادات خود را بهترین می‌داند اگر با اعتقادی بهتر از خود روبرو شود جدال و انکار نمی‌کند و آن را می‌پذیرد تا اعتقاد خود را اعتلا بخشیده باشد. پس جدال و خصومت با سائر اعتقادات بهترین دلیل بر بی‌اعتقادی و بی‌ایمانی است. انسانی که با تحقیق و صدق به اعتقادی رسیده است در قبال اعتقادات برتر، خاشع و در قبال اعتقادات پست‌تر، مهربان است و معلم! انسان صاحب اعتقاد قلبی و تحقیقی در آن واحد هم معلم است و هم متعلم!



۱۰۸- دین و اعتقادات تحقیقی راه رشد و توسعه انسان در جهان هستی است که به نور معرفت ممکن می‌شود. ولی دین و اعتقادات موروثی یا تقلیدی ابزار سلطه بر دیگران است و توجیه و تقدیس این سلطه و ستم! دین یا نور عروج و خروج و تعالی در وضع موجود است و یا ابزار تسلط بر وضع موجود و تقدیس و تملیک آن! رهائی از وضع موجود یا اسارت در وضع موجود! عروج از خلق یا سقوط در خلق!

۱۰۹- دین و اعتقادات روحانی موجب برتری ظاهری و سلطه مادی در دنیا نمی‌شود که اگر هم باشد امری بسیار موقتی و همچون یک نشانه و حجت الهی برای مؤمنان است. و مؤمنان حقیقی اصلاً طالب چنین برتری و سلطه‌ای هم نیستند. برتری و سلطه ایمانی در حیات دنیا یک امر متافیزیکی و غیبی است همان‌طور که جنات نعیم هم بهشت غیبی و روحانی است نه فیزیکی! آنکه بواسطه دین قصد برتری و سلطه دنیوی دارد یک دجال است یک سامری! اصلاً هسته مرکزی امتحانات معنوی برای اهل ایمان همین فقدان پیروزی و سلطه دنیوی است که سنت همه انبیاء و اولیای الهی در تاریخ بوده است. پیروزی مادی در دین خدا امری بس نادر و استثناء در تاریخ بشر بوده است همچون پیروزی حضرت یوسف یا سلیمان<sup>(ع)</sup> که نتیجه نهائی آن نیز هلاکت و فلاکت و اسارت صدچندان بنی اسرائیل بود. صبر در دین و استقامت در امر خداوند برای مؤمنان تماماً بر محور همین ناکامی در دنیا است و لذا هدف نهائی دین همواره آخرت بوده است که دو معنا دارد: باطن و حیات روحانی پس از مرگ! همه کسانی که ایمان خود را فروختند و دچار نفاق و کفر گشتند به دلیل عدم درک این حقیقت بوده است و کم صبری در این ناکامی دنیوی! و عدم فهم و باور این حق که بهشت به معنای «جنت» دارای هویتی غیبی و آسمانی و روحانی است همان‌طور که به لحاظ لغوی هم از مصدر «جن» به معنای غیبی و نامرئی می‌باشد. نعمات هم که قلمرو هدایت هستند اموری به ظاهر منفی می‌باشند که در باطن مؤمنان حامل نور تعالی و رشد و کرامت الهی هستند و فقط اندکی از مؤمنان در قبال نعمات الهی روی ترش نمی‌کنند و از آن استقبال می‌نمایند یعنی در قبال پیروزی روحانی و شکست و ناکامی بیرونی و مادی! اکثر قریب به اتفاق مردان خدا در تاریخ از مصادیق این پیروزی روحانی و شکست دنیوی بوده‌اند و این سنت خدا در دینش می‌باشد. کسانی که بر این سنت الهی معترض و کافر شوند از دین و ایمان خود ساقط می‌شوند و دین را حربه سلطه و ستم می‌سازند. خمینی و پیروانش در عصر ما از این گروه بودند که بزرگترین بدنامی را برای دین خدا و اسلام پدید آوردند تا آنجا که آشکارا دین را برای حفظ قدرت خود قربانی کردند و کل احکام دین را توریه و وارونه ساخته تا خود بمانند! ولی هم خود در حال رفتن هستند و هم دینی که جز پرستش سنت آباء و اجدادیشان نیست و عین نژادپرستی و تاریخ‌گرایی در لباس الفاظ مذهبی است. انسانیت دشمنی شقی‌تر از این جماعت نداشته است.

۱۱۰- فقاقت، مذهب سلاطین جور و تبهکاران در تاریخ اسلام بوده است و لذا ذات فقاقت از کفر و جنایت و جباریت است و دشمن انسانیت و فطرت الهی بشر! تاریخ پیدایش فقه اسلامی جز تاریخ پیدایش خلافت و جباریت اسلامی نبوده است. فقاقت لباس قدسی برتن بنی‌امیه و بنی‌عباس و آل‌بویه و صفوی و قاجار و جمهوری اسلامی بوده است. فقه مذهب ابلیس است کافیس است که به طرز استدلال ابلیس در انکارش نسبت به حضرت آدم در قرآن نظر کنیم تماماً بر

قیاس و استکبار شرعی استوار است که تجلی حق از آدم را برنمی‌تابد و پرستنده خدای نابوده و عدمی است. عدم‌پرستی اساس فقاقت است. فقه خصم قسم‌خورده آزادی عقیده و انتخاب و حریت و انسانیت است و هر کجا که کم می‌آورد و رسوا می‌شود برای تقدیس خود به فلسفه روی می‌کند. منطق قیاس راز وحدت فقه و فلسفه است که دو روی هویت ابلیس است که در جمهوری اسلامی به تمام و کمالش ظاهر شده است که جمهوریتش از فلسفه یونان است و اسلامیتش از فقه عباسی! و لذا به عنوان کاملترین دشمن انسان در آخرالزمان خودنمایی کرده است. پدر شیعی وحدت فقه و فلسفه ملاصدرا است که در جمهوری اسلامی به حکومت رسیده است که ایدئولوگ‌هایش کسانی چون خمینی و سروش بودند در حوزه و دانشگاه!

۱۱۱- آنانکه انواع مفاسد جنسی همچون همجنس‌گرایی را حقوق بشر می‌دانند و از آن دفاع می‌کنند بایستی عوارض و نتایج طبیعی آن همچون ایدز، سرطان‌ها، مواد مخدر، خودکشی و جنایات گوناگون این قلمرو را هم حقوق بشر بدانند و از آن دفاع نمایند. البته که همه اینها حقوق بشر است منتهی حقوق بشر کافر و فاسق! اینها حقوق بشر جهنمی و عین حق کفر است.

۱۱۲- آدمی در همه مراحل پیدایش خود از رحم مادر تا قبرش ده‌ها و بلکه صدها کمیت و کیفیت زندگی و بودن را تجربه کرده و از سر می‌گذراند. ولی آیا بالاخره خود انسان و انسانیت ذاتی و پایدار و ازلی و ابدی کدامیک از این مراحل حیات و هستی اوست: کودکی، پیری یا جوانی؟ سلامتی، ضعف یا بیماری؟ رفاه و آسایش یا فقر و هراس؟ تجرد، خانواده یا جامعه؟ آرامش روح، اضطراب یا برزخ روح؟ کفر، ایمان یا شرک؟ تردیدها، باورها یا یقین؟ دانستن یا ندانستن؟ عشق، نفرت یا بی‌تفاوتی؟ شوق زندگی یا بیزاری از آن؟ عقل، مستی یا جنون؟ انسان کدامیک از اینهاست؟ همه اینهاست و هیچ کدام! آیا انسان بودن و انسانیت هیچ تعریف پایداری دارد؟ آیا انسانیت حاوی جوهره واحدی در همه آدمیان است؟ آیا جز صورت واحدی از بشریت که او را از سایر موجودات متمایز می‌سازد و صاحب جمال خاص می‌کند عنصر دیگری به عنوان فصل مشترک بشریت وجود دارد؟ همین جمال خاص و متمایز است که این همه صفات مشترک بشری را پدید آورده است که او را بهترین و بدترین موجود عالم ساخته است: خلاق‌ترین و مخرب‌ترین، مهربان‌ترین و شقی‌ترین، خوشبخت‌ترین و بدبخت‌ترین، عالی‌ترین و پست‌ترین و هر ترین دیگری که فقط مختص بشر است. انسان، ترین عالم است: زنده‌ترین، موجودترین و شدیدترین! و اما انسان‌ترین انسان‌ها کسی است که جامع همه این‌ترین‌های متضاد باشد همچون خود خدا در عالم ارض! هر که بهترین باشد به همان درجه، بدترین هم هست! ترین، عرصه وحدت اضداد است و قلمرو جامعیت حیات و هستی! و عقلانیت این ترین هم دیالکتیک است که در دیالکتیکِ دیالکتیک، کامل و مطلق است که بود و نبودش یکی است همچون ال لاه! و اینست انسانیت: بود نبود!

۱۱۳- و این بود نبود نیز مراتب دارد که در شدت و حدت و مدت و همّت و وسعت و عمق و وحدت و جمعیت است که جوهره این مراتب نیز نور خودآگاهی و ذات‌بینی است که هسته مرکزیش کلمة الله (ال لاه) است که ذات بود نبود است. و انسانیت همین نور بود نبود در کلمة الله است که از نهایت خودآگاهی و ذات‌بینی برمی‌خیزد.

۱۱۴- هر که خود را شناخت حقیقت کلمه‌الله را در ذاتش شناخت که خورشید بود نبود است و سرچشمه تجلی انسان! انسانی که انس بین بود و نبود است.

۱۱۵- فقط از طریق خودشناسی می‌توان به کلمه‌الله رسید و نه به‌عکس!

۱۱۶- الله، اولین و آخرین کلمه است. الله کلمه‌ای است که انسان کامل آخرالزمان در خود یافته و می‌یابد و قیامت آخرالزمان را برپا می‌کند.

۱۱۷- الله همان حقیقت محمدی و نور عقل ازلی و منطق قلم آخرالزمان است و نوری که در فطرت انسان نهان است که آخرالزمان رخ می‌نماید و انسان کامل را معرفی می‌کند. انسانیت، مراتب تجلی کلمه‌الله است.

۱۱۸- ملاصدرا بنیانگذار ماتریالیسم فلسفی در قالب اسلام و تشیع است که آشکارا صدها آیات محکمات قرآن و روایات شیعی را انکار و تحریف نموده است. او آشکارا نفس و روح انسان را مولود و مخلوق جسم او می‌داند و اصل انسان را جسم می‌خواند که به قدرت حرکت جوهری، روح را پدید آورده است و نفس و معنویات رخ نموده است. این عین ماتریالیسم اروپائی است. و بیهوده نیست که فلسفه ملاصدرا همچون بوعلی سینا فقط به کار تمدن غربی آمده و در پیدایش و تکامل تمدن غربی نقشی مهم ایفا کرده و قرن‌ها این آثار در دانشگاه‌های اروپائی تدریس شده است درحالی‌که این فلسفه‌ها در فرهنگ و مدنیت و اندیشه و معنویت مسلمین و ایرانیان کمترین اثری نداشته است.

۱۱۹- تبیین فلسفی ملاصدرا از آفرینش عالم و آدم کاملاً عکس معارف قرآنی و شیعی است زیرا ماده و تن را اول می‌داند و روح و نفس را امر ثانویه و معلول می‌خواند این عین بیان ماتریالیستی جهان در مکتب مارکس و فویرباخ است.

۱۲۰- در قرآن کریم کل عالم و آدم از نفس واحدی پدید آمده است یعنی اصل بر نفس است نه تن! و در معرفت امامیه، انسان در آغاز نور و اظله و روح و شبح و عاقبت تن شده است در جریان نزول و هبوطش از آسمانهای هفتگانه بر عالم ارض! و در این جریان تدریجاً و مرحله به مرحله دچار واژگونی گشته است و روح را از دست داده و در تاریکی افتاده است تا اینکه دوباره از جانب انبیای الهی مشمول نزول روح نوینی گشته است که این نزول با القای روح در قرآن کریم مکرراً ذکر شده است. اگر تن آدمی مولد و خالق روح و نفس ناطقه او باشد پس همه آدمیان بایستی به یک درجه به ایمان و معرفت و تعالی و روحانیت می‌رسیدند زیرا همه دارای حرکت جوهری هستند (طبق قول ملاصدرا)! و اینست که نقش پیامبر و امام در احیای روحانی مردم در فلسفه ملاصدرا یک امر تعارفی و ثانویه و مستحبی است نه امری واجب و اجتناب ناپذیر! و لذا ملاصدرا مطلقاً یک شیعه حقیقی و مؤمن به امام به‌عنوان روح‌الله و تنها خالق خلق روحانی، نیست.

۱۲۱- نظریه اصالت وجود ملاصدرا هم کاملاً فلسفی و یونانی است و بیانی ماتریالیستی و الحادی دارد و کمابیش از جنس اگزیستانسیالیسم غرب است و لذا فقط هم فلاسفه غربی قادر به جذب فلسفه بوعلی و ملاصدرا و سهروردی

بوده‌اند. و این فلاسفه و فلسفه‌ها در جهان اسلام فقط خادم دربارهای جور و نفاق بوده است که همه ماتریالیست و دهری بودند. ملاصدرا بانی ماتریالیزم و اگزیستانسیالیزم در تاریخ فلسفه است که آن را با الفاظ عربی و طبعاً قرآنی تبیین نموده است و لذا فلسفه اسلامی تلقی گشته و با تزئیناتی از روایات شیعی هم تبدیل به فلسفه شیعی گشته است.

۱۲۲- تن و جمال آدمی آخرین ظهور نفس ناطقه و روح است نه اینکه روح و نفس آدمی آخرین ظهور تن باشد. ملاصدرا یک متفکر واژگونسالار است از منظر حکمت و عرفان اسلامی و قرآنی و شیعی!

۱۲۳- جز این نیست که ماتریالیزم هم منکر روح و معنویت و فرهنگ نیست بلکه اساس را ماده می‌داند و مابقی امور را روبنا و معلول می‌خواند و ملاصدرا نخستین بانی چنین فلسفه‌ای در لباس دین و اسلام است پس یک ماتریالیزم منافقانه و ریاکار است.

۱۲۴- نفس یا خودیت نه تنها مخلوق و معلول جسم نیست بلکه روح هم پس از نفس در مراتب آفرینش قرار دارد و نفس که به قول الهی قبل از آفرینش عالم بوده و کل عالمیان از نفس واحدی پدید آمده‌اند همان ذات باریتعالی است و گوهره احدیت اوست پس مقدم بر تن و روح است و بلکه ذات این هر دو می‌باشد و لذا آن گوهره ابدی حیات و هستی انسان است و بیهوده نیست که معرفت نفس عین معرفت رب است. این معنای واضح را ملاصدرا وارونه یافته است زیرا در خدمت و در سمت دجال صفوی اندیشیده است و بیهوده نبود که کلیه آثارش و بخصوص اسفار اربعه را برای دربار صفوی و ملایانش می‌فرستاد تا دلشان را به دست آورده و از تکفیر و تبعیدش منصرف شوند که بالاخره شدند.

۱۲۵- این نفس است که تن را می‌آفریند و نیز روح را فرامی‌خواند و یا اصلاً خود را از روح بی‌نیاز می‌یابد و به تن پرستی بسنده می‌کند. اینست که با مرگ آدمی، تن به خاک می‌رود و منحل می‌گردد و روح هم که امر خداست به‌سویش بالا می‌رود و این نفس است که باقی می‌ماند و انسانیت و هستی ازلی-ابدی انسان است. پس برخلاف ادعای مشهور ملاصدرا، نفس بواسطه تن حادث نشده و بواسطه روح به بقای ابدی نائل نمی‌آید زیرا خود ذات بقا و آفرینش است که تن و روح در خدمت او هستند و پس از مدتی او را ترک می‌کنند.

۱۲۶- باطن تن، روح است و باطن روح، شبح است و باطن شبح، اظله (سایه روشن) است و باطن اظله هم نور است و باطن نور هم ذات احدی و نفس واحد خداوند است. پس نفس امر ازلی است که به دلیل کفر و انکار و تنفیس تدریجاً از هفت آسمان سقوط کرده و عاقبت در آسمان دنیا و عالم ارض بصورت تن رخ نموده که هویتی واژگونه دارد و ضد خود است زیرا نفس واحد احدی را انکار و برای خود تنفیس نموده است. و تا از این کفر و تنفیس توبه نکرده و خود را زیر و رو نکند و از این واژگونی مستقیم نیاید امکان عروج نمی‌یابد تا دوباره لایق نفس واحد حق گردد. اینها همه معارف صریح قرآنی و کلام امامان است که در رساله ام‌الکتاب به تفصیل بیان شده است.

۱۲۷- فلسفه ملاصدرا، فلسفه‌ای واژگونه و ابلیسی است که آشکارا جای خالق و مخلوق را وارونه ساخته است و ماتریالیزم خود را وحدت وجود نامیده است. زیرا ماتریالیست‌ها هم ماده را اصل و معنا و روح و هویت انسانی را معلول و روبنا می‌خوانند و این خلاصه فلسفه ملاصدرا در اسفار اربعه و حکمت متعالیه اوست که بایستی براستی آن را حکمت اسفلی دانست.

۱۲۸- و در عین حال نفس در رویارویی و تقابل بین تن و روح است که به خود می‌آید و در مراتب خود را می‌شناسد و می‌یابد در هفت طبقه آسمان که از آن نزول کرده و در هفت طبقه زمین که در آن سقوط نموده است. همان‌طور که می‌فرماید انسان را در مقام اعلی آفریده و در درک اسفل السافلین فرود آورده است. این انسان همان نفس واحده الهی است که از ذاتش جدا افتاده و از خود بیگانه گشته است.

۱۲۹- کل سرنوشت ملت ایران در تاریخ جدید جهان معلول ورود سه جریان فکری از خارج بوده است: سوسیالیزم مارکسیستی، لیبرالیزم آمریکائی و اسلام انقلابی برخاسته از جریان اخوان المسلمین در مصر و مبارزات بین اعراب و اسرائیل! این سه جریان در واقعه انقلاب ۵۷ به‌طور متحد به میدان آمدند و انقلاب را صورت بخشیدند و سپس خود به جان همدیگر افتادند و حمام خون داخلی برپا شد و برادرکشی که تاکنون ادامه یافته است بین پیروان این سه جریان وارداتی!

۱۳۰- آیا مردم ایران در تاریخ معاصر دارای هیچ هویت و اصالت معنوی و آرمان ملی از نزد خود نبوده‌اند که برای سرنوشت خود محتاج بیگانگان نباشند. این واقعیتی دردناک است که سرنوشت ملت ایران حاصل نبرد بین اندیشه‌های بیگانه در وطن بوده است و ملت ایران در پیروی از این اندیشه‌های وارداتی به غارت و قتل عام خود و میهنش پرداخته است که این نبرد بیگانگان در وطن همچنان ادامه دارد به قیمت خون جوانان و غارت سرمایه‌های مادی و معنوی ایرانیان! کشور ایران به‌همراه مردمش حدود صد سال است که در اشغال و تسخیر مادی و معنوی اجنبی است در لباس و عنوان عدالت‌خواهی و آزادی‌طلبی و اسلام‌گرایی! و در عمل شاهدیم که امروزه در کشور ما کمترین نشانی از عدالت و آزادی و مسلمانی نیست. معجونی از دجالیت غربی و عربی، ملت ما را مسخ کرده است. امروزه مردم ما با الفاظ و ادبیاتی با هم جدال و جنگ دارند که مطلقاً آن را فهم نمی‌کنند و فطرتاً از آن بیگانه‌اند: «و اینک مسکن‌هائی را می‌بینی که هیچ خبری از صاحبان اصلیش نیست و بیگانگان در آن رفت و آمد می‌کنند!» قرآن کریم- عربها، آمریکائیان، روس‌ها و چینی‌ها در کالبد این ملت زندگی می‌کنند. آیا این ملت خود به کجا رفته و در کدام جهنمی تبعید شده است که خانه‌اش را بیگانگان تسخیر کرده‌اند خانه‌های جانشان و نه فقط خانه‌های ابدان‌شان را!

۱۳۱- عدالت و آزادی و معنویت و باورهای متافیزیکی و اخلاق از نیازهای فطری بشر است و امر انسانی است و شرقی یا غربی و عربی و امثالهم نیستند ولی طرز بیان و شیوه اجرایش مورد مناقشه و اختلاف است و هر قومی بایستی منطق و بیان و اجرای خاص خود را بیابد و تقلید از اقوام بیگانه موجب این همه بدبختی بوده است. پس ایراد ایرانیان در تبیین

این ارزش‌های فطری است و در حقیقت دچار فقدان چنین تبیین و منطقی بوده است که محتاج زبان و منطق و بیان بیگانگان شده است که این نیز بر حقی استوار است. آدمی یا اصیل است یا مقلد! یا خود می‌اندیشد و یا برایش می‌اندیشند. یا خالق است یا مخلوق، یا علت است یا معلول یا عاقل است یا معقول یا عامل است یا معمول!

۱۳۲- انسان یا دارای اندیشه خود-بنیاد و تفکر باطنی از نزد خویشتن است و یا به تقلید از صاحبان فکر می‌پردازد و انسان مقلد لاجرم تدریجاً به تسخیر مرجع تقلیدش درمی‌آید و عاقبت که خود را در هلاکت و نابودی می‌یابد که هیچ از خود ندارد، به عداوت و انکار مرجع تقلیدش می‌پردازد. و لذا همه فتنه‌ها و عداوت‌ها ناشی از تقلید است تقلید در اندیشه و باور و حس! این خلاصه سرنوشت اجتماعی و فکری مردم ایران در قرن اخیر است که در روزگار ما پس از انقلاب ۵۷ به اوجش رسیده است انقلابی که حاصل اتحاد سه جریان تقلیدی بود که عاقبت به خودبراندازی رسید و عداوت با مراجع تقلید خود و جنگ داخلی! و یا جنگ مراجع خارجی در داخل بین مقلدانشان! جنگی جهت نجات خود از نابودی حاصل از تقلید!

۱۳۳- ایرانیان چند قرن است که از تفکر اصیل و خود - بنیاد تهی شده و دچار تقلید و تسخیر و فتنه‌های ناشی از آن هستند. حدود چهار قرن است که از هزاره محمدی گذشته و آخرالزمان آغاز شده است و آخرالزمان عرصه مرگ تاریخیگری و تقلید و پیروی از سنت آباء و اجداد است یعنی پایان دین تاریخی و نژادی! پس به جای رجعت به خویشتن و اندیشه خودبنیاد، پس از این هلاکت تاریخی، روی به بیگانگان و تقلید از ایشان نموده‌اند. رجعت به خویشتن، رجعت به فطرت الهی در ذات خویش است نه رجعت به سنت آباء و اجداد و رجعت تاریخی یا مذهبی و قومی! این رجعت حاصل خروج از تاریخ است تاریخ ژنتیکی، موروثی، مذهبی، فرهنگی، طبقاتی و عشیره‌ای و امثالهم! رجعت‌های تاریخی در عصر ما درب جهنم آخرالزمان است زیرا آخرالزمان به معنای پایان تاریخ است در نفوس آدمیان! وگرنه پایان تاریخ معنایی ندارد همان‌طور که پایان زمان!

۱۳۴- ملاصدرا بزرگترین و آخرین متفکر تاریخ اندیش و تاریخ پرست ایران زمین است که بر آستانه تفکر خود - بنیاد رسیده و گاه برداشت‌هایی هم از آن داشته است و تلاش کرده تا از تاریخ خروج کند و عقل را بر جای نقل بنشانند ولی موفق نشده است زیرا این تلاشش نیز اساساً متکی بر باورها و فلسفه‌ها و معارف موروثی گذشتگان است از بوعلی و سهروردی و ابن عربی و آیات و روایات! و لذا فلسفه ملاصدرا فاقد عقل روحانی و زنده است. او آخرین وارث عقول منقول گذشتگان است. او در تاریخ جا ماند و نتوانست به آخرالزمان و قلمرو پساتاریخ ورود کند و لذا امام زمانش را دریافت که نور عقل فطری است. او بر آستان عقل خود - بنیاد فطری رسید ولی بر آن وارد نشد زیرا ترسید که عقل و دین تاریخی از دست برود و دیوانه شود. او نتوانست که به توصیه امام علی<sup>(ع)</sup>، از دین و اسلام تاریخی خروج کند از برای لقای حق!

۱۳۵- تفکر خود-بنیاد با خروج از تاریخ و همه وراثت‌های تاریخی خود آغاز به کار می‌کند و برای مدتی دچار برزخی عظیم می‌شود که عین نیپیلیزم کامل است. از این قلمرو بر کفر خود - بنیاد وارد می‌شود و زان پس بر ایمان خودبنیاد و

بالاخره بر عشق و معرفت خودبنیاد و روح الهی در خود می‌رسد. غرب عموماً در عرصه کفر خود - بنیاد به سر می‌برد و گاه متفکرینی از آن به ایمان خودبنیاد می‌رسند. ما ایرانیان امروزه مقلد کفر خود - بنیاد غربی هستیم و حتی ملایان ما نیز از دین و ایمان تاریخی خود خسته شده و با ترس و لرز از آن دور می‌شوند و کفر خودبنیاد غربی را ترجیح می‌دهند و از آن بیشتر بوی عقل و ایمان به مشامشان می‌رسد.

۱۳۶- عدالت، آزادی، معنویت، اخلاق و همه ارزش‌های فطری که بشر مدرن در عطش آن به آب و آتش می‌زند در یک کلمه و یک جا حاصل شدنی است و آن عقل خود - بنیاد است. آنکه در خود، بنیادی یافته و در آن قرار گرفته است به همه این ارزش‌ها رسیده است. و این بنیاد چیزی جز عقل فطری (غیرتاریخی - کلاسیک) نیست که از الاساعه جان می‌جوشد که جز به نور وجود امام زمان قابل حصول نیست که بر جان سالک می‌تابد و ظلمت تاریخ را می‌زداید.

۱۳۷- انسان عادل کسی است که در خود نشسته و با فطرتش متعادل و یگانه شده است. آزاد کسی است که از اسارت غیر رهیده است یعنی از اسارت جامعه، تاریخ و زمانه و همه وراثت‌های ظلمانی و نژادیش! و معنویت یعنی جهان را در خود یافتن و معنا و تأویل نمودن! و اخلاق یعنی خلق جدید سرنوشت خود! و همه اینها محصول عقل خود - بنیاد است. و بنیاد این عقل ذاتی، نور امام حی است و لذا سالک این عقل بالاخره به امام حی می‌رسد.

۱۳۸- ملاصدرا ظاهراً تقلید از فقها را مورد نقد و نهی قرار داد و در عوض همه را دعوت به تقلید از فلاسفه فراخواند زیرا در نظر او فقط فلاسفه قادر به فهم درست و تفسیر و تأویل قرآن هستند و لاغیر! یعنی فلسفه را بر جای فقه نشانده. مدرسه‌ای را بر جای مدرسه‌ای دیگر و تقلیدی را بر جای تقلید دیگر قرار داد. گویا کل دعوای ملاصدرا جنگ قدرت بین فلاسفه و فقه‌های دربار صفوی بود. تقلید، تقلید است و تقلید فکری به مراتب مهلک‌تر از تقلید عملی است زیرا قلمرو عقل خودبنیاد را مسخ می‌کند و لذا راهی جز تفتیش عقاید و عواطف ندارد یعنی همان چیزی که در عصر ما از جانب خمینی صدرائی صادر شد که: یک ملت اسلامی همه باید اطلاعاتی و جاسوس و خبرچین باشند!! تا معلوم شود که در سر مردم چه می‌گذرد! مبادا چیزی غیر از فلسفه ملاصدرا بگذرد و تقدیس خمینی!

۱۳۹- عقل خود - بنیاد همان انسان و انسانیت است که در جهان بیرون نیز نور امام حی است. امام به عنوان انسان کامل، مظهر و حجت بیرونی عقل خود-بنیاد می‌باشد. عقل خودبنیاد چون به قلمرو نفس واحده برسد همان عقل خلاق الهی است.

۱۴۰- فقه و فلسفه اسلامی و خاصه شیعی تماماً از قلب پلیدترین دربارها جوشیده است و بیهوده نیست که تقریباً همه پدران و بانیان فقه و فلسفه شیعی، شیخ الاسلام‌های رسمی فاسق‌ترین و جنایتکارترین حکومت‌ها بوده‌اند: شیخ طوسی شیخ الاسلام رسمی دربار عباسیان، شیخ مفید شیخ الاسلام رسمی دربار آل بویه، خواجه نصیر طوسی شیخ الاسلام و وزیر اعظم هلاکوخان مغول، شیخ بهائی هم شیخ الاسلام رسمی دربار صفوی که به ملاصدرا لقب صدرا المتأهلین اعطا نمود

به اذن شاه عباس صفوی! این شریعت و عقلانیت و مذهب طاغوت است که خصم اصلی مکتب امامیه است و دجال امامت است. ضد هر چیزی اسم و عنوان و قالب و اطوار همان چیز را دارد.

۱۴۱- عارفان مسلمان یعنی نخستین کسانی که مدارج انسانیت را طی نموده و به کمال رسیده‌اند کل این راه را طی طریق از خود تا به خود نامیده‌اند از خود بشری تا خود الهی، از خود جسمانی به خود روحانی، از خود ظلمانی تا خود نوری! برخی از این عارفان این مراحل را به چهار مرتبه یا سفر تقسیم کرده‌اند و برخی به هفت منزل و گاه ده منزل و حتی چهل مقام و یا هزار مقام تبیین نموده‌اند. ولی بنده به تجربه و سیر و سلوک شخصی خود کل این سفر را بدین گونه تبیین کردم سفر و جستجویی که سه وجه دارد: خود-خدا-خلق! ۱- سیر از خود به سوی خلق ۲- سیر از خلق به سوی حق ۳- سیر حق در حق ۴- سیر از حق به سوی خلق ۵- سیر حق در خلق ۶- سیر از خلق به سوی خود با حق ۷- سیر حق در خود ۸- فناء خود در حق ۹- ظهور حق از خود.

۱۴۲- یعنی انسان در جستجوی حق به مقامی می‌رسد که نهایتاً خود مظهر حق و حق‌المبین می‌گردد و این غایت سیر و سلوک الی‌الله است. و چنین انسانی در میان خلق تک و تنها شده و چه بسا کل خلق به عداوت با او برمی‌خیزد و این همان مظلومیت انسان در جهان است زیرا او این حق را به همه خلق عرضه می‌کند تا به حق وجودشان برسند و آنها به انکار و عداوتش برمی‌خیزند. چنین انسانی مظهر کلیه حقوق بشر می‌باشد!

۱۴۳- هیچ واژه‌ای همچون حق و حقیقت دارای این همه مترادف نیست. تقریباً همه الفاظ توصیفی و معنوی معادل حق هستند: راستی، درستی، معنا، مفهوم، علت، مقصود، خالق، مطلوب، ماهیت، ذات، باطن، نهایت، بنیاد و الی آخر! که خدا، نیز یکی از جامع‌ترین معادل این واژه است. پس جستجوی حق به معنای جستجوی هر معنا و مفهومی نهائی و ابدی است و این ذاتی‌ترین خاصیت انسان می‌باشد که گاه عین ماهیت ابدی انسان و انسانیت است. پس انسانیت عین حق است در درجات!

۱۴۴- هر چیزی در نزد انسان دارای حقیقتی است حتی خود خداوند! پس آنکه در جستجوی حقیقت است خود سرمنشأ خود حقیقت و مصدر آن است. حقیقت هر چیزی آنگاه تبدیل به یک ظهور اضطراری و شدید می‌شود که تمامیت آن چیز ضد خودش شده باشد. حق نه خود انسان است نه جهان و نه حتی خداوند! حق چیز است که این سه را متحد می‌سازد و تضاد را عین یگانگی می‌نماید. تا تضادی خودنمائی نکند حقیقت تبدیل به یک مسئله اضطراری نمی‌شود و مورد سؤال قرار نمی‌گیرد و طلبی برای آن در انسان پیدا نمی‌شود. و لذا سمت و سوی حقیقت ذاتاً یگانه‌سازی است. پس آنکه به این وحدت و یگانگی در خود رسید مظهر حق و حقیقت است یعنی حق‌المبین! و اوست انسان کامل!



۱۴۵- تا تناقض و تضاد نباشد هیچ تفکر و حرکت و جستجوئی نیست. و مهد نخستین تناقضات در آدمی تضاد حیات و مرگ است که بصورت فقر و بیماری و ناامنی و انواع بلایا رخ می‌دهد و لذا بزرگترین حق جویان عالم در اشد بلایا زیسته‌اند. و آخرین تضاد معنوی هم تضاد بین انسان و خداوند عالمیان است. تضاد بین خود و خود! تا آنگاه که انسان در غایت تسلیم و رضای بر بلایا بر این تضاد فائق می‌آید و مظهر این یگانگی می‌شود و آن حق است حق المبین!

۱۴۶- پس حق و حقیقت، نور اتحاد و یگانگی بین خود و خداست و چنین انسانی محل پرستش و الهیت است و مخاطب این کلام الهی: شهدالله انه لا اله الا هو! این هو همان انسان کامل است که الله نیز در وجود اوست که پرستیده می‌شود. مصداقی از این حق المبین که از بین رابطه خود و خدا برمی‌خیزد وجود علی<sup>(ع)</sup> است که رسول خاتم در رابطه با ایشان می‌فرماید: علی با حق است و حق با علی است و علی به هر سو گراید حق هم همان سو گراید!

۱۴۷- آیا براستی گذشته چراغ راه آینده است؟ آیا آدمی می‌تواند از گذشته خود درس و عبرت بگیرد؟ آیا گذشته چگونه قابل شناخت است؟ آدمی که حتی نمی‌تواند گذشته فردی خودش را براستی به یاد آورد و بدون تحریف و خودفریبی فهم کند چگونه می‌تواند از زندگانی گذشتگان خود و از تاریخی که غرق در تحریف و دروغ است درس بگیرد؟ علاوه بر اینها آیا براستی بررسی و تحقیق و قضاوت گذشتگان و حوادث تاریخی با عقل و تجربه و احساس امروزی کاری درست و معقول و بارزش است؟ آیا به‌طور مثال می‌توان اعمال و سرنوشت انسان‌های گذشته تاریخ را با موازین حقوق بشر و فلسفه تاریخ و روانشناسی مدرن ارزیابی نمود و از آن چیزی آموخت که برحق باشد؟ در یک کلمه آیا امکان شناخت گذشته وجود دارد گذشته آن‌گونه که بوده است و نه آن‌گونه که ما امروز دوست می‌داریم. آیا علم تاریخ و یا فلسفه تاریخ حقیقتی ممکن است؟ تجربه بشر مدرن که خود را وارث تاریخ می‌داند به همه این سئوالها پاسخ منفی می‌دهد زیرا بشر مدرن بسیار بدتر از گذشتگانش زندگی می‌کند با اینکه از امکانات بسیار بیشتری برخوردار شده است. این راز نوستالژیای روان ناخودآگاه بشر مدرن است که در سراسر جهان میل به بازگشت به گذشته پیدا کرده است که این میل نیز بیمارگونه و امری محال و بیهوده است و جز به فجایع زندگی مدرن نیفزوده است. آنچه که تاریخ نامیده می‌شود از وجه علمی و فلسفی و روائی و مذهبی و ژنتیکی و باستان‌شناختی و امثالهم توهمی بزرگ و مهلک است. گذشته‌ای وجود ندارد که با علوم دنیوی و در ظرف حیات این دنیا قابل شناخت باشد. آدمی حتی از فهم اعمال و اقدامات روزمره خودش هم جاهل و حیران است تا چه رسد به شناخت دیگران و گذشتگان! «در آن‌روز (قیامت) خواهید دانست که چه می‌کرده‌اید.» قرآن-

۱۴۸- هیچ‌کس مرگ خودش را به معنای فقدان وجود خود در دنیا تجربه نمی‌کند بلکه به‌ناگاه خود را در شرایط دیگری می‌یابد که بایستی بدون بدن خاکیش به زندگی ادامه دهد. بلکه ما نبود دیگران را در زندگی خود تجربه می‌کنیم و این تجربه ما از مرگ است مرگ دیگران! تجربه حیات غیرجسمانی (روحانی) آدمی در حیات دنیا همان چیزی است که پس از مرگش ادامه می‌یابد و توشه آخرت اوست. و آنکه نتواند بدون تن زندگی کند پس از مرگش در عذاب و قحطی و هلاکت است و جهنم یعنی همین! حیات پس از مرگ همان زندگی نفس است که حاصل تعامل و همزیستی تن و روح در حیات دنیاست. نفس بشری مولود هماغوشی تن و روح است و در عین حال این نفس بشری هبوط نفس الهی در عالم خاک

است که برای خود تن و روحی فراهم می‌آورد که دو وجه زمینی و آسمانی نفس است. و به‌میزانی که این نفس ساقط شده به هویت الهی خود در عالم خاک بیدار و دانا می‌شود پس از مرگش با از میان رفتن تن و روح، دارای حیات و هستی مستقل و برتری می‌شود و چه بسا برای رشد خود در تن و روحی نوین به عالم خاک بازمی‌گردد تا کامل شود و تماماً الهی گردد.

۱۴۹- نفس، تجربه مشترک و فصل مشترک تن و روح است پس امری بینابینی و مبین است که یک وجه آن در درک اسفل و روی دیگرش در آسمان علیین است. پس نفس دارای ماهیتی سیال و سالک است که از ازل تا ابد را در خود داراست و همه عناصر ذاتی هفت طبقه زمین و آسمانها را! اینست که خودشناسی که همان نفس‌شناسی است به مثابه شناخت خدا و کل جهان و جهانیان است و اینست راز این سخنان علی<sup>(ع)</sup> که: هر که خود را شناخت خدای را شناخت و همه چیز را شناخت و پیروز شد. و هر که خود را نشناخت نابود است.

۱۵۰- مرکزیت نفس نیز قلب است که در عارفان، خانه خداست. و خداوند عقل و تعقل ذهنی را در خدمت نفس قرار داده تا خود را بشناسد و بیابد که کیست. قلب، لوح محفوظ خدا در نفس بشر است که بایستی به نور عقل گشوده و خوانده شده و عاقبت بیان گردد. پس نفس یک کتاب است: کتاب‌الله! «و اینک بخوان کتاب نفس خود را که برای خواندنش کفایت می‌کنی.» قرآن- و ذهنی که مشغول خوانش کتاب نفس نشود و از آن روی برگرداند به تصرف و اشغال اجنه و شیاطین درمی‌آید و کارگاه مکر و کذب و پلیدی و ویرانگری می‌شود و نهایتاً درب قلب هم قفل شده و از دسترس صاحبش خارج می‌گردد و لذا چنین کسی از حیات انسانی و روحانی ساقط است چون بی‌دل است: «و گوئی آنها را دلی نیست!» قرآن-

۱۵۱- و اما عقل آن نور ازل آفرینش و اولین تجلی حق در خلق است و آن نوربست که خداوند بر خود نگریست یعنی نور خودآگاهی و معرفت نفس است که منشأ آفرینش خلق و تجلی حق است زیرا خلق جز تجلی حق نیست و این تجلی و خلقت همه از عقل است. و ذهنی که خانه عقل است اگر به معرفت نفس نپردازد خانه اجنه و شیاطین می‌شود. در واقع فقط ذهن خودآگاه محل نور عقل می‌شود و لاغیر! یعنی ذهن فاقد معرفت نفس و خودآئی فاقد عقل است. پس ذهن یا محل تجلی نور عقل و یا خانه جن و شیطان است.

۱۵۲- جهان هستی حاصل رویارویی خدا با خویشستن است این نظر خدا به‌خود همان جریان عقل و تعقل است. پس عقل جز نور معرفت نفس نیست و هرچه غیر از این در قلمرو ذهن جنون و شیطننت و واژگونی است.

۱۵۳- نفس آدمی مظهر نفس واحده خداوند در عالم ارض است و لذا فرموده که فطرت خدا و بشر یکی است (سوره روم) و قلب این نفس هم دل آدمی است که کانون امرالله و روح‌الله و اراده حق است که بایستی به نور عقلی که در ذهن مستقر است خوانده و بیان شود. در واقع خودشناسی جز قلب‌شناسی نیست که البته منظور قلب گوشتی نیست. ولی

آدم مقرر دریافت اراده حق در خلقت است و لذا هر انسانی در دل خویش است که میل به چیزی پیدا می‌کند و یا از چیزی متنفر است و همه افعال آدمی از این کانون جاری می‌شود و سرنوشت او را می‌سازد. و لذا دل‌شناسی عین خودشناسی و خداشناسی است. و کامل‌ترین و جامع‌ترین خوانش دل بواسطه ذهن همانا خوانش محمدی است که گزارش‌هایی از این خوانش از هفت طبقه دل در قرآن عربی پیش روی ماست هر چند که گزارشی منظم و پیوسته نیست ولی با این حال حتی یک رشته از این گزارش می‌تواند طالبان عقل را به سرچشمه عقل الهی برساند.

۱۵۴- همه انبیای الهی نخستین خوانندگان دل بوده‌اند که انوار این خوانش آنها به بشریت به ارث می‌رسد. ولی فقط انبیای مرسل و صاحب کتاب دارای علم بیان هستند تا خوانش خود را با صدای بلند به گوش مردم برسانند و این مقام انسان کامل یا امام است. پس انسان کسی است که هم می‌خواند و هم بیان می‌کند در مراتب! و این مثال وحدت ماه و خورشید است که تحت الشعاع آن انسان بر ذات خود بینا می‌شود (قرآن)- وحدت ماه و خورشید در جان آدمی همان وحدت ذهن و دل است در ظهور قرآن و بیان آن گونه که در آیات نخستین سوره رحمن آمده است تا انسان را قادر به خروج از اسارت زمین و آسمان (مکان و زمان) سازد و الهی کند و از اهالی الساعه!

۱۵۵- پس عقل و تعقل دو روی و یا دو مرحله دارد: خواندن و بیان کردن! خواندن خود و بیان کردن خود! عین خواندن خدا و بیان کردن او! این دو مرتبه از عقل و تعقل به دو روش ممکن است: تکوینی و دهری! الساعه و زمانمند!

۱۵۶- هر کسی دارای دو حیات و هستی و آفرینش است که یکی آفرینش از بطن مادر و قلمرو نژاد است و دیگری آفرینش و زایش از فطرت خویشتن است. حیات و هستی نوع دوم حاصل عقل خود-بنیاد فطری یعنی معرفت نفس است که نخستین نمونه‌های این آفرینش عرفانی همانا انبیای الهی بوده‌اند که کامل‌ترینش محمد مصطفی می‌باشد. و مابقی بشریت در طی حدود شش هزار سال جهت چنین آفرینشی به پیروی از راه و رسم انبیای الهی پرداختند که گروه بس اندکی در این پیروی موفق به خلق جدید عرفانی شدند که حکیمان و عارفان و صدیقین دوران‌ها هستند. ولی در آخرالزمان پیروی از سنت انبیای سلف کمترین کمکی به نجات انسان از اسارت مدرنیسم نمی‌کند الا در ارتباط با نور وجود امام زمان و قائمانش در سراسر جهان! زیرا گوهره اصلی سنت انبیای الهی همانا تقواست که در عصر حاکمیت روزافزون مدرنیسم و تکنولوژیسم امری ناممکن است زیرا در این حکومت طاغوت هیچ اراده‌ای برای انسان باقی نمی‌ماند زیرا تقوا، اراده ضد اراده است پس قدرتمندترین اراده‌ها دارای چنین قدرتی هستند و انسان متقی دارای قدرتمندترین اراده است و همین اراده کانون خلق جدید عرفانی است.

۱۵۷- خداوند در کتابش قرآن کریم حتی نظریات پنهان و آشکار کافران و منطوق و استدلال ایشان برعلیه خدا و رسول و مؤمنان را به وضوح بیان می‌کند و فقط سخنگوی پیامبران نیست. پس قرآن بیانیه آزادی عقیده و بیان برای همگان است حتی شیطان!

۱۵۸- هر فرد، گروه، مذهب و مسلکی که دشمن آزادی عقیده و بیان و انتخاب سرنوشت بشر باشد از پیروان شیطان است چه بهائی باشد یا ولایت فقیه یا داعش یا کمونیسم یا رجویست یا پرستنده کوروش و باستان‌گرانی و یا خود را عاشق و عارف بخواند. آنچه که پیروزی انقلاب ۵۷ را مبدل به مستبدترین نظام سیاسی در ایران نمود همین افراد و جریان‌ات به اصطلاح انقلابی بود که مطلقاً تاب تحمل سخن مخالف و مغایر خود را نداشتند و اصلاً راز اتحاد این گروه‌ها بر محور دجال همین دشمنی با آزادی عقیده و بیان و غیرستیزی عقیدتی بود. پیروزی انقلاب ۵۷ در حقیقت پیروزی خفقان و استبداد باطنی ملت ایران بود که از هر ایرانی یک شاه ساخت شاهی به نام ولی مطلقه فقیه! جسد شاه از کشور بیرون رفت ولی روح شیطانیش از کالبد ملت به عرصه ظهور رسید و این ظهور شیطان بود.

۱۵۹- در قرآن کریم هر چیزی یک کلمه است مثل کلمه تقوا، کلمه ایمان، کلمه حق، کلمه عیسی، کلمه پاکی، کلمه ناپاکی و غیره! از طرفی دیگر هر چیزی در جهان هستی یک آیه است مثل روز و شب، خواب و بیداری، میوه‌جات، زمین و آسمان و غیره! و از طرفی هم هر چیزی یک کتاب است مثل کتاب اعمال، کتاب آفرینش، کتاب نفس، کتاب هدایت، کتاب الله و غیره! و از این روست که جهان هستی و زندگی آدمی جز عرصه خواندن و بیان کردن نیست که از این طریق هر انسانی نیز تبدیل به یک کتاب می‌شود کتابی که خود می‌خواند و بیان می‌کند و می‌نویسد و جهان بر جای می‌نهد و اینست حیات جاویدش!

۱۶۰- هر کتابی دارای سوره‌هایی است و هر سوره‌ای شامل آیاتی است و هر آیه شامل کلماتی است و اما هر کلمه‌ای متشکل از حروفی بی‌معناست که هیچ پیامی برای انسان ندارند و ظاهراً پوچند. ولی معانی همه کلمات و آیات و سوره‌ها و کتاب‌ها جملگی ریشه در این حروف بی‌معنا دارند یعنی اینکه معنی از بی‌معنائی برمی‌خیزد همان‌طور که عالم هستی از نیستی! «به یاد آورید که هیچ نبودید و به شما هستی بخشیدیم!» قرآن- یعنی سلسله‌های علل و مفاهیم دارای منطق علت - معلولی نیستند و همه تکوینی می‌باشند و آنی! و این راز آفرینش و سرّ هستی موجودات است که آیات و نشانه‌های خداوند محسوب می‌شوند همان‌طور که خداوند خود در ورای سلسله علل و اسباب است و ذاتش بی‌علت است و لذا از بی‌علت، بی‌علت پدید می‌آید. اینکه خداوند در کتابش هر موجودی را یک آیه می‌خواند که نشانه حضور اوست پس بایستی راز آیات الهی در موجودات را در منطق الساعه تکوینی و فوق‌علیتی دریابیم و لذا معنای علیتی جهان و جهانیان مطلقاً معنای الهی و حقیقی آن نیست و معنای کاذب و فریبنده و نسیان‌آور است. یعنی از طریق علوم و فنون بشری که همگی علیتی هستند نمی‌توان به حضور خدا در جهان رسید و حقیقت آیات را دریافت. درک آیات قرآن هم که درک عقل الهی است از طریق تفاسیر و مفاهیم علیتی ممکن نمی‌آید و گمراه‌کننده است. یعنی تفاسیر فلسفی و ریاضیاتی و علمی-فنی آیات قرآن مطلقاً اهلش را به نور الهی هدایت نمی‌کنند درست برخلاف ادعای امثال ملاصدرا که فهم قرآن را فقط مختص فلاسفه می‌خواند که این ادعائی شیطانی است و مشرکانه! ظهور هستی از نیستی خط بطلان بر منطق علیت و سببیت است. و این معنای آیه است. پس آیه‌شناسی عین علم تکوین و الساعه است یعنی علم کن فیکون و بدعت! و اینست علم توحید!

۱۶۱- و اما حجت و مظهر توحیدی و الساعه و تکوینی این نشانه‌ها و آیات الهی وجود انسان کامل است و لذا می‌فرماید: «بزودی نشانه‌هایمان را در برون و درون شما می‌نمایانیم تا بر شما بیان شود که براستی حق هموست.» قرآن- نمی‌فرماید که: «تا بر شما بیان شود که ما حق هستیم.» زیرا انسان کامل، حق خدا و عالم هستی است زیرا موجودی است که براساس قوانین علیتی و اسباب مادی و منطقی زندگی نمی‌کند و خود موجودی الساعه و تکوینی و بلکه مکون (آفریننده و پدیدآورنده) است.

۱۶۲- تنها ارزش علوم علیتی اینست که عالمش را به آستانه بی‌علت مطلق یا عدم می‌کشاند و در این آستان است که او بین کفر و ایمان خالصانه و آگاهانه مخیر می‌شود!

۱۶۳- آنکه در حسرت دیروز و نگرانی فرداست اسیر وهم علیتی است و لذا فاقد حیات و هستی حی و قیوم و الساعه است و بی‌خداست و حضور ندارد و اسیر نسیان و هذیان و جنون است و عالم و آدمیان را مسبب و علت ناکامی‌هایش می‌داند و خود فاقد هر اراده و اختیاریست. این تعریف انسان کافر و جهنمی است که همه آدم‌های زندگیش خناسان و اجنه و کابوس‌های شب و روز او هستند. او موجودی علیتی و علیل و معلول است و انسانی مجبور و بی‌وجود که شبانه روز در جستجوی اربابی جبار است تا نبود خود را به او محول کند. او خود را ایثارگرتزین موجود عالم می‌داند زیرا هستی خود را ایثار کرده است و از پذیرش آن گریخته است یعنی از پذیرش خدای هستی که نور وجود است. همه کافران و شیطان‌پرستان خود را ایثارگر می‌دانند. اینان انسانیت را ایثار کرده‌اند تا مسئولش نباشند. اینان خودپرستانی عدم پرست هستند و عاشق جبر و جباران! این تعریفی از انسان ایرانی در عصر ما نیز هست.

۱۶۴- توحید یکی از اصول دین و معرفت نیست بلکه روح و معنای حاکم بر کل دین و معرفت است و آن دو روی دارد: توحید به معنای یگانگی کل جهان هستی و توحید به معنای حضور این کل یگانه در جزء به جزء عالم است. وجه اول توحید را تقریباً همه اهالی دین درک و تصدیق می‌کنند ولی وجه دومش را فقط عارفان واصل درک و تصدیق می‌کنند. این دو وجه توحید بدون یکدیگر ناممکن و نامفهوم هستند. وجه اول توحید بدون وجه دومش فقط یک شعار توخالی و بی‌معناست. مراتب انسانیت مراتب درک و تصدیق این معناست و زیستن در آن و یکی شدن با آن و عین این یگانگی شدن!

۱۶۵- همه اصول و فروع و احکام و معارف دینی بدون چنین معنایی از توحید امکان تحقق در نفس ناطقه انسان را ندارند و فهم شدنی نیستند. اخلاق دینی، تقوا، آزادی، عدالت و سائر ارزشهای جهانی بشر فقط با چنین معنایی از توحید قابل تعریف و تحقق هستند و بدون آن دچار نفاق و مکر و فسادند و بازیچه شیطان! و فقط از طریق وجود انسان کامل الهی است که توحید قابل اثبات و ظهور است.

۱۶۶- امروزه مبارزه فیزیکی با دستگاه ستم و استبداد و طاغوت جهت براندازی فیزیکی حاکمیت به مرحله‌ای از بطالت و پوچی در نفس ناطقه بشری در سراسر جهان رسیده است که حتی ماهیت این نوع مبارزات و مبارزین جداً دچار تردید گشته تا آنجا که خود این نوع مبارزات هم دسیسه‌ای از جانب حکومت‌های جور محسوب می‌شود. و این تردید در ذات این نوع مبارزه است که واقعه‌ای آخرالزمانی می‌باشد و بیهوده نیست که بسیاری از انقلابیون پیر دیروز تبدیل به مشاورین پنهان و آشکار حکومت‌های جور و طاغوت جهانی شده‌اند. عصر چه‌گوارا و کاسترو و حنیف نژاد و جزئی به‌سر رسیده است زیرا ظلم و دروغ در نفس ناطقه بشر مدرن رسوخ کرده و باطنی شده است. امروزه تنها باقی مانده مبارزه عصر انقلاب فقط مبارزه سیاسی و اصلاح طلبانه جهت حقوق معیشتی و رفاهی است و لذا دارای قدرت و اراده‌ای ذاتی و انقلابی نیست و ماهیتی تاجرانه و چانه‌زنی دارد یعنی ماهیتی انسانی ندارد. چرا که هیچ‌کس از گرسنگی و فقدان رفاه مطلوب نمی‌میرد و نمرده است. پس هیچ‌کس به‌خاطر نان حاضر نیست جانش را به خطر اندازد.

۱۶۷- جز انسان کامل که منش در هویت الهی فنا شده راستگوئی نیست زیرا اساس دروغ و دروغگوئی بشر همان احساس من و دعوی منیت اوست و تلاش او در اثبات این ادعا که آخرش به هلاکت اوست. اثبات این ادعا که «من خودم هستم» سرچشمه همه دروغگوئی‌ها و مفاسد و تبهکاری بشر است زیرا هیچ‌کس خودش نیست بلکه اوست. این او شناسی همان خودشناسی عرفانی در سنت انبیاء و اولیاء و عرفای الهی است زیرا من، اوست!

۱۶۸- قرآن کریم صریحاً اعلان می‌دارد که هیچ فرد و قومی بواسطه پیامبر و وحی غیربومی که از زبان همان قوم نباشد هدایت‌شدنی نیست و لذا می‌فرماید که این کتاب اگر به زبان عربی امی و سلیس نمی‌بود احدی ایمان نمی‌آورد! یعنی عرب به رسول عربی و وحی عربی ایمان می‌آورد و عجم هم با رسول و وحی عجمی! بنابراین در اقوام غیرعربی در سراسر جهان دو نوع اسلام پدید آمده است یکی از طریق تهاجم نظامی و زبانی اعراب و ملایان عربی از دربار خلفای عرب پدید آمده است که اسلام و ایمانی عاریه‌ای و صوری و بی‌ریشه و تقلیدی است که اکثراً حتی کلمه‌ای از عبادات خود را هم فهم نمی‌کنند که در این نوع اسلام، اصل زبان عرب و سنن عربی مقدس شده است و حتی ترجمه قرآن هم کفر محسوب می‌شود. و امام، اسلام و ایمان نوع دیگری هم در اقوام عجمی پدید آمده که بواسطه رسولان محمدی در میان این اقوام پدید آمده است که عارفان این اقوام هستند که وحی محمدی را به زبان قوم خویش دریافت کرده‌اند و به اقوام خود ابلاغ نموده‌اند و این اسلام و ایمان حقیقی و الهی است. بنابراین اسلام و ایمان قلبی و فطری نه از طریق ترجمه قرآن ممکن می‌شود و نه از طریق عرب شدن سائر اقوام. هیچ عجمی از طریق آموزش زبان عربی و خواندن قرآن به عربی و نماز عربی، ایمان نمی‌آورد و ملایان تولید شده در حوزه‌های علوم عربی در همه اقوام غیرعربی، نخستین پیام‌آوران اسلام تقلیدی و ایمان عاریه‌ای و دین و شعائر منافقانه هستند به همین دلیل بسیار به‌ندرت از میان این همه ملایان فارغ التحصیل شده از حوزه‌های علوم عربی در اقوام غیرعربی، ایمانی پدید آمده است و از هزاران آخوند این‌چنینی یک مؤمن حقیقی هم رخ نداده است که حامل نور ایمان در میان مردم باشد بلکه اکثراً تاجران احکام شرع در نزد رباخواران و اراذل و اوباش هستند که مشغول تجارت بهشت می‌باشند و اوراد عربی خرید و فروش می‌کنند. دین خدا

و نور ایمان و هدایت در هر قومی از زبان و فرهنگ همان قوم پدید می‌آید از نزد عارفان آن قوم که پیامبران آخرالزمان هستند که قلوبشان محمدی و عیسوی و موسوی و ابراهیمی و زرتشتی است و از مدد ارواح طیبه این مرسلین به وحی الهی سخن می‌گویند به زبان عصر خود و قوم خود!

۱۶۹- پیامبران آخرالزمان محمدی در قوم ایرانی امثال سلمان فارسی و بایزید بسطامی و حلاج و مولانا و شمس و حافظ و عطار و امثالهم بوده‌اند نه ملایان دربار عباسی و غزنوی و سامانی و صفوی و قاجار و دیگران!

۱۷۰- بنابراین امروزه در سراسر جهان، دو نوع اسلام داریم: اسلام عربی که دین نژادپرستی عربی است که لباس دجالان می‌باشد که در جهان غیرعرب به گمراهی مردم اشتغال دارند و غارتگر دل و دین و مال و ناموس مردمند! و اسلام عرفی-عرفانی که دین ایمانی و هدایت است: اسلام ملایان و اسلام عرفا! اسلام فقهی و اسلام عقلی!

۱۷۱- پس خود قرآن عربی به ما اخطار می‌دهد که این کتاب موجب ایمان و هدایت و سعادت عجم نیست. پس اسلام عربی فقط به کار هدایت اعراب می‌آید که آن هم دو نوع است اسلام حکومتی و سلطه‌گر که بازیچه دست کفار و منافقین است و اسلام حکیمانه که نور هدایت صادقان است. اولی ابزار کار عمر است و دومی نور وجود علی است. اولی ابزار سلطه است و دومی نور آزادی و عدالت است.

۱۷۲- اسلام فقهی رسماً و آشکارا اسلام حکومتی است و به دست ملایان دربارهای جابر و منافق در طول تاریخ اسلام پدید آمده‌اند و لذا جز به کار حکومت نمی‌آیند و ابزار سلطه بر مردمان است. پس این دین نیست بلکه قوانین طاغوت و دجال‌هاست که مهمترین آنها دجال عباسی است که بزرگترین کارگاه تولید فقه در تاریخ اسلام بوده است که خصم آشکار اسلام به عنوان راه رشد و هدایت انسان است که امامان شیعه سخنگویان و اسوه‌هایش بودند که جملگی به دست این طاغوت به قتل رسیده‌اند. و لذا مسلمان فقهی یک دجال است از شیخ طوسی تا خمینی!

۱۷۳- هر عصری دارای روحی است که آن روح از وجود انسانی سخن می‌گوید که همو روح الله و امام زمان یا ولی عصر و صاحب زمان است. منظور از «عصر»، ادوار تاریخی نزول ارواح الهی و امر خدا بر بشریت است که شامل ارواح آدم تا خاتم است که شش روح کلی می‌باشد که در طی شش هزار سال بواسطه انبیای بزرگ نازل شده است و امروزه که روز هفتم پنجاه هزارساله است همه آن ارواح به همراه بشریت آن دورانها بازمی‌گردند و در مهدی‌ها و قائمان این دور بزرگ متجلی و گویا می‌شوند و خلق جدید را بنا می‌نهند و آخرین و کامل‌ترین مهدی و قائم آخرالزمان حامل همه این ارواح می‌باشد و خود دارای روح هفتم است که روح انسان کامل می‌باشد که حجت را بر همه پیروان ادیان کهن تمام می‌کند و خلق نوین آخرالزمانی را آغاز می‌نماید و انسان جدید رخ می‌نماید که انسان هشتم است که از قلمرو همه دورانهای تاریخی خروج و عروج می‌کند.

۱۷۴- همه وقایع یک عصر بازتاب سخن و قلم امامان و قائمان آن عصر است به طور مستقیم یا غیرمستقیم. آگاه یا ناخودآگاه! حقایق دورانها جز در بیان امامان عصر درک و تصدیق نمی شوند. و امروزه آثار و قلم ماست که بیانگر همه وقایع این عصر می باشد زیرا معرّف انسان و حق انسانیت است. امروزه انسانیت جز در آثار ما قابل تعریف نیست زیرا میزان هر حقیقتی، انسان است و امام هر عصری هم میزان انسان است.

۱۷۵- خداوند ارحم الراحمین است و این یعنی رحمت و بخشش مطلق و بی پایان و بی حدّ و اندازه. و این تنها صفتی از ذات الهی است که در کتابش به طور مطلق آمده است و نیز احکم الحاکمین که به معنای حکیم ترین حکم کنندگان است و مطلق حاکمیت اراده اش که بر رحمت مطلقه استوار است و از آنجا که رحمت سرلوحه کتاب و آفرینش اوست پس همه صفاتش این چنین مطلق و بی حد و اندازه است. این به چه معنائی است؟ به این معناست که خداشناسی سراسر رحمت شناسی است رحمتی که بر دو وجه رحمن و رحیم است یعنی مهربان ترین و بخشنده ترین! پس خداشناسی جز بر ختم این دو مطلق ممکن نیست که در ذات آدمی مندرج و حاکم است یعنی انسان هم که مشمول این دو امر مطلق است بایستی مظهر مهر و بخشش مطلق و بی اندازه باشد زیرا خودشناسی و خداشناسی امری واحد است. یعنی تا زمانی که آدمی خود را مظهر مهر و بخشش مطلق الهی نیافته خود را نشناخته و هستی الهی نیافته و انسان کامل نشده است. و چون احکم الحاکمین نیز هست پس بایستی این دو وجه رحمت در او جاری و فعال و حاکم باشد. زیرا کامل یعنی مطلق و بی حدّ و اندازه! و این معنای انسان کامل است که دارای وجود الهی شده است و وجودی هم جز این و کمتر از این نیست. وجود درجات ندارد و مطلق است آنچه که درجات دارد تجلی و ظهور و بروز است! پس انسان یا خدائی هست و یا اصلاً نیست. پس انسان هم یا کامل است و یا اصلاً انسان نیست. یعنی یا ارحم الراحمین و احکم الحاکمین رحمتش را در خود و زندگیش درک نموده و خود مظهرش شده است و یا اصلاً از رحمت بیگانه است و در غفلت و جهل و عدمیت به سر می برد زیرا رحمت امری مطلق است.

۱۷۶- آن رحمتی که گاه هست و گاه نیست و شرط و شروطی دارد و مقید به حدّ و حدودی در مکان و زمان است اصلاً رحمت نیست. رحمت امری مطلق است که مقید به هیچ چیز دیگری نیست.

۱۷۷- همه صفات الهی هم شعبات و ظهور و بروز رحمت است در ظرف مکان و زمان! زیرا آدمی به هر حال اسیر مکان و زمان است و لذا در شرایط گوناگونی این رحمت مطلقه را به مفاهیم دیگری می یابد همچون قهر و غضب! ولی حداقل معرفت توحیدی اینست که آدمی بداند که قهر و غضب هم صوری از رحمت است.

۱۷۸- همه چیز در ذات و ذهن الهی از ازل بی آغاز بوده و تا ابد بی پایان خواهد بود. پس آفرینش به معنای ظهور و بروز مستقل چیزها در مکان و زمان است که این استقلال وجودی در برون از ذات الهی تماماً از رحمت اوست که عین ایثار و از خودگذشتگی اوست چرا که همه موجودات عالم هستی ظهور عناصر ذات او هستند که دارای استقلال وجودی شده و بلکه امکان کفر و انکارش را هم دارا هستند و با او دشمنی می کنند و شیطان می شوند. و با این حال او از حمایت و



رحمتش دریغ نمی‌کند و به همه آنها رزق می‌بخشد و هرگاه عداوت و انکارشان موجب نابودیشان می‌شود مانع کارشان می‌شود که این ممانعت او در کافران بصورت قهر و غضب و عذاب بروز می‌کند زیرا صحنه رویارویی وجود و عدم است. و لذا غضب و جهنم او مانع نابودی این منکران و کافران می‌شود و این نهایت رحمت اوست. پس عالم هستی در همه ارکان و طبقاتش مظهري از مراتب رحمت اوست.

۱۷۹- طبق تعریف قرآن، حیات خاکی بشر سراسر بازیگری و بازیچگی و نمایشات بی‌بنیاد است حتی دین و دین‌مداری و ارزش‌های متعالی همچون آزادی و عدالت و عزت و سلامت هم در عرصه حیات اجتماعی و سیاسی، نمایشی دروغین است و لذا انبیاء و اولیاء و عرفا و صدیقین ناکام‌ترین انسان‌های روی زمین بوده‌اند و هرگز به آرزوی خود در این دنیا نرسیده‌اند و بلکه دنیاپرستان به مراتب کام‌یافته‌ترین مردمان هم بازیگران حرفه‌ای تحت عناوین هنرها هستند. هر انسان مؤمن و صدیق و عادل و عارفی هم در حیات اخرویش به آرمان‌هایش می‌رسد به میزان تلاش و جهادی که در دنیا نموده است. طبقات بهشت، طبقات کامیابی مؤمنان و پاکان و صادقان است. بنابراین بزرگترین خطر گمراهی برای اهل ایمان و معرفت اینست که بخواهند حیات دنیا را ظرف تحقق ایمان و معرفت خود سازند و حیات اخروی را از یاد ببرند و دنیا را بیش از حد جدی بگیرند و برایش هویت ابدی قائل شوند. حیات اخروی هر کسی مخلوق علم و ایمان و آرمان‌های هر کسی در دنیاست. برآستی که دنیا مزرعه آخرت است. دنیا، دانشگاه و آزمایشگاهی است که هر کسی در آن می‌آموزد و امتحان می‌شود و در حیات اخروی آن را به کار می‌گیرد و محقق می‌سازد. هر کسی در ظرف حیات دنیا فقط قادر به تحقق باورهای خویش در زندگی فردی خویش است و حتی قادر نیست که آن را درباره عزیزترین کسان خود اعمال نماید. طبق منطق قرآنی هیچ کس مسئول خوشبختی یا بدبختی دیگران نیست و نه می‌تواند باشد و دیگران هم مسئول خوشبختی و بدبختی تو نیستند و نمی‌توانند باشند. این معنای استقلال و آزادی هر کسی در سرنوشت خویشتن است و از این‌روست که هر کسی در نزد پروردگارش مؤاخذه و محاسبه می‌شود. هر کسی که به این حقیقت ایمان و معرفت کامل داشته باشد انسان است و مؤمن کامل به رحمت مطلقه پروردگار! هر که سرنوشت خود را معلول شرایط مکانی و زمانی و سیاسی و اقتصادی و فرهنگی و قومی و خانوادگی خود بداند مؤمن نیست و رحمت پروردگار را منکر است و به خداوند تهمت می‌زند و به خودش نیز!

۱۸۰- خداوند به مؤمنانش متذکر شده که چون کسانی را دوست می‌داری قادر به هدایت و نجاتشان نیستی! کسی که به زور می‌خواهد دیگران را نجات دهد و خوشبخت نماید انسان و انسانیت را فهم نکرده و به رحمت خدا بدگمان است و آزادی و استقلال وجودی سائرین را انکار نموده است و لذا موجودی مستبد و ظالم می‌شود. زیرا اساس رحمت خدا همین استقلال و آزادی وجودی در یکایک انسان‌هاست که از ذات الهی منفک و مستقل شده‌اند و آزادند. و لذا آزادی، اصل رحمت و دین و ایمان و معرفت انسانی است. آنانکه به اسم دین، استبداد و ظلم پیشه می‌کنند تا دیگران را خوشبخت سازند نه تنها منکر رحمت خدا در حق آحاد بشرند و نه تنها کافرند بلکه در قلمرو شیطان قرار دارند زیرا دشمن انسان هستند و انسان و انسانیت جز آزادی و استقلال وجود نیست که گوهره رحمت مطلقه خداست. پس وای بر کسی

که به زور می‌خواهد به دیگران آزادی و استقلال اعطا نماید او یک دیوانه است و بلکه خود شیطان! او دشمن آزادی و استقلال ذاتی انسان است که خداوند به او اعطا نموده است که هر چه می‌خواهد باشد!

۱۸۱- هیچ رحمت و محبتی برتر از قائل بودن آزادی و استقلال وجودی و انتخاب سرنوشت برای دیگران و بخصوص عزیزان نیست. و هیچ ظلم و شقاوتی بدتر از سلب آزادی و استقلال و انتخاب سرنوشت از دیگران و عزیزان نیست. و این آن رحمت مطلقه‌ای است که خدا به بشر اعطا نموده است و بشر تحت عناوینی دروغین همچون عشق و ایمان از خود و دیگران سلب می‌کند.

۱۸۲- اهل ایمان اگر به امر رجعت علم و باوری محکم نداشته باشد هر آن در خطر شرک و گمراهی است بدین معنا که لااقل نسبت به عزیزانش دچار ظلم و تجاوز به آزادی و استقلال سرنوشتشان می‌شود زیرا با خود می‌پندارد که این حیات کوتاه دنیوی فرصت اول و آخر برای تعیین سرنوشت ابدی در آخرت است و لذا اگر کسی در حیات این دنیا به سمت کفر و فساد رود دیگر در حیات اخروی مطلقاً امکان جبران ندارد و به دوزخ ابدی دچار می‌شود. پس با چنین پندار غلطی لااقل درباره عزیزانش دچار ظلم و شقاوت می‌شود و می‌خواهد آنها را به زور و زر و تزویر و زارش به‌سوی دین بکشاند که این عین بی‌دینی و شرک و ستم است. زیرا آدمی بارها پس از مرگش نیز به حیات این دنیا بازمی‌گردد و امکان انتخابی دیگر می‌یابد تا خطاهای زندگی قبلیش را جبران کند. پس باور به اصل رجعت در حکمت شیعی یکی دیگر از ارکان رحمت و هدایت براساس آزادی و استقلال وجود انسان‌هاست و مؤمنانی که این اصل را باور نداشته باشند بخصوص در آخرالزمان که عصر شتاب فزاینده در تباهی‌هاست حتماً دچار ضلالت و شقاوت شده و چه بسا ایمان خود را از دست می‌دهند. پس رجعت نیز یکی دیگر از ارکان ارحم الراحمینی خداوند درباره انسان است.

۱۸۳- فقط معرفت بر نور ارحم الراحمینی خداوند در حق انسان و خاصه خویشتن است که آدمی را از هر شرک و شک و وسوسه شیطانی مصون می‌دارد. این معرفت درب ورود بر جنات نعیم خداوند در حیات دنیااست.

۱۸۴- انسان کامل کسی است که در قهر و غضب و اشد بلایا هم ارحم الراحمینی خداوند را دریابد.

۱۸۵- نور رحمن و رحیم همان نور استقلال و آزادی وجود انسان است که استقلال رحمت عامه (رحمن) اوست که شامل همه اشیای عالم است که حدود وجودشان را موجب شده و هر چیزی را چیز مستقل و واحدی نموده است ولی آزادی اراده و عمل و انتخاب همان رحمت خاص (رحیم) اوست که انسانیت را موجب می‌شود و خاص مؤمنان اهل معرفت می‌باشد که بر آن آگاه و شاکرند و گرنه کافران خالص هم دارای انتخابی کافرانه و شیطانی هستند که خلق جدید دوزخی خود را رقم می‌زنند همان‌طور که عارفان هم خلق جدید بهشتی را برای خود رقم می‌زنند. فقط مشرکان و منافقان هستند که از این رحمت و آزادی انتخاب روی گردانند و لذا به اسارت کافران و شیاطین درمی‌آیند و مسخ می‌شوند.

۱۸۶- انسان ارحم الراحمینی همان عارف کامل و امام مبین است که همه موجودات عالم بر مدار وجودش تقدیر می‌شوند و او آزاد مطلق و مختار است همچون پروردگارش که می‌آفریند!

۱۸۷- اگر حیات دنیا سراسر جز لعب و لهو نیست (قرآن) پس هر آنچه که از بشر آشکار می‌شود بازیگری و نمایش و ریا و مکر و جعل و قلابی و دروغ است و هر کسی غیر از آن چیزی است که می‌نماید. پس هیچ هویت ذاتی و صدقی موجود نیست الا در کسی که اراده کرده که انسان باشد و بر هویت و فطرت الهی خود زیست کند و عمل نماید و از صدیقین و موحدین باشد یعنی با خودش یگانه باشد و ماسک نباشد یعنی خناس و جن نباشد! و عصر جدید و مدرنیسم این بازیگری را به نهایت خود رسانده که همه ابعاد و اجزای زندگی فردی و اجتماعی بشر را فراگرفته است و هر چیزی را یک مُد و بت ساخته است. و بیهوده نیست که هنر و صنعت سینما، جذاب‌ترین پدیده عصر مدرن است که بازیگری را قداست بخشیده است و لذا قلمرو ظهور دجالیته‌های آخرالزمان است که همه عرصه‌های حیات مدرن را رهبری می‌کند از حکومت و اقتصاد و فرهنگ و مذهب تا زندگی فردی و خصوصی آحاد بشری را! زیرا به همه تعلیم بازیگری و مکر و ریاکاری و دجالیته می‌دهد. از این منظر انسان کامل کسی است که خودش است و بازی نمی‌کند یعنی واحد و صدیق است و لذا میزان انسانیت و نور نجات است از این همه پدیده‌های دروغین و واژگونه و دجالی: آزادی و عدالت و دموکراسی دروغین، سلامت و رفاه و پیشرفت دروغین، علم و نظریه‌های علمی و فلسفی دروغین، دین و اسلام دروغین، تشیع دروغین، معنویت دروغین، معنویت و روحانیت دروغین، عشق و عاطفه دروغین و برابری‌های دروغین و...! اینها همه محصولات لعب و لهو مدرن است.

۱۸۸- آدمی تا از پرستش و پیروی از این نمادهای دروغین و دجالی دست و دل نشوید به راستی و درستی نمی‌رسد. و اگر منتظر است که اول به بهشت برسد تا از جهنم خروج کند در انتظاری عبث است. آدمی تا از شیطان روی نگرداند روی به حق نمی‌شود. تا از دجال‌ها توبه نکند امام و ناجی خود را نمی‌بیند و نمی‌شناسد! تا از طاغوت خروج نکند به آزادی و رشد نمی‌رسد. تا از پرستش جبرها توبه نکند به استقلال و آزادی وجود نمی‌رسد زیرا استقلال و آزادیش را به طاغوت و نمادهای طاغوتی فروخته است. تا از تمامیت این تمدن مدرن توبه نکند به انسانیت نمی‌رسد توبه از همه وجوه مادی و معنوی و اقتصادی و فرهنگی و مذهبی و سیاسی و هنری و علمی و فنی آن که پلیدترینش پدیده موسوم به اسلام مدرن و نواندیشی دینی و دموکراسی دینی و امثالهم می‌باشد! آنکه می‌گوید حق را به من نشان بده تا دست از باطل بکشم و درب بهشت را به من بنما تا از جهنم بیرون بیایم تا ابد در جهل و فساد می‌ماند. تا از اله‌های کاذب روی نگردانی به الله نمی‌رسی!

۱۸۹- کسی که به وجدان و فطرت الهی خود و عقل و شعور و عزت انسانی خود رحم نمی‌کند و آن را به طاغوت می‌فروشد تا بیشتر عیاشی کند به رحمت خدا کافر است و نور ارحم الراحمینی او را در نمی‌یابد و استقلال و آزادی وجودیش را از دست می‌دهد یعنی از رحمن و رحیم محروم می‌گردد.

۱۹۰- هر اندیشه و تفکری درباره هر چیزی اگر از سرمنشأ آفرینش الهی و حکمت او نباشد محکوم به بطالت و ضلالت است. هر معنا و مفهومی اگر از خدا شروع نشود به او منتهی نگردد و نیز محکوم به عبث و وحشت و سرگردانی و فسق است.

۱۹۱- از جمله حماقت‌های عصر ما اینست که پنداریم که تکنولوژی در خدمت بشر است در حالی که این بشر است که در خدمت تکنولوژی است تا آنجا که خود انسان هم تبدیل به یک شیء تکنولوژیکی می‌شود و از روح تهی می‌گردد و به تسخیر تکنولوژی درمی‌آید. دیگر اینست که پنداریم دموکراسی، حکومت‌ها را به خدمت مردم می‌آورد در حالی که دموکراسی با یک بازی شیطانی، آحاد مردم را بنده حکومت‌ها می‌کند و روحشان را تسخیر می‌کند به یاری تکنولوژی! دیگر از حماقت‌های این دوران اینست که سواد و مدرسه را موجب رشد تفکر و تعقل و فهم آدمی می‌داند در حالیکه فقط جهل و نفهمی‌هایش را در پس پرده الفاظ و اصطلاحات پنهان می‌سازد تا آنجا که یک جاهل خود را عقل کل می‌پندارد و این سرچشمه جنون مدرن است که جنایت‌آفرین است. حماقت دیگر اینست که برابری را موجب آزادی و استقلال وجود می‌پنداریم در حالی که برابری موجب می‌شود که در اشکال فرمالیستی به غل و زنجیر کشیده می‌شویم که از آن دیگران است یعنی بواسطه دیگران به بند می‌شویم و لذا همه به خون هم تشنه می‌شوند زیرا همه در بند اشکال یکدیگرند. حماقت دیگر اینکه می‌پندارند که تاریخ آن چیزی است که در کتاب‌ها گزارش شده است در حالی که هر کسی وارثی از تاریخ است و تاریخ زنده و فعال است که می‌تواند با نقب زدن در خویشتن کل تاریخ گذشته را در خود ببیند و بخواند و از آن خروج کند که اینست تنها راه آزادی انسان! حماقت دیگر اینکه می‌پندارند که آدمی می‌تواند که از دین خدا بیرون رود و بی‌دین باشد. حماقت دیگر اینکه می‌پندارند که جمهوری اسلامی و جامعه کنونی ایران محصول دین و اسلام و تشیع است و یا لااقل حاصل نوعی از اسلام است. در حالی که این نظام حاصل روحانیت منهای اسلام است. خمینی از همان آغاز بین اسلام و حکومت، دومی را انتخاب کرد و اسلام را کنار گذاشت و کاملاً آگاهانه هم این کار را کرد و اعلان هم نمود ولی کسی باور نکرد که تمام معما در این ناباوری است که این بدان معناست که عامه مردم ایران دچار نفاق بودند و لذا خمینی را امام خود یافتند! و حماقت دیگر اینکه می‌پندارند که جهان مدرن حاکم بر بشر، تنها جهان موجود و ممکن است در حالی که مردم کثیری بر روی زمین در جهانی به کلی دیگر زیست می‌کنند هر چند که در شهرهای مدرن به‌سر می‌برند. و حماقت‌های بسیار دیگری که جملگی محصول یک حماقت اساسی هستند و آن یکی دانستن یگانگی و مساوات است. در حالی که جز خدا هیچ یگانه‌ای نیست و لذا انسان خودشناس خود را به پرستش و جستجوی این یگانه مجبور می‌داند و جز این راه نجاتی نمی‌داند زیرا که می‌داند که فاعل نیست بلکه مفعول است و متفکر نیست بلکه مفکور است همان‌طور که خالق نیست و مخلوق است و لذا واجد نیست یعنی یابنده نیست بلکه موجود است یعنی یافته شده است.

۱۹۲- اساس همه مشکلات و گمراهی‌های بشر اینست که حیات و هستی خود را به مفت و بلکه بی‌هیچ خواهشی به‌دست آورده است یعنی از بابت آنچه که هست و دارد نه طلبی کرده و نه تلاشی! یعنی کل حیات و هستی آدمی از

رحمت مطلقه خداوند است که چون آن را درک نمی‌کند و از بابتش شاکر و متعهد نیست همه نعمات الهی را به مفت هم می‌بازد و تباهشان می‌کند و آنگاه برای جبران این خسران عظیم دست به هر کار و مکر و فوت و فنی می‌زند که حاصلش جهنمی است که در آن زندگی می‌کند که برای حفظش از جان خود هم می‌گذرد. امروزه همه جنگ‌ها و جنایات بشری بر سر تصرف و حفظ و حراست از جهنم است که ماده اولیه آن نفت می‌باشد که هم عنصر ذاتی تکنولوژی است و هم تسلیحات! و می‌دانیم که نخستین تکنولوژی‌ها، تسلیحاتی بوده‌اند. بنابراین ذات تکنولوژی جنگ و جهنم است و آن حاصل ناشکری در قبال هستی و حیات و نعمات خدادادی است و بلکه حاصل انکار و جنگ با خدا و نعماتش!

۱۹۳- کسی که شاکر داده‌های الهی نیست نسبت به نداده‌هایش حریص و دیوانه و بخیل شده و دست به تبه‌کاری می‌زند و جهنم را برای خود برپا می‌سازد. نداده‌های الهی همان امور جهنمی هستند که آدم کافر و ناشکر، به زور و مکر و تبه‌کاری به دست می‌آورد. این از ارکان حماقت بشر است. «آنانکه با رحمت خدا مکر و انکار می‌کنند...» قرآن-

۱۹۴- انسان کافر در هر آنچه که منتی نباشد و از راه رحمت و عطای الهی حاصل شده باشد احساس حقارت و نابودی می‌کند و لذا با آن مکر نموده و معنا و ماهیتش را تبدیل می‌سازد و سرچشمه رحم و هدیه را متهم می‌کند و کسانی را که واسطه‌های این رحمت بوده‌اند عداوت می‌نماید. واسطه‌های رحمت خدا هم کسانی جز انبیاء و اولیاء و عرفا و مخلصین و متقین نیستند که بی‌هیچ مزد و منتی اعطا می‌کنند. و کسی هم که این رحمت را می‌یابد اگر حقوقش را ادا نکند دچار وسوسه‌های شیطانی شده و نه تنها آن رحمت را از دست می‌دهد بلکه دچار عذاب‌هائی مهلک می‌گردد.

۱۹۵- «به شما چشم و گوش و زبان و هوش دادیم آیا شکر می‌کنید؟» قرآن- اینها اساس ذاتی رحمت خدا به بشر هستند که سائر رحمت و نعمات را درک و فهم می‌نمایند و بدون این هوش و حواس و بیان هیچ چیزی قابل دریافت نیست. آیا براستی هرگز از بابت این حواس و هوش خدادادی شاکر بوده‌ایم؟ حتی به ظاهر و کلام ظاهری هم هرگز از این بابت شکر نمی‌کنیم. آیا براستی شکر یعنی چه؟ آیا شکر یعنی بگوئیم: خدایا شکرت! آیا «شکر» یک کلمه است؟

۱۹۶- همان‌طور که در قرآن کریم، نماز امری اقامه کردنی و اقدام وجودی است و امری صرفاً خواندنی نیست شکر هم واقعه‌ای صرفاً کلامی و ادعائی نیست و لذا می‌فرماید: «اگر خدای را شکر کنید از شما راضی می‌شود!» قرآن- یعنی شکر خدا موجب می‌شود که آدمی بر رضوان الهی وارد شود که برترین درجه از بهشت است. پس شکر درب ورود به رضوان است.

۱۹۷- شکر رحمت و نعمات الهی که از دست بندگان به‌سوی ما می‌آید ممکن نمی‌شود الا اینکه همین حقیقت را فهم کنیم که همه چیز از نزد خداوند به‌سوی ما آمده است و بی‌مزد و منت است و از رحمت مطلقه و عشق اوست و بی‌حساب است و خداوند هیچ چیزی در قبال رحمتش از ما نمی‌خواهد و اگر او را شکر نمائیم باز هم رحمت برتری نصیب ما می‌گردد و آن رضوان الهی است. پس آیا بهتر نیست که درباره ماهیت شکر تأملی عمیق‌تر نمائیم اگر به این کلام و وعده

الهی باور داریم که به صرف شکرش مشمول رضوانش می‌شویم. این همان رحمت مطلقه و نور ارحم الراحمینی اوست. زیرا رضوانش اجر شکر اوست شکر رحمتش و نه شکر بلایش! پس شکر شاه کلید رضوان خدا در عالم ارض است.

۱۹۸- شکر، یک علم بس لطیف و روحانی است یک اقدام عالی عاشقانه در نفس ناطقه و وجدان خویشتن است یک پهلوانی عظیم و شجاعتی به قدرت کل کائنات است جهت به چالش کشیدن آن با رحمت مطلقه خداوند در قماری بین بود و نبود به نور کلمة الله!

۱۹۹- شکر نیز مراتب دارد و شکر الهی به معنای شکر از کسی است که خالق و حافظ و محی و ممیت و رزاق و حبیب و طیب و غفور و رحیم است و همه نیازهای آدمی را به تنهایی اجابت نموده و در این امر هیچ شریکی هم ندارد. پس چنین شکری دارای امری مطلق است که امتحان می‌شود در میزان راستی و درستی شکر! و این امتحانات هم مراتب دارد که مراتبش در بلایا سنجیده می‌شود که آیا فرد شاکر در چنین مواقعی به غیر او رجوع می‌کند یا نه! بخصوص به کافران و ظالمان و قدرت‌های طاغوتی و حاکمان جور! بنابراین آن شکری که موجب الحاق به رضوان الهی است یک امر تعارفی و صرفاً کلامی نیست و ادعائی است که آزموده می‌شود. شکر خدا یعنی اطاعت خالصانه و تمام و کمال از امر خدا که هر آن بر اهلش فروود می‌آید در الساعه جان مؤمن در کلیه مسائل کلی و جزئی زندگی و عدم اطاعت از غیرش و سرپیچی از امر طاغوت حاکم بر جهان مدرن و مدرنیزم! و چنین کسی در رضوان اوست.

۲۰۰- نه تنها مشکل هیچ فرد و خانواده و جامعه‌ای بواسطه پول حل نمی‌شود بلکه اگر حل شدنی باشد فقط در بی‌پولی و فقر مفرط حل می‌شود. و از این‌روست که همه تلاش‌های صرفاً اقتصادی و همه حرکت‌ها و انقلابات صرفاً مادی با اهداف دنیوی نهایتاً به فلاکت و هلاکت و ندامت ختم می‌شوند. مشکلات و عذاب‌های مادی معلول مشکلات معنوی و اعتقادی هستند. هر کسی با افکار و باورها و علمی که از زندگی دارد آفریده می‌شود و سرنوشتش رقم می‌خورد و این عین کلام خداست. رزق مادی هر کسی از قبل معلوم شده است بلکه آدمی بایستی برای رزق معنوی خود جهاد کند و آن ایمان و عرفان و علم و حرکت و قرآن و بیان است: «این مائیم که به شما رزق می‌دهیم و شما به خودتان رزقی نمی‌دهید!» قرآن-

۲۰۱- آن رزقی که با برنامه قبلی و از طریق اسباب و علل و محاسبه حاصل می‌شود رزقی آتشین و قحطی‌آور است نه ارضاء کننده و حیات‌بخش! رزق پاک و حیات‌بخش و رشددهنده از سمت بی‌سوئی و از مبدأ بی‌علت و سبب می‌آید که نمی‌دانی از کجا و چگونه و به چه سببی به‌سویت آمده است. این تعریف رزق الهی در قرآن کریم است که رزقی بی‌علت و بی‌حساب و بی‌سبب و الساعه است. و آدمی تا چنین رزقی را درک نکرده خدایش را نشناخته است و به خدایش تهمت می‌زند که گوئی او را به دنیا آورده تا فقط مشغول کسب رزق باشد. در حین جان‌کندن و عذاب کشیدن چگونه می‌تواند خدایش را شاکر باشد و حمد گوید و بپرستد.

۲۰۲- امروزه برای بشر مدرن و بخصوص برای جماعت اهل فکر و گروهی که هنوز دچار مرگ اندیشه نشده است نه هیچ ارزش اخلاقی برای تعریف کردن باقی مانده و نه هیچ معنا و معنویت علمی-فلسفی-مذهبی-اجتماعی و امثالهم. آن طوفان نیهیلیستی که از حدود یک قرن پیش توسط کسانی چون نیچه و یونگر پیش‌بینی شده بود فرا رسیده و جهانگیر شده است که این همان قیامت آخرالزمان است که در کتب آسمانی و روایات دینی پیشگوئی شده بود. در این دوران جز خدا هیچ چیز دیگری برای انسان باقی نمی‌ماند که آن‌هم مطلقاً قابل تعریف و توصیف نیست که اگر باشد به سرعت هیچ و پوچ می‌گردد پس فقط یک چیز باقی مانده است: کلمه‌الله! که بیانگر بود نبود است و این کاملترین تعریف نیهیلیزم و نیست‌انگاری می‌باشد.

۲۰۳- نیهیلیزم محصول نابودی اراده و آزادی و استقلال وجودی آحاد بشر بواسطه تکنولوژی مدرن و بخصوص ارتباطات و کامپیوتر و دیجیتال و فضای مجازی است. و عجباً که این نابودشدگان بدون آنکه بدانند که چه می‌خواهند فریاد آزادی سر می‌دهند و برایش جانفشانی هم می‌کنند و گوئی که فقط این حکومت‌ها هستند که از آنها سلب آزادی کرده‌اند در حالی که حکومت‌ها فقط بی‌ارادگی و هیچی و پوچ‌شدگی مردمان را به بند می‌کشند و مهار می‌کنند و به خدمت اهداف خود می‌گیرند و در این میانه فقط کسانی که در فضای مجازی و دیجیتال فنا نشده‌اند آزاد مانده و از سیطره طاغوت خارجند. حکومت‌ها به زور مردم را تحت سلطه خود نمی‌آورند بلکه بواسطه طلسم و مسخ تکنولوژی است که مردم را به مصرف می‌رسانند مردمی که پیشاپیش پوچ و مسخ شده‌اند در جاذبه دجالی تکنولوژی! و لذا آزادی‌خواهی و دموکراسی طلبی عصر جدید یک جنون و مالیخولیائی مضاعف است و نابودی اندر نابودی دیگر! این خود شیطان تکنولوژی است که بشر را به بند کشیده و مسخ ساخته و آنگاه او را آزادخواه و دموکرات می‌سازد تا همه را با هم در نابودگی برابر کرده و یکجا بصورت لقمه‌ای واحد بلعد. و اینست راز همه انقلابات عصر جدید که ماهیتی تکنولوژیکی و شیطانی دارند.

۲۰۴- امروزه هر پدر و مادری که تلفن همراهی به‌دست فرزندش می‌دهد بلیط یک‌طرفه به‌سوی جهنم را برای فرزندش مهیا کرده است و او را به‌سوی نابودی روانه می‌کند تا به‌قدرت آزادی و دموکراسی حاصل از این امر در جهنم با اهالی دوزخ محشور شود تا صفری در کنار سائر صفرها باشد. و این یعنی آزاد و دموکرات شدن! آزاد شدن از اراده و انتخاب و اختیار و مسئولیت فردی و برابر شدن با همه این بی‌ارادگانی که خود را سلطان اراده می‌پندارند.

۲۰۵- «مائیم که او را در شب قدر فرو فرستادیم به‌همراه ملائک و روح به اذن پروردگارشان از برای هر امری! و آیا می‌دانی که شب قدر چیست؟ شبی است که از هزار ماه هم برتر و بیشتر است.» سوره قدر- این او کیست که از آسمان غیب به ارض شهود می‌آید؟ او امام زمان و قائم عصر است که به‌همراه ملائک و روح و کل امر خدا و کتابش در جان یک عارف مخلص فروود می‌آید و او محل ظهور این حقایق می‌شود که زبان گویای امام زمان و امر حق در کلیه امور زمانه است که در همه این امور بواسطه روح و فرشتگان یاری می‌شود. و این شب و قدری که نازل می‌شود بیش از هزار ماه که معادل ۸۳ سال است به‌طول می‌انجامد تا به مرحله ظهور کامل و مطلع فجر برسد. و این ماجرای شب زنده‌داری

مادام‌العمر من است که بلاوقفه مشغول دریافت روح‌الله و ملائک و امرالله از عالم غیب هستم تا آن را به زبان دنیا تبیین کنم تا زمان فجر کامل و ظهور کامل فرا رسد. امام زمان همان روح‌الله است که در شب قدر بر قلب عارفی نازل می‌شود به همراه ملائک و کل امر خدا برای هر عصری. و این عارف همان قائم و زبان ناطق امام می‌باشد. نزول این روح و ملائک و امرالله از سن پنج سالگی تا به امروز در شب‌های قدری بر جانم فرود آمده و مراتب روح و امر و بیانش را در اندیشه و دل و قلم من عیان ساخته است و این شبی هزارماهه و بلکه بیشتر است. و چون در این شب دراز قدر همه ارواح قدسی در جان عارف فرود آمده و کامل شدند آنگاه امام زمان بر مظهریت او شهادت دهد به گونه‌ای که بر حقانیت خود شهادت می‌دهد (امام باقر<sup>ع</sup>). و این ظهور قائم آل محمد است از غیر شجره محمدی! همان طور که علی<sup>ع</sup> می‌فرماید که: منم روح‌القدس که بر هر یک از شیعیانم در هر عصری که بخواهم به نورم تجلی می‌کنم و هر که این تجلی و ظهور مرا انکار کند مرا انکار کرده و به خداوند مرتد شده است. بنابراین واقعه شب قدر، واقعه ظهور امام از مأموم است در مراتب تجلی!

۲۰۶- چون جاهلان مورد رحمت و محبت خالصانه کسی قرار می‌گیرند و سپس مورد نقد و نصیحت واقع می‌شوند دچار حیرت و تناقض می‌گردند و محبت را منکر می‌شوند. اینان کمترین فهمی از محبت ندارند و محبت را هم نوعی معامله و تجارت می‌پندارند و بر این پندارند که اگر کسی به آنها محبت کند به معنای تأیید و تصدیق و تقدیس راه و روش آنهاست و لذا کمترین انتقاد و نصیحتی را از اهل محبت نمی‌پذیرند و دچار عداوت می‌شوند. و اگر به آنها بگوئی که «من به خاطر خدا محبت می‌کنم» این سخن را بدترین نوع اهانت و تحقیر به خود تلقی می‌کنند که دال بر کفر مطلق آنهاست که هیچ محبتی را از جانب خدا نمی‌پذیرند. و اگر به آنها بگوئی که «از آنجا که خیلی خوشگل و باحال و خوبی به تو محبت می‌کنم» این معنا را بسیار دوست می‌دارند در حالی که این عین اهانت و تجارت است. پس اینان برآستی احمق و واژگونه‌اند و خصم محبت می‌باشند و دشمن خدا و رسول و اهل محبت هستند. چنین آدم‌هائی بالاخره به اسارت شقی‌ترین افراد و جریانات درمی‌آیند و آنگاه آرزو می‌کنند ای کاش کسی پیدا شود و به آنها رحمی کند از برای خدا! زیرا می‌دانند که خودشان مطلقاً لایق رحم و محبتی نیستند. آنگاه که عذاب مسلط شد توبه کرده و ایمان می‌آورند ولی از عذابشان هیچ کاسته نمی‌شود!

۲۰۷- وقتی جنگی بین دو نفر یا دو گروه آغاز شد و خونی ریخته شد این جنگ هرگز پایان نمی‌یابد و آنقدر در تاریخ ادامه می‌یابد تا نسل هر دو طرف از روی زمین برچیده شود. پایان هر جنگی نابودی طرفین است الا آن طرفی که فقط قصد دفاع از خود داشته یا عفو پیشه کرده است. آنکه قصد می‌کند که کسی را نابود کند پیشاپیش خودش را نابود کرده است.

۲۰۸- برخی از بدو تولد خود دارای روحی پریشان و بی‌قرارند و هیچ جایگاه و ثباتی برای خود بر روی زمین نمی‌یابند و هرگز با دنیا انس نمی‌گیرند. این نوع انسان‌ها رسولان الهی هستند که در ادوار قبلی حیات خود رستگار شده و این بار از جانب حق به قصد رسالتی باز می‌گردند ولی طول می‌کشد تا بر این رسالت خود آگاهی و یقین حاصل کنند و آن را بپذیرند که در این صورت به آرام و قرار روح می‌رسند: «نام پروردگارت را یاد و تسبیح کن تا به یقین رسی!» قرآن- این نوع



روح‌ها در حیات قبلی خود از دنیا پاک شده‌اند و لذا در این رسالت و رجعت جدید هیچ انگیزه و نیاز شخصی به زندگی دنیا ندارند پس اگر به خودآگاهی و معرفتی روحانی نرسند دچار سرگشتگی شده و گاه ممکن است به جنون مبتلا گردند و یا خودکشی کنند. البته این نوع انسان‌ها در زندگیشان مستمراً از جانب خداوند مشمول رحمت و برکات و نشانه‌های غیبی و علائم هدایت‌بخش می‌شوند تا رسالت و حق حیات خود را دریابند و سرگشته و پریشان نگردند مگر اینکه خود نخواهند به این رسالت وجودی متعهد شوند که در این صورت دچار بطالت و خسران می‌شوند زیرا در حق خود ستم می‌کنند.

۲۰۹- برای انسان صاحب روح و رسالت الهی، امتحان و خطری بزرگتر از اصرار در هدایت برای عزیزان و افراد محبوب نیست. این هسته مرکزی همه امتحانات روحانی و قلبی است که ایمان فرد را به وسوسه‌های ابلیسی دچار می‌سازد. اصرار در هدایت کسی که عاشقش هستی می‌تواند مؤمنی صاحب رسالت را از ایمانش ساقط سازد و چه بسا کفر محبوب را بر ایمان خود گزیند. این امتحان برای اکثر انبیای مرسل رخ نموده است. و این امتحان دل است که آیا صاحبش خود فرد باشد یا خدایش! مؤمن حق ندارد صاحب دل خویشتن باشد و از امیال قلبی خودش پیروی کند: «هر که خود مرید خود باشد بنده شیطان می‌شود!» قرآن - «و آنانکه مادینگی را اطاعت کردند مرید شیطان شدند.» قرآن -

۲۱۰- به زبان ساده یک مؤمن برای حفظ ایمانش بایستی از محبوب خود دل بکند و دل به او ندهد وگرنه ایمان خود را هم خواهد داد. این آخرین و مهمترین امتحان ایمان مرد است. و کسی که ایمانش را بدهد فهم و شعور و اراده و عزّت خود را هم خواهد داد. عقل خود-بنیاد محصول ایمان قلبی است که از تحقیق و تفکر برخاسته است. انسان بی‌ایمان به لحاظ عقلی و عملی یک مقلد است و کل عقل و علمش قیل و قال است. ایمان غیرموروّتی همان ذات عقل خودبنیاد است. انسان غیرمؤمن از نور عقل و فهم ذاتی تهی است.

۲۱۱- اگر شاهدیم که روحانیت رسمی شیعه و فقهائش بر فلسفه و منطق ارسطوئی بنا شده است پس فاقد ایمان تحقیقی است که مبتلا به تقلید از فلسفه گشته و عقلش هم عاریه است.

۲۱۲- داستان دین، داستان دل است همان‌طور که دین به معنای راه است یعنی راه دل! و این راه مملو از موانع عاطفی است از حبّ دنیا و امیال و غرایز و محبوب‌های دنیوی که بایستی یکایک از میان برداشته شوند تا این راه گشوده و هموار گردد جهت سیر الی الله تا لقای الهی! آنهایی که مقیم در دل هستند تا از دل بیرون نرود امکان ایمان و هدایت ندارند. نه خود ایمان می‌آورند و نه با ایمان اهل دل سازش می‌کنند و بلکه او را دشمن می‌دارند. گاه برخی از کسانی که مقیم دل مؤمن هستند اگر به او جفا و خیانت نکنند از دلش نمی‌روند. پس اهل ایمان، جفا و خیانت یاران را بایستی از نعمات الهی بداند و شکر کند و تسلیمش باشد که اگر نباشد چه بسا ایمانش را ببازد!

۲۱۳- آزادیخواهی یک پدیده کاملاً مدرن است همان‌طور که استبداد و خفقان سیاسی هم امری کاملاً مدرن است زیرا دولت مرکزی امری کاملاً مدرن است و همه اینها محصول تکنولوژی مدرن است. و لذا بشر اسیر وابستگی‌هایش به تکنولوژی و دولت مرکزی است که اداره‌کننده آن می‌باشد و مصرف‌کنندگان را به بند می‌کشد تا کنترل و اداره کند. لذا آزادی جز آزادی از اسارت نیازهای تکنولوژیکی نیست. اینست که انواع آزادیخواهی‌های عصر ما به فجایعی بزرگ می‌انجامد زیرا کور و کر و جاهلند و اصلاً نمی‌دانند که از اسارت چه چیزی می‌خواهند رها شوند و اصلاً راز اسارتشان چیست. انسان آزاد انسانی است که در خارج از نظام تکنولوژیکی حاکم بر جهان مدرن زندگی کند و لذا از اسارت حکومت‌ها هم رها می‌شود.

۲۱۴- انسان مدرن بین آزادی و استقلال وجودی از یک طرف و زندگی تکنولوژیکی و رفاه صنعتی و شهری از طرف دیگر مخیر است و باید انتخاب کند. غیر از این هر آزادی و آزادیخواهی و مبارزه سیاسی امری کور و جنون‌آمیز و مالیخولیائی است و این احمقانه‌ترین تلاش بشر مدرن است.

۲۱۵- تکنولوژی و صاحبانش (و حکومت‌ها)، به افراد بشری آزادی‌های عملی می‌دهند که بسیاری از آنها کاذب و بی‌ارزش و بلکه ضدارزش هستند و در عوض آزادی اراده و اندیشه و روحش را می‌ستانند. و از چنین واقعه‌ای است که آزادیخواهی‌های مدرن پدید آمده است که امری کور است و بر خود آگاهی ندارد که از کجا و چگونه به دام افتاده است و لذا به حاکمان فحش می‌دهد. هر چند که حکومت‌های مستبد هم از این نیازهای مردمان اشد سوءاستفاده را می‌کنند و آنها را به اسارت‌هایی مخوف می‌کشاند.

۲۱۶- آب لوله کشی، برق، نفت، گاز، تلویزیون، ماهواره، تلفن، اینترنت، بیمه‌ها، وام‌ها، بانک‌ها، آموزش و پرورش، بهداشت و درمان و... مجاری اسارت بشر مدرن هستند که سرخ اصلی همه اینها در دست دولت مرکزی است. انسان مدرن به‌میزانی که از این مجاری قطع رابطه می‌کند آزاد می‌شود و اینست آزادی حقیقی و مابقی آزادی‌ها جملگی کاذب و فریب و توهم هستند. انسان به‌میزانی که در یوزه این امکانات است آزادی اندیشه و اراده و عقیده و بیان و انتخابش را از دست می‌دهد و یک شبه آزادیخواه از آب درمی‌آید و یک عربده‌کش دیوانه می‌گردد. دموکراسی نیز به‌معنای برابری در این اسارت‌هاست.

۲۱۷- تکنولوژی و مدرنیته هر چه پیشرفته‌تر می‌شود حکومتی‌تر و سیاسی‌تر و اطلاعاتی‌تر می‌شود و لذا آحاد بشری هم جهت برخورداری از آن بایستی حکومتی‌تر شوند و بنده‌تر و بی‌اراده‌تر و مسخ‌شده‌تر و لذا آزادیخواه‌تر و دموکرات‌تر! یعنی دیوانه‌تر و واژگون‌سالارتر!

۲۱۸- امروزه رژیم دجال ولایت فقیه با قتل عام مستضعفینی که خود پرورده بود دست به خودکشی زد زیرا این قشر حاشیه‌نشین شهرها قوی‌ترین رأی‌دهندگان به نظام بودند به بهانه وعده‌های معیشتی از قبیل یارانه و کمیته امداد و

بسته‌های معیشتی و امثالهم! اینها همان طبقه‌ای بودند که رژیم را در طی این چهل سال حمایت کردند و بسیجی‌ها و چاقوکش‌ها و چماقداران و شکنجه‌گران رژیم بودند و زمانی حزب‌الله نامیده می‌شدند. این طبقه قلمرو شعبان بی‌مخ‌هاست. و امروزه رژیم نادانسته دست به کشتار این جماعت زد و لذا بلافاصله دستور پرداخت دیه به خانواده‌هایشان را داد. علاوه بر این طبقه افراد کثیری در کنار خیابان بدون دخالت در تظاهرات کشته شدند که بی‌تفاوت‌های جامعه بودند. و این دارای معنا و عبرتی عظیم است. هر ظلمی از درون خود و به‌دست خودش ساقط می‌شود. همان‌طور که نظام طاغوت تکنولوژیکی حاکم بر جهان نیز به‌قدرت تکنولوژیکی خودش نابود می‌شود.

۲۱۹- از زمانی که دین تبدیل به ابزار سلطه و حکومت جور گردید در پست‌ترین و حداقل مرتبه‌اش یعنی فقاقت تنزل یافت آن‌هم شقی‌ترین درجه از فقاقت که فقه جباریت است. اسوه‌های و حسنه‌های دین و اسلام، شخص پیامبر و سیره و معنویت و اخلاق اوست نه احکام و فقاقتی که در عصر او در میان شقی‌ترین مردمان و پست‌ترین اشرار به اجرا درآمد تا حداقل آدمیت را مهیا سازد. فقه و احکامی که از مذاهب کهن باقی مانده است حرکت اولیه اقوام بدوی و برده و وحشی به سوی مدنیت و معنویت و اخلاق بوده است و لذا حداقل دین تلقی می‌شود آن‌هم در نازلترین مرتبه‌اش از برای وحشی‌ترین و جاهل‌ترین اقوام! حرکت اولیه به سوی عقلانیت و فطرت و معنویت و روحانیت! بنابراین افراد و گروه‌هایی که می‌خواهند امروزه همان احکام را میزان زندگی خود قرار دهند هنوز در همان ورطه توحش و جاهلیت تاریخی قرار دارند و به زبانی همان مردمان عهد موسی<sup>(ع)</sup> و محمد<sup>(ص)</sup> هستند که در آخرالزمان رجعت کرده‌اند. پست‌ترین و جاهلانه‌ترین فهم از دین خدا اینست که پنداریم که پیامبرانی همچون موسی<sup>(ع)</sup> و محمد<sup>(ص)</sup>، در عصر خودشان موفق به تشکیل حکومت و جامعه‌ای کاملاً دینی و الهی شده بودند. و لذا قوانین و احکام آن دوره‌ها را می‌خواهند در هر عصری بر روی زمین جاودانه سازند قوانینی که مختص بردگان بنی‌اسرائیل و وحشیان عرب بود تا آنها را اندکی از بردگی و توحش بیرون آورد.

۲۲۰- بنابراین فقاقت نه تنها یکی از ارکان دین و اسلام نیست بلکه دجالیتی است که به نام دین و اسلام در دست طاغوت و ملایان شرک برای گمراه‌سازی مردمان بوده است که امروزه برای همیشه از دامن پاک دین خدا پاک می‌شود و این تنها ارزش و خدمت ناخواسته طالبان و ولایت فقیه و داعش به دین اسلام است. فقاقت، دجالیت دین است همان‌طور که ملایان هم دجالان دین هستند که امروزه قیامتشان بر زمین برپا شده است.

۲۲۱- در سراسر قرآن، خداوند مردمان را صدها بار امر به اطاعت کرده است و حتی یکبار هم امر به اطاعت از کتاب و روایت و حدیث و رسولان و سنت نکرده است بلکه همواره امر کرده که از رسول اطاعت کنیم. رسولان زنده الهی از انبیاء و اولیاء و صدیقین به عنوان اسوه‌های اعلی و حسنه!

۲۲۲- در هر عصری طبق سوره قدر، یک نفر حامل نور هو و روح و ملائک و کل امرالله است که رسول آن عصر است که مؤمنین از وی اطاعت می‌کنند که امر خدا را درباره هر عصری تبیین می‌کند: ما ئیم که او را در شب قدر فرو فرستادیم

به همراه ملائک و روح و کل امر خدا! این هو در سال ۱۳۷۴ بر من فرود آمد به همراه ملائک و روح و کتاب و امر خدا! و من عین او شدم و این واقعه یگانگی ماه و خورشید است که در طی این دو دهه اخیر بارها بصورت کسوف رخ نموده است. این هو از زحل فرود آمد که محل استقرار نور علی است و این رجعت و تجلی نور علی از من است تا حقش را اقامه کند. پس سوره قدر، نزول قدر وجود انسان کامل است و قائم آل محمد!

۲۲۳- هر چه در همه عمرم گشتم و دیدم ذره‌ای ایمان یا عقلی در احدی نیافتم. در آیت‌الله‌ها ذره‌ای ایمان ندیدم در اقطاب در اویش ذره‌ای عشق و معرفت نیافتم در اساتید دانشگاهی ذره‌ای عقل و علم ندیدم در مادران ذره‌ای عاطفه و در همسران ذره‌ای محبت و در مسئولین ذره‌ای مسئولیت نیافتم. و دنیا را دیوانه‌خانه‌ای یافتم که همه بواسطه ادعاهایشان به غل و زنجیر کشیده شده بودند و جان می‌کندند. تا مدت‌ها می‌پنداشتم که خداوند بدترین مردمان را به‌سوی من فرستاده و در ارتباط با من قرار داده است تا بیدارشان کنم. ولی بالاخره دانستم که کل مردمان این‌گونه‌اند که خداوند از هر قوم و طبقه‌ای، نمونه‌ای را به نزد من می‌آورد تا شهادت دهم. درک و باور این حقیقت برای من از هزار مرگ هم بدتر بوده است. و این حق تنهائی من در جهان است.

۲۲۴- هر چیزی که در این دنیا در میان خلق جریان دارد در حقیقت ضد آن چیزی است که ادعا می‌شود. این بارزترین هویت جهان مدرن و ارزش‌های آن است.

۲۲۵- زنان بیدار شده در سراسر جهان در طول تاریخ و در ایران، همگی جوانمرگند. یا کشته می‌شوند یا تحت فشار و ستم محیط و خانواده خود دچار افسردگی و مرگ زودرس شده و یا خودکشی می‌کنند. از رابعه و ژاندارک و قره‌العین تا پروین اعتصامی و فروغ فرخزاد که سرسلسله همه اینها هاجر و مریم و فاطمه است. آیا براستی چرا زن جرأت سخن گفتن از حقیقت وجود خویش و ظلمی که بر سرش می‌آید را ندارد و چون به سخن آید شدیداً تا سرحد مرگ سرکوب می‌شود و یا به خودکشی سوق داده می‌شود؟ زیرا زن به مثابه باطن مرد و صندوقچه اسرار اوست اسرار حقارت‌ها و حماقت‌ها و رذایل مردانه! و لذا نخستین کسانی که دهان زن را می‌بندند و او را تهدید به مرگ می‌کنند اعضای خانواده خود او هستند یعنی والدین و همسر!

۲۲۶- از این‌رو زنی که اراده می‌کند که سخن بگوید نخست بایستی از جانش بگذرد زیرا متهم به بی‌عصمتی می‌شود و مستحق مرگ می‌شود بخصوص از جانب بی‌عصمت‌ترین افراد خانواده‌اش! جوانمرگی و افسردگی و خودکشی حاصل هراس زن از اتهام بی‌عصمتی است. پس زن تا این اتهام را جسورانه پذیرا نشود و از این بی‌آبروشدن کاذب نهراسد قادر به سخن گفتن به حق نخواهد بود. زن باید با صدای بلند بپذیرد که بی‌آبرو و بی‌حیا و بی‌عصمت است تا شهادت سخن گفتن پیدا کند و از هیچ تهدیدی نهراسد. زیرا فقط مردان بی‌عصمت و زناکار و هرزه و فاسد هستند که دشمن سخن گفتن زن می‌باشند یعنی پدران و برادران و شوهران فاسد! زنان خاموش و دهان بسته راز همه بدبختی‌ها و سیاه‌روزی

مردان هستند و مردان از بابت خموشی زنان است که تا این حد امکان خودفریبی و تبهکاری می‌یابند. زن تجلی بیرونی وجدان و نفس ناطقه مرد است. خموشی زن، فراموشی و نسیان و جنون مرد است.

۲۲۷- تفکر درباره آنچه که هست (موجودات) اهلش را هدایت می‌کند به‌سوی آنکه نیست تا دیدار جمال این نیستی یعنی خداوند! به همین دلیل است که کتاب خدا مستمراً اهل ایمان را متذکر می‌شود تا موجودات عالم هستی را به یاد آورند و درباره اش تفکر کنند تا هدایت شوند و خدای عالم را به یاد آورده و دیدارش نمایند. به همین سادگی! این صراط‌المستقیم سیر الی‌الله و لقاءالله است: «آنچه که هست دلالت می‌کند به‌سوی آنچه که نیست!» علی<sup>(ع)</sup> - اینست که تفکر را برترین عبادات خوانده است زیرا عبادت موجب نزدیکی به خداست پس تفکر درباره عالم هستی صراط مستقیم هر عبادتی است.

۲۲۸- و اما مهمترین نوع تفکر همانا تفکر درباره خویشتن است که خداوند را در خویشتن می‌یابد و خود مظهر تجلی خداوند می‌شود از برای خلق!

۲۲۹- «من کیستم» اهلش را به «من نیستم» می‌رساند و از این نیستی من، هستی خدا متجلی می‌شود! و اینست انسان کامل! اینست رحمانی‌ترین ذکر و فکر و معرفت و عروج و تجلی!

۲۳۰- همه فکر و ذکر مادام‌العمر من همین «من کیستم» بوده است و مجموعه آثار و معارف من محصول همین فکر و ذکر است.

۲۳۱- آدمی به هر چیزی که جداً و مستمر بیندیشد به خدا می‌رسد. پس به تعداد موجودات عالم، راه به‌سوی خدا وجود دارد که سریع‌ترینش و نزدیک‌ترینش تفکر درباره خویشتن است که آن را صراط مستقیم نامند. کسی که جداً ادعا می‌کند که «فقط تو را می‌پرستم و فقط از تو یاری می‌جویم» در واقع او را در خودش می‌خواند و نه غیر خود! پس در اینجا او و من امری واحد است و لذا موجب صراط مستقیم است: اهدنا الصراط‌المستقیم!

۲۳۲- اکثر قریب به اتفاق مکاشفات عرفانی و مشاهدات غیبی من از آیات و بینات الهی در سیر آفاق و سفرهایم رخ نموده‌اند و برخی از مهمترین آنها در بین راه و در حال حرکت اتفاق افتاده‌اند و بسیاری دیگر در منازل آشنایان در شهرهای دیگر پدید آمده‌اند. در خانه شخصی خودم اساساً به تألیف این وقایع پرداخته‌ام و آنها را تبیین کرده‌ام: «ای اهل ایمان چرا سفر نمی‌کنید تا خداوند نشانه‌هایش را بر شما آشکار سازد!» قرآن کریم- یعنی سفر به نیت سیر الی‌الله و نه سفر به قصد تفریح و عیاشی! هر چند که سفرهای تفریحی هم خالی از حکمت و وقایع بزرگ نیست.

۲۳۳- در حقیقت مجموعه آثار من همان سفرنامه‌های من هستند. در هر سفری زندگی من وارد مرتبه دیگری شده و سرنوشتم دگرگون گشته است. و هجرت‌هایم سرفصل‌هایی از خلق جدیدم بوده است. دنیا یک گذر و زندگی یک سفر و

حیات دنیوی یک مسافر خانه است و هر که آن را این گونه بداند و مستمراً به خود متذکر شود یک سالک سیر الی الله است. و آنکه در این دنیا قصد اقامت داشته باشد دچار فساد و ظلمت می گردد. برای من حتی جریان تفکر هم در حین راه رفتن و قدم زدن در اتاقم ممکن می گردد و لذا بهترین آثارم وقتی شکل می گیرند که من در حین قدم زدن می گویم و کسی کتابت می کند.

۲۳۴- اکثر ارواح قدسی در آغوش طبیعت بر من نازل شده اند. لذا انسان الهی یک موجود گوشه نشین و منزوی در دیر و خانقاه و زاویه نیست بلکه یک انسان کاملاً طبیعی است که با ابر و باد و مه و خورشید و فلک و نبات و حیوان و آدمیان ارتباطی تنگاتنگ دارد. آنچه که در انزوا حاصل می آید وهم و خیال و مالیخولیا و جنون است. این انزوا چه آزمایشگاه علمی باشد یا زاویه و خانقاه و دیر! همان طور که قرآن کتاب طبیعت و طبیعت خوانی است.

۲۳۵- کل تجربیات آدمی در زندگی به دست آوردن و باختن است شدن و پوچ گشتن است. پیروزی و شکست، خوشی و غم، سلامت و درد، مرگ و زندگی و بود و نبود است. بود نبود عصاره درک انسان است که ذات این بود نبود هم خداست که عصاره حیات و هستی هر کسی است. هرگاه بود و نبود در نفس ناطقه و احساس آدمی، امر واحدی شد رستگاری حاصل شده است که مقام توحید است که ورای هر دوگانگی و تناقض است.

۲۳۶- آیا سرچشمه دوگانگی و تناقضات آدمی در جهان کجاست؟ از اینجاست که آدمی حیات و هستی را به خودی خود ارزش و هدف نمی داند و بلکه آن را ابزاری در خدمت کسب قدرت و ثروت و اسباب بازی و بولهوسی می خواهد و لذا نهایتاً با اصل حیات و هستی خود به بن بست می رسد زیرا نورش را از دست می دهد و دچار هلاکت می گردد و عدمیت! فقط انسان کامل است که از بودن به خودی خود لذت می برد و شاکر و عاشق بر هستی است بی هیچ اضافه و کمی! و لذا انسان کامل مظهر بودن محض است زیرا آزاد و مستقل است از موجودات دیگر!

۲۳۷- در حقیقت پیامبران و امامان و روشنفکران و نواندیشان دینی و انقلابی ما فلاسفه و دانشمندان عصر جدید هستند همچون داروین، پاستور، فروید، مارکس، لنین، پلانک، انیشتن، نیچه، هایدگر و پوپر و هاوکینگ و غیره! زیرا بدون مکاشفات علمی و فلسفی اینها جماعت روشنفکران دینی ما هیچ حرفی برای گفتن نداشتند و نمی توانستند اسلام و قرآن را مدرنیزه کنند و حقانیت کتاب خدا را بواسطه منکرانش به اثبات برسانند. امروزه تقریباً همه کارگزاران و ایدئولوگ های جمهوری اسلامی ایران همین جماعت مالیخولیائی هستند که بازرگان و مطهری در رأس آنها قرار دارند و البته سابقه تاریخی اینها به ملاصدرا و ابن سینا می رسد که اسلام را یونانی کردند و اینها هم قرآن را فیزیکی و شیمیائی و بیولوژیکی و ژنتیکی و ریاضیاتی کرده اند. از این روست که جمهوری اسلامی و شعبات دیگرش همچون طالبان و داعش ادعا دارند که تمدن غرب حق آنها را خورده است چرا که کل این تمدن و علوم و فنون مدرن، قرآنی است پس آنها باید بر جهان حکومت کنند نه آمریکا و اروپا! این بزرگترین مالیخولیای این دوران است. اینها قرآن را غربی کردند تا بدین وسیله

بتوانند بر جهان حکومت کنند. این مالیخولیای سودای حکومت جهانی است. این جریان شیطانی ساختن دین و بلکه خود خداوند است. این دجالیت عصر ماست.

۲۳۸- همه بانیان و ایدئولوگ‌های بنیانگذار جمهوری ولایت فقیه همین روشنفکران دینی همچون بازرگان و مطهری و جریان نهضت آزادی و شعباتش بودند و هنوز هم در لباس دیگری در جای جای این نظام حضور دارند. خود خامنه‌ای نیز یکی از پیروان این مالیخولیای اسلامی کردن غرب و اتمی کردن امام زمان است. طالبان و داعش هم دقیقاً همین‌گونه می‌اندیشند. آنها مخالف تمدن و علوم و فنون مدرن نیستند بلکه مخالف حاکمیت غرب بر این جهان مدرن هستند و خود را لایق این حاکمیت می‌دانند و هر چه در قلمرو دین و اسلام و تشیع و تفسیر قرآن که مطابق قواعد علوم و فنون و تمدن مدرن نباشد خرافه و باطل می‌خوانند. بدون حمایت و تبلیغات این روشنفکران و نواندیشان دینی و انقلابی، خمینی و ولایت فقیه به قدرت نمی‌رسید و ادامه نمی‌یافت. لذا همه مسئولیت ایدئولوژیک این فاجعه ولایت فقیه برعهده امثال بازرگان و مطهری و سروش و همپالگی‌های آنهاست که همه ارکان نظام را در طی این چهل سال در دست داشته‌اند.

۲۳۹- لا اکراه فی الدین یعنی آزادی تفکر و عقیده و انتخاب و بیان آن گوهره‌ای از وجدان و نفس ناطقه انسان است که آبشخور اصول دین است زیرا فقط بر این اساس است که معاد و مسئولیت انسان در قبال خویشتن و پاسخگوئی به ندای باطن و خدای واحد و باور به حقانیت رسالت انبیای الهی ممکن می‌شود یعنی توحید و نبوت و معاد، هر سه از این جوهره انسانیت است که می‌جوشد. بنابراین آن مردمی که متدین و اهل شریعت هستند ولی این اصل مذکور را از روابط اجتماعی و بخصوص در قبال زیردستان خود از میان برداشته‌اند کل دین را باطل کرده‌اند و شریعتی که از آن دم می‌زنند شاهراه الحاقشان به ابلیس و جهنم است. و این همان واقعه‌ای است که امروزه در جهان اسلام و بخصوص در جمهوری اسلامی جریان دارد یعنی شریعت ابلیس! که موجب برپائی جهنم آخرالزمان است و ظهور دجال‌ها!

۲۴۰- باور به خدا و رسول حاصل باور به معاد است و کسی که آزادی عقیده و انتخاب و بیان ندارد چگونه به خودش پاسخگو می‌تواند باشد تا چه رسد به خدایش. پس منکر این آزادی منکر اصول دین و دشمن خدا و رسول است و محارب با خدا و رسول! چنین کسی مرتد و مرید شیطان و یک دجال است همچون خمینی و خامنه‌ای و پیروانشان!

۲۴۱- «اسلام منهای روحانیت» یعنی آرمان و پیش‌بینی دکتر شریعتی به دست شقی‌ترین دشمنش یعنی جمهوری اسلامی ایران در حال مهیا شدن است که پس از، از میان رفتن نظام ممکن می‌شود. «حقیقت ما را دشمنان ما اشاعه می‌دهند.» علی (ع) -

۲۴۲- کسی که می‌خواهد شهید شود و این ادعا را تبلیغ هم می‌کند و در جستجوی شهید شدن است ماهیتاً یک موجود انتحاری و ملعون و کافر است و موجودی مرگ‌سالار و مرگ‌پرست و مرده‌باز و مرده‌خوار که هویت ولایت فقیه است که خصم زندگی و خدای زنده است. این مذهب ابلیس است.

۲۴۳- رویکرد دینی از دو وجه ممکن می‌شود از وجه آزادی و از وجه جبر و سلطه‌گری! این دو وجه بهشتی و جهنمی در دین است وجه الهی و ابلیسی! دین جبری راه جهنم است و دین اختیاری راه بهشت و رستگاری است. پیروان دین جبری همان کافرانی هستند که از دین اختیاری شکست خورده‌اند و لذا اینک در لباس دین به جنگ با خدا و رسول می‌پردازند.

۲۴۴- جهان سیاست پلیدترین و نجس‌ترین قلمرو فعالیت بشر است و هرکه بر آن وارد می‌شود مجازات می‌شود و این جزای اوست. همه سیاسیون در جهان سیاست جان می‌کنند و در حال انزجار از خویشتن هستند.

۲۴۵- وقتی می‌گوئیم که «بی‌امام کافر است» بدین معنا نیست که یک فردی به‌نام امام بایستی عامل و واسطه ایمان بین فرد و خداوند باشد بلکه به این معناست که انسان مؤمن کسی است که الگوی کمال انسانی-الهی داشته باشد و این الگو به عنوان یک اعتقاد روحانی به وجود یک انسان کامل الهی موجب حرکت به‌سوی خداوند است و لذا مؤمن یک انسان سالک و جستجوگر به‌سوی حق مطلق است و این جستجوی صرفاً ذهنی و آرمانی و اخروی و آسمانی نیست بلکه واقعی است و همواره انسان کامل الهی در جهان حضور دارد که به نورش قلوب مؤمنان به‌سوی حق هدایت می‌شود. بدون اعتقاد به چنین انسانی دین و مسلمانی و ایمان یک ادعای تهی و کاذب است و آدمی در روزمرگی گم شده و در غرایز و عاداتش تباه می‌گردد زیرا فاقد حرکت و جستجو و کمال‌جویی است. پس امام، واسطه نیست بلکه نور ایمان و انگیزه حرکت معنوی و مظهر حق در انسان است. و لذا انسان کمال‌جو دیر یا زود به امام زمان می‌رسد و دیدارش می‌کند یعنی با جمال کمال خود روبرو می‌شود. باور به وجود امام، باور به وجود انسان کامل الهی بر روی زمین است و باور به این امر که کمال الهی برای بشر بر روی زمین ممکن است و چنین باوری است که مؤمن را در اعتقاداتش محکم نموده و صبور و مقاوم ساخته و وجدان و عقل و ایمانش را به آسانی نمی‌فروشد. و لذا امام حجت ایمان مؤمن است و الگوی معرفتش و مقصد حرکتش به‌سوی حق!

۲۴۶- بنابراین وقتی می‌گوئیم که مؤمن بدون امام نمی‌شود بدین معناست که مؤمن یک انسان کمال‌جو و حق‌پرست و سالک خدا در عالم ارض است در غیراین صورت یک متدین موروثی است که دینش هم وجهی از معیشت اوست که در آداب و رسوم موروثی سرشته است و هیچ انتخاب و اختیار و حرکت و استقلال و آزادی فردی ندارد و گله‌وار زندگی می‌کند در حالی که مؤمن در سمت احدیت و بی‌تائی و استقلال وجودش در حرکت است که بدون ایمان به امام و انسان کامل الهی حرکتی نخواهد داشت. پس امام، مقصد و دلیل و انگیزه زندگی مؤمن است و محرک سیر و سلوک اوست. هرکه حق را جستجو کند به امام عصرش می‌رسد و به نور امامش موفق به لقای الهی می‌شود و نشانه‌های خداوند را آشکارا در



زمین و آسمان درمی یابد و ملحق به حق او می گردد. خدای را سپاس که من به این حق نائل آمده‌ام و لذا زندگیم به هدر نرفته است و بلکه نوری گشته که بسیاری دیگر را هم هدایت می کند و نجات می بخشد.

۲۴۷- بنابراین امامت، مذهب و حکمت نجات و هدایت انسان حق طلب بر زمین است و کمترین شباهتی به تشیع عباسی و صفوی و آخوندی و فقهاتی ندارد و بلکه درست در نقطه مقابل آن قرار دارد و این تشیع تاریخی به مثابه دجال امامت است.

۲۴۸- امروز با کشته شدن قاسم سلیمانی که از بنیان داعش شیعی است که در طی این چهل سال از قاتلان جوانان پاک این مملکت بوده است که در آبان ۹۸ هم فرمانده قتل عام اعتراض مردم ایران بود قصاص الهی صورت گرفت و اینک قیامت نهائی جهان اسلام آغاز می شود و جنگ آخرالزمانی در جهان برپا می گردد. همان طور که هلاکوخان مغول مأمور برچیدن بنی عباس بود ترامپ هم مأمور برچیدن دجال شیعی در جهان اسلام است و این مقدمه ظهور جهانی قائم است.

۲۴۹- من مردمی را دیدم که تمام زندگیشان بر دروغ و دغل و ریا و ربا و زنا و خیانت استوار بود و به جمهوری اسلامی ایران رأی می دادند. سپس در زندان با زندانیانی سیاسی روبرو شدم که همین گونه بودند: بهائینی که به خون اسلام و مسلمین تشنه بودند و برای جمهوری اسلامی رأی جمع می کردند. جوانان و دانشجویان مسلمانی که به خاطر اعتراضی اندک به ده سال زندان محکوم شده بودند و نام خدا و رسول ریشه بر اندامشان می انداخت و به جمهوری اسلامی رأی می دادند. پس دانستم که جمهوری اسلامی ایران یک حکومت شیطانی در لباس دین است که توانسته به جبر و وحشت و ترورافکنی بر مردم ریاکار و منافقی حکومت کند و آنها را به تسلیم وادارد: «شیطان شما را از فقر و فلاکت می ترساند و آنگاه به پیروی از خود می کشاند!» قرآن-

۲۵۰- «به یاد آورید که خداوند همه خواسته های شما را اجابت کرده است.» قرآن- هر که این حقیقت را به یاد آورد به حق وجودش رسیده و خدای را شناخته و بندگی می کند و رستگار است. و این کمال معرفت در حیات دنیاست که آدمی را به رحمت مطلقه الهی آگاه و بینا می کند و این سرآغاز کمال انسان و انسان کامل است. این مقدمه خلق جدید است.

۲۵۱- اکثر مردمان این اجابت الهی را انکار می کنند چرا که نمی خواهند مسئولیت امیال و اراده خود را پذیرا شوند زیرا در قبال اجابت هیچ یک از خواسته های خود خشنود و راضی نمی شوند و بلکه دچار تباهی می گردند. پس به جای توبه از خود و امیال خود به خدا تهمت می زنند و خدا را انکار می کنند. و کفری جز این نیست و این سرچشمه کفر بشر است. این بدان دلیل است که آدمی نبایستی از خدا جز خدا را بخواهد و غیر از این موجب رضا و سعادت بشر نمی شود: «انسان را در نزد پروردگارش هیچ چیزی نیست که بخواهد الا جمال اعلائی پروردگارش را که چون دیدار کند خشنود و راضی گردد!» قرآن-

۲۵۲- انسان کامل، کامل‌ترین دعاکننده و اجابت‌شونده است و آن دعای ظهور خویشتن است به تجلی همه اسماء و صفات الهی جهت تحقق رحمت مطلقه و عدل کاملش!

۲۵۳- ابلیس بزرگترین انکارکننده اراده و انتخاب خویش است تا آنجا که حتی انکار آدم را هم انکار کرد و خداوند را متهم ساخت که: مرا فریب دادی! این صفت در هر بشری، یک صفت ابلیسی است و به‌عنوان یک حکومت در عصر ما جمهوری اسلامی مظهر تمام و کمال این ابلیسیت است که همه خطاها و خیانت‌ها و جنون و کفر و فسادش را به دیگران نسبت می‌دهد به دشمنان واهی! و لذا همه مردم ایران را جاسوس و خائن و نفوذی و دشمن می‌داند. این دیوانه‌ترین نظامی است که در تاریخ بشر پدید آمده است.

۲۵۴- انسان کامل هرگز ضد و دشمن کسی و چیزی نیست زیرا بر کل آدم و عالم احاطه دارد و اراده‌اش جاریست. حتی کسی که ضد و خصم شیطان باشد و با شیطان بجنگد عاقبت خود یک شیطان می‌شود. همان‌طور که امروزه همه دشمنان جمهوری اسلامی هم ماهیتی مشابه این نظام و رهبرانش دارند و گاه بدتر از آن هستند بخصوص کسانی که می‌خواهند جایگزین آن شوند. هر که ضد چیزی باشد عین آن چیز می‌شود. پس خوشا به حال آنکه فقط ضد خودش باشد تا خود شود همچون خدایش! و این حق تقواست.

۲۵۵- هر که می‌خواهد بر جای یک حکومت ناحقی بنشیند و حاکم شود خود به‌مراتب ناحق‌تر و ظالم‌تر است بخصوص اگر داعیه دین داشته باشد که خود همان دجال است همچون خمینی که بر جای شاه نشست و نیز مخالفان حکومت خمینی که می‌خواهند بر جای او بنشینند. و لذا ناجی موعود و قائم آل محمد بر جای هیچ قدرتی نمی‌نشیند بلکه جایگاه خاص خودش را در قلوب مؤمنان و مجاهدان و عارفان تأسیس می‌کند و در آنجا حاکم می‌شود و از آنجا جهان را اداره می‌کند. و لذا قائم آل محمد با جایگاه مادی طاغوت و حکام جابر کاری ندارد زیرا خودشان به‌دست خودشان هلاک و نابود می‌شوند. قلمرو حکومت قائم آل محمد، ارواح طیبه مخلصین و عارفان است و قلمرو حکومت طاغوت و دجالان هم قلوب ظالمان و دروغگویان و زناکاران و رباخواران و حرامیان است.

۲۵۶- فرق حق و ناحق بسیار ساده است و همان فرق راست و دروغ و فرق راستگویی و دروغگویی است. امروزه نظام ولایت فقیه به‌عنوان دروغ‌گوترین نظام سیاسی حاکم در جهان مدرن رسوا شده است. پس کسانی که هنوز هم به این نظام رأی می‌دهند آگاهانه به دروغ‌های این نظام رأی می‌دهند و دروغ‌هایش را می‌پرستند و دروغ‌هایش آنها را مجذوب و مفتون می‌کند. و این حاکمیت نظامی کذاب بر مردمی کذاب است مردمی که حرفشان در تضاد با عملشان است و اندیشه‌شان در تضاد با حرفشان است و احساسشان در تضاد افکارشان است و نهایتاً تماماً ضد خود شده‌اند از فرط خودپرستی!

۲۵۷- «من کیستم، از کجا آمده، در کجایم و به کجا می‌روم و عاقبت چه می‌شوم...» اساس تعقل است که پاسخی جز درک و باور به خداوند خالق نمی‌یابد و لذا خداشناسی در خویشتن اصل و اساس عقل بشر است و لذا آدمی به اندازه خدااندیشی است که عاقل است و دچار نسیان و جنون نمی‌شود و بازیچه زمانه و عادات و روزمرگی نمی‌شود. خدا، نور عقلانیت و هوشیاری و انسانیت است. آدمی به‌میزانی که با خداست با خود است و خود است.

۲۵۸- مسیحیت که پرستنده صلیب و عاشق مسیح بر صلیب است آیا براستی عاشق مسیح است یا خصم او! شیعه‌ای که پرستنده سر بریده حسین و فرق شکافته علی و شهادت و حبس امامان است آیا عاشق امامان است یا دشمن خونی آنها؟! اینست که امام زمان در ظهورش صلیب را می‌شکند و مساجد و مقابر را ویران می‌کند. خدایا این ننگ و نفرت را از روی زمین پاک کن! ننگی به نام مسیحیت و تشیع عزا!

۲۵۹- انسان و مراتب انسانیت همانا مراتب انس و همنشینی و قرار آدمی با خویشتن خویش است و آن حاصل تجربه و تحقیق و تفکر فردی و مستقل است. و هر آنچه که از احساسات و باورهایش به تقلید و اکتساب از دیگران یا از راه وراثت و عادت به‌دست می‌آید موجب از خودبیگانگی و فرارش از خویشتن است که دل و ذهنش را بی‌صاحب نموده و اجنه و شیاطین را در آن مقیم می‌سازد و او را مجنون و وحشی و بی‌قرار ساخته و مهیای هر جنایتی می‌سازد جنایتی که از جنون است و جنونی که از حضور جن در جان است.

۲۶۰- آدمی بواسطه اموری که از ذات الهی خود می‌کاود و می‌یابد و می‌فهمد و باور می‌کند و ایمان می‌آورد و خلق و خویش می‌شود در خود قرار یافته و با خود انس می‌گیرد و انسان می‌شود یعنی خود می‌شود.

۲۶۱- هر چه که از دیگران عاید می‌شود و جان و وجدان و دل و ذهن را می‌آلاید و تسخیر می‌کند موجب بیگانگی انسان از انسانیت خویش است چه علوم و نظریات اکتسابی در مدرسه و کتاب باشد چه باورها و احساسات موروثی! هر دو جان را به جنون می‌کشد و مهیای جنایت می‌سازد. و اگر عصر ما عصر ظهور انواع جنون و جنایات از بشر است به‌دلیل هجوم این همه علوم و عقاید عاریه‌ای و تقلیدی از طریق کتاب و مدرسه و رسانه‌ها و اینترنت است.

۲۶۲- حتی برحق‌ترین اندیشه‌ها هم که از راه تقلید و عاریه‌ای حاصل شده باشد خصم انس بشر با خود و جهان است و دشمن انسانیت!

۲۶۳- اگر در قرآن کریم تأمل کنیم هیچ اصول و فروع و حقوق و عقاید کلیشه‌ای و مدونی حاضر نیست و تلقین نمی‌شود بلکه روح آیات تأمل‌انگیز و ذاکرانه و تفکرآفرین است و روح حاکم بر این کتاب، لاله است یعنی نفی هر تقلید و کلیشه و شعاری! و الله هم که بایستی اساس ذکر و ایمان باشد مطلقاً قابل تعریف و توصیف نیست یعنی قابل تقلید و ایده‌سازی و الله‌پروری در ذهن نیست چون مطلق است. این بزرگترین راز و حقیقت کتاب الله است و لذا اهالی حقیقی قرآن عشاق حق و عارفان واصل هستند که در ورای هر ایده و حکم و شعاری می‌باشند.

۲۶۴- «منزه و برتر است خدائی که اشیای عالم را آفرید و خود عین آنهاست.» ابن عربی! این برترین و کامل‌ترین بیان توحید و وحدت وجود و مطلق تنزیه و تشبیه است در آن واحد! و نیز مطلق دیالکتیک است و گوهره عقل الهی در انسان کامل! یعنی جهان هستی، چشم خدا بر انسان است و چشم انسان بر جهان! بنده این چشم را در رؤیائی دیده‌ام. امروزه در فیزیک کیهانی معلوم شده که آسمان بالای سر ما یک عدسی عظیم است و بشر از منظر این عدسی که به مثابه چشم است جهان را می‌نگرد همان‌طور که این چشم بر انسان نظر دارد. بسیاری این سخن ابن عربی را درست فهم نکرده و پنداشته‌اند که خداوند همان موجودیت اشیای عالم است در حالی که ابن عربی نمی‌گوید که او شیء است بلکه می‌گوید که او عین اشیاء است یعنی چشم اشیاء! این همان واقعه استوای الهی بر عرش است. و هر شیء در جهان دارای عرشی است که این عرش همان یگانگی خدا با خلق است بدون اینکه در خلقتش تجسم یابد. خدا عین خلق است و برتر از خلق! این معنای عرش است. هر که معنای عرش را دریابد موحد است و توحید را شناخته است و وحدت وجود را! همان‌طور که عارف، خداوند را در دل و جانش می‌یابد ولی تحت بندگی او که فناء اوست و در این فناست که عین بقای او می‌گردد در نظر خلاق! و این معنای انسان کامل و امام مبین است که عاشق خدا در خلق است پس عاشق خلق نیز هست. نه همچون جمهوری اسلامی ایران که هواپیمای خودی را می‌زند تا آن را به گردن آمریکا بیندازد و خود را مظلوم و شهید جلوه دهد. این دجالیت شیعه است که از معنای شهادت و مظلومیت امامان پلیدترین نظام را در جهان پدید آورده است که دجال امامان است و دشمن قسم خورده خدا و رسول و مردم! اینان محارب با خدا و رسول می‌باشند و قتلشان واجب است.

۲۶۵- امام صادق می‌فرماید: «چیزی از علوم ما به‌سوی شیعیان ما خارج نمی‌شود مگر آنچه که هم ارز کل دنیا و آنچه که در آن است می‌باشد.» یعنی علم امام، علمی کلی و کلان و جامع و جهانی است و همه امور بشر را فرا می‌گیرد و لذا چون به کار آید سرنوشت بشر را دگرگون و اصلاح می‌نماید. این از جنس معارفی است که ما در آثارمان عرضه کرده‌ایم چرا که از جانب ائمه هدی به ما تعلیم داده شده است.

۲۶۶- ظهور جهانی همجنس‌گرایی در عصر ما حاصل انکار و عداوت این جماعت با انسانیت و ارزش‌های اخلاقی و انسان کامل است. مردی که با ارزش‌های اخلاقی مردانه عداوت کند صفات زنانه می‌یابد و همجنس‌گرا می‌شود. و زنی که با ارزش‌های اخلاقی زنانه همچون عفاف و عصمت عداوت ورزد نیز از طبع سالم زنانگی خود ساقط شده و از مردان نفرت یافته و همجنس‌گرا می‌گردد. این درسی است که از امام صادق آموخته‌ایم که امری کاملاً معقول و عادلانه است. امام صادق می‌فرماید هر که ولایت علی را شناخته و با آن انکار و عداوت کند همجنس‌گرا می‌شود. و ولایت علی<sup>(ع)</sup>، ولایت انسان کامل است زیرا در تاریخ بشر نخستین کسی که انسان کامل الهی را معرفی کرد علی<sup>(ع)</sup> و امامان بودند. بنده نیز برخی از این منکران را دیده‌ام که پس از آشنائی با معارف ما و برخورداری از رحمتش به انکار و عداوت پرداختند دچار همین عذاب شدند چرا که روح حاکم بر معارف ما، معرفی انسان کامل و امام مبین است. زیرا کسی که منکر انسان کامل است منکر کمال انسان است و لذا تن به مفاصد و مظالم می‌دهد و هلاک می‌شود که همجنس‌گرایی یک هلاکت آشکار

است. باور به انسان کامل باور به کمال الهی خویشتن است پس منکر این حقیقت خصم خویشتن است که خود را در حیوانیت هلاک می‌سازد.

۲۶۷- چرا خداوند به پیامبران مرسل و صاحب کتابش امر نکرد که در همان حیات خودشان، وحی را مکتوب و مدون کنند تا پس از مرگشان تحریف و تبدیل نشوند همان طور که تورات و انجیل و قرآن شدند که همین امر از علل اصلی تفرقه و عداوت بین پیروان ادیان گردیده و قتل عام‌ها پدید آمده است بین یهود و مسیحیت، کاتولیک و پروتستان، سنی و شیعه و امثالهم! معلوم می‌شود که این کتاب‌ها هیچ نقشی در ایمان و هدایت بشر ندارند و همان طور که در قرآن آمده فقط برای رسواسازی منافقان است. در همان نخستین سال‌های رسالت پیامبر اسلام به او وحی شد که: جز همین افرادی که ایمان آورده‌اند دیگر کسی ایمان نخواهد آورد. و این امر در حالی بود که هنوز بخش عمده قرآن نازل نشده بود. و این معنا نیز حجت دیگری در راز ایمان و هدایت بشر است که ربطی به کتاب آسمانی ندارد. و می‌دانیم که اکثر ایمان آورندگان به رسول خدا، بردگان بی‌سواد بودند. مسئله ایمان همانا ایمان به رسول است و نه ایمان به کتاب! و در هر عصری رسولانی از جانب خدا در میان مردم حضور دارند که رسول مبین هستند که حقایق دین را بیان می‌کنند که وارثان رسول الله می‌باشند که محل نزول وحی الهی از جانب رسول می‌باشند و رسول در دل‌هایشان مقیم است و انسان‌های محمدی هستند. و لذا قرآن عربی موجود در میان مسلمین بیانگر مسائل اعراب عصر پیامبر است بخصوص در مورد احکام عملی که متشابهات هستند و بازیچه دست منافقان می‌باشند همان طور که قرآن تصریح نموده است.

۲۶۸- به قول مولایمان امام صادق<sup>(ع)</sup> در رساله الهفت، عمر دنیا برای بشریت بر روی زمین یکصد و شصت میلیون سال است از آغاز تا پایانش. که این مدت متشکل از چهارصد دور است که هر دوری چهارصد هزار سال است و هر دور چهارصد هزار ساله متشکل از هفت دور پنجاه و هفت هزار ساله است و عمر تاریخی هر دور از آدمیت نیز پنجاه و هفت هزار سال بر روی زمین است از آدم تا خاتمش و تا برپائی قیامت آخرالزمان با ظهور قائم هر دوری! و تاکنون حدود چهارصد و هفت هزار سال از عمر آدمیت بر روی زمین گذشته است که هفت دور ۵۷ هزار ساله آدمیت است و اینک در دور هشتم قرار داریم. پس هر یک از ما در هفت دور به دنیا آمده‌ایم و در هر دوری حدود هزار و هفتاد سال در بیست و یک نوبت زیسته‌ایم و اینک دور هشتم حیات زمینی ماست. و در همه این ادوار گذشته به صور بشری، جانوری، نباتی و جمادی و ملکوتی آمده و رفته‌ایم بسته به کفر یا ایمانی که برگزیده‌ایم. اهمیت خارق‌العاده ذکر در قرآن کریم که تنها سرچشمه خودآگاهی و خودشناسی تاریخی و وجودی و روحانی ماست به همین دلیل است. بنی آدم آنقدر می‌آید و می‌رود تا یا انسان کامل گردد و به‌سوی پروردگارش عروج کند و یا شیطان شود و در آتش قعر زمین سقوط نماید. پس قائم آل محمد هم تاکنون هفت بار آمده و قیامت دوران‌ها را برپا کرده است و اینک نوبت هشتم اوست که در راه است.

۲۶۹- اضطراب مادرزادی و فزاینده، روح حاکم بر کل زندگیم بوده است. اینک معنای این اضطراب را که هیچ انگیزه بیرونی و مادی نداشت بهتر درمی‌یابیم که در راز کلمه‌الله و سرّ بود نبود است که در جانم حاضر و ناظر بوده است: آن هستی محکوم به نیستی و آن نیستی که سرچشمه جوشش لامتناهی هستی است: هست و نیست!

۲۷۰- بدن هر کسی، سنگ قبری است بر حیات و هستی هزاران ساله‌اش که از اعماق تاریخی بی‌آغاز می‌جوشد و می‌روید و می‌میرد و روح آدمی بر این سنگ قبر خویشتن دائماً در حال فاتحه‌خوانی است و مرثیه‌سرایی! اینست راز زندگانی انسان در عالم خاک! همان‌طور که زمین سراسر خاک آدم است و سنگ قبری بزرگ بر آدمیت!

۲۷۱- و من سنگ قبری کهن‌تر از بدن خود نمی‌شناسم که کل آدمیان را از ازل تا ابد در خود مدفون دارد و دائماً بر آن فاتحه می‌خواند و از آن خروج و عروج می‌کند و همه آدمیان مدفون را احیاء و برپا می‌سازد و به قیامت می‌کشاند.

۲۷۲- این اضطراب هویت ذاتی همه آدمیان است که برخی را به جنون و جنایت می‌کشاند و برخی را در افسردگی و تخدیر فنا می‌کند و برخی را انقلابی و قائم می‌سازد و برخی را هم مرثیه‌خوان ابدی می‌نماید و برخی را عاشق و عارف و مظهر کلمه‌الله و نور بود نبود! و مابقی مردم را هم به بردگی اربابان قدرت می‌کشاند تا مسئول انتخاب خود نباشند انتخاب بین بود و نبود! این اضطراب انتخاب است!

۲۷۳- معنای دیگر این اضطراب ذات، دعوت به قیام برای خداست و ظهور کلمه‌الله که حاصل سجده ملائک و افلاک و کائنات بر جان آدم است و هراس آدمی برای این قیام و خروج و عروج!

۲۷۴- آن‌انکه تحت توجیهات گوناگون فلسفی و سیاسی و اقتصادی و علمی و امثالهم تن به بردگی قدرت‌های زمانه می‌دهند در حقیقت فراریان از این اضطراب انتخاب هستند گریز از انتخاب! حتی تحت لوای آزادی و دموکراسی! همه مقلدان وادی دین و دنیا نیز چنین هستند! آن‌که به قدرت‌های طاغوتی زمانه پشت می‌کند در عالم محسوسات بین بود و نبود، همانا نبود را برمی‌گزیند که نامش خداست و آنگاه جز تسلیم و صبر و رضا راهی ندارد تا از وادی این نبود به عالم بود که وجود الهی است راه یابد. این دیالکتیک بود و نبود در وادی انتخاب است. آن‌که نبود را برمی‌گزیند اضطرابش هزار چندان است پس بر این اضطراب عظیم باید صبور باشد. آن‌که حق را برگزید جز صبر مذهبی ندارد.

۲۷۵- یکی از بزرگترین جنایت‌ها و خیانت‌های ولایت فقیه در ایران، مسخ و واژگونسازی زبان و ادبیات و واژه‌هاست. این حد از واژگونسالاری در فرهنگ و اندیشه و زبان در عصر ما در هیچ کشوری چون ایران رخ نداده است همچون بسیاری دیگر از مفاسد و مظالم! و لذا ایران مهد پیدایش دجال آخرالزمان شد و تهران هم به‌عنوان شهر زوراء مهد اشد پلیدی‌های مقدس گردید که در روایات شیعی پیش‌بینی شده بود. طبق این روایات، شهر زوراء مهد پلیدی‌هایی می‌شود که در تاریخ بی‌سابقه است و نیز این شهر در عذاب‌هایی هلاک و نابود می‌شود که در تاریخ بی‌سابقه است. و من تنها کسی هستم که این دجالیت را معرفی کرده‌ام.

۲۷۶- باید دانست که هیچ جرم و جنایت و خیانتی رخ نمی‌دهد الا اینکه قبل از آن کلمه و معنایی واژگونه و مسخ شود. و لذا جامعه‌ای که در انواع جرم‌ها و جنایات غرق می‌شود پیشاپیش دچار انواع واژگونسالاری در ارزش‌ها و معانی و کلمات گشته است و این زمینه مسخ آحاد این جامعه است مسخی که عین تبدیل نفوس بشری به نفوس شیطانی می‌باشد که

حاصل نهائی آن غرق شدن در انواع عذاب‌هایی است که نتیجه طبیعی این واژگونسالاری است که پایانش هلاکت این جامعه است.

۲۷۷- طبق قول الهی و روایت ائمه‌هدی، هر انسانی که در آخرالزمان به دنیا می‌آید یک پیر کامل است به عمر تاریخ صدها هزار ساله بشری که بارها به زمین آمده و رفته است. پس همه ما سابقه‌دار و کهن هستیم لذا برای درک هویت و سرنوشت کنونی خود بر روی زمین بایستی نظری اجمالی بر کل تاریخ آدمیت داشته باشیم و آن جز از طریق حکمت الهی در کتب و روایات دینی حاصل نمی‌آید که وجهی از آن در قرآن آمده است. یعنی کفر و ایمان و سعادت و شقاوت و خلق و خوی هر یک از ما ریشه در اعماق هزاران ساله زندگی گذشته ما دارد و فقط محدود به عمر اخیر ما بر روی زمین نیست که حداکثرش به صد سال نمی‌رسد. هر یک از ما عضو خانواده‌ای هستیم که گیاهان و حیوانات و کوه‌ها و رودخانه‌ها و ابرها و خاک و باد و آتش و ستارگان هم از اعضایش هستند که زمانی به صورت بشری بر زمین زندگی می‌کردند و هم اکنون در صور دیگری زیست می‌کنند و با ما تعامل و تداخل و تعارض و توافق دارند. بیماری و سلامتی، فقر و ثروت، ذلت و عزت و کفر و ایمان و علم و جهل ما جمله حاصل این رابطه تنگاتنگ با اعضای این خانواده جهانی است که بدون آن امکان زیستن نداریم. بقول امام صادق (ع)، همه حیوانات روی زمین در میان بشری دارای خویشان و اقوام هستند و بلکه همه گیاهان و سنگ‌ها و کوه‌ها و چشمه‌ساران!

۲۷۸- مسخ بشر در حیوان و نبات و جماد، تنبیه او از بابت خیانت و تحریف و تبدیل و انهدام کلام و معانی است که اشد این تنبیه در فسخ جمادی است که فاقد حداقل زبان و بیان و کلام است و موجودی مطلقاً خاموش می‌باشد. مهمترین فرق انسان از سایر موجودات بر روی زمین همین کلام بسیار متنوع است که از طریقش خود را بیان و عیان نموده و تعالی می‌بخشد و خلق جدید خود را برپا می‌کند که خلقتی ملکوتی و جبروتی و لاهوتی است که او را به کمال حریت و آزادی می‌رساند و الهی می‌سازد. به زبان دیگر مسخ و رسخ و فسخ بشری در حیوانات و نباتات و جمادات جزای دروغگوئی است زیرا از طریق دروغ گفتن است که کلمات خدا در نزد بشر تبدیل و منهدم می‌شود. یعنی طبقات مسخ و رسخ و فسخ بشری طبقات دروغگوئی بشر است و این جزائی است که بانیان و دولتمردان و سخنگویان و پیروان نظام ولایت فقیه دچارش هستند که در حیات این دنیا انهدامی باطنی است و پس از مرگشان ظاهر می‌شود.

۲۷۹- این انهدام صورت و سیرت بشری در قلمرو مسخ و رسخ و فسخ یک عذاب و تنبیه خارج از وجود بشر و از ورای او نیست که بر او نازل شود بلکه حاصل منطقی و طبیعی دروغگوئی و خیانت به ذات کلام روحانی است. کسی که کلمات را از حقیقتش تهی و واژگونه می‌کند عملاً آنها را در نفس ناطقه و وجدانش از بین می‌برد: «ما به کسی ظلم نکرده‌ایم بلکه هر کسی به خودش ظلم می‌کند!» قرآن-

۲۸۰- همان طور که اختلال مشاعر، نسیان، آرایمر و جنون حاصل انکار واقعیت و خودفریبی مزمن است تبدیل بشر به حیوان و نبات و جماد هم حاصل انکار معانی و ارزش‌هایی است که در کلمات رخ می‌نماید. جنگ با کلمات و معانی آن

است که بشری را تبدیل به حیوان و جماد و نبات می‌کند. بسیاری از این دروغگویان در حیات همین دنیایشان در صورت بشری هم گنگ می‌شوند و دیگر حرفی برای گفتن ندارند الا عربده!

۲۸۱- همان طور که محمد مصطفی اسوه انسان کامل در سرآغاز آخرالزمان جامع همه کلام الهی خوانده شده است انسان معلول و ناقص و نابوده هم فاقد کلام محکم و یقینی است که او را بیان کند.

۲۸۲- انسان جز کلامش نیست و انسان کامل مظهر کلمه الله است که ذات همه کلمات می‌باشد و لذا امام زمان را ظهور کلمه الله خوانده‌اند و نه ظهور الله!

۲۸۳- آن کیست که مظهر کمال بود نبود بر روی زمین است که دارای کمال هستی است ولی در قلمرو محسوسات و ادراک مادی گویا که نیست یعنی مظهر کلمه ال لا است: اینست انسان کامل که در عین اشد وجود در تقوا و تقیه کامل است. غیبتش کمال تقوا و خویشتن داری و تقیه اوست. و اینست که فرموده «تقیه اساس دین ما و پدران ماست و هر که از آن خارج شود از دین خارج شده است.» پس تقیه برخلاف اندیشه احمقان هیچ ربطی به پنهانکاری و مکر و مصلحت و فریب ندارد بلکه کمال تقوای وجود است تا آنجا که وجود مادیش را از میان برداشته است. و لذا به نورش در جهان تجلی کرده است همچون خدایش! این خلاصه کل و کمال معنای انسان کامل است که در تقوای کامل و تقیه کامل وجود است. و لذا کل رحمت و فرج و نجات و هدایتش برای مؤمنان در عرصه غیبت است. تقیه یعنی خودنمائی و جلوه‌گری نکردن و به بازار نرفتن! الا به امر و اذن خداوند و به قصد برپائی قیامت آخرالزمان!

۲۸۴- آنکه هست و در همه جا و همه حال هست و جز او نیست ولی به ظاهر یافت نمی‌شود و اسم و رسم و خانه و آدرس و مکان و زمانی ندارد! این یعنی بود نبود! ال لا! این تعریف وجود خدا و نیز انسان کامل است.

۲۸۵- پس تقیه به معنای پنهان کردن وجود و انکارش نیست بلکه به معنای نوری کردن و تجلی جهانی وجود است و امحای منیت فیزیکی! تقیه، امحای منیت و ظهور هویت است! انکار تن و اظهار روح! و این مصداقی از خودگذشتگی کامل است و عشق مطلق!

۲۸۶- درک و باور این حقیقت که کل زمین و ساختارش و همه موجودات روی آن و اندرون لایه‌های زمین و دریاهایش جملگی از خاک و نفوس آدمیان و بنی آدم است که در طی هزاران و میلیون‌ها سال تدریجاً پدید آمده است به مثابه بنیاد انسان‌شناسی و خودشناسی جهانی است بعلاوه این معنا که کل کرات و افلاک آسمان‌ها نیز انوار و ارواح و اشباح آدمیان است که عروج کرده‌اند. از این منظر انسان کامل کسی است که در زمین و آسمان‌ها و در ظاهر و باطن جهان هستی جز انسان نیابد حتی ملائک و اجنه و شیاطین را هم انسان‌های هبوط کرده و عروج کرده و برزخی بداند. تا جهان هستی را کاملاً انسانی نبینی کامل نشده‌ای!



۲۸۷- امام صادق می‌فرماید آن ملائکی که حضرت آدم را سجده کردند و آن شیاطینی که سجده‌اش نکردند نیز همگی انسان‌های مؤمن و کافر بودند و زمین و آسمان!

۲۸۸- از این‌روست که مذهب امامیه، مذهب انسان کامل و مکتب اصالت انسان و جهان وطنی انسان در کائنات است و چنین معارفی جز از نزد امامان شیعه بروز نکرده است. در این مکتب، انسان آخرین اسم خداوند در عرصه ظهور در قیامت کبراست. انسان، ظهور کلمه الله است. انسان و الله به‌مثابه اسم و مسمای یکدیگرند.

۲۸۹- بنابراین پرواضح است که موجودی مقدس‌تر از انسان در عالمیان نیست پس هر امری که انسان را دچار ذلت و اسارت کند حرام و معصیت و باطل و شیطانی است و همه کسانی که به اسم خدا و دین و شریعت، عزّت و آزادی عقیده و بیان مردم را سلب می‌کنند در جناح شیاطین هستند و دشمنان خدا و انسان می‌باشند و محارب‌ان با خدا و رسول محسوب می‌شوند و قتلشان واجب است از برای هر کسی که امکانش را داراست و این عین کلام خدا در قرآن است.

۲۹۰- پس هر که زمین را به فساد بکشد و محیط زیست را تباه کند دشمن انسان و محارب با خداست تحت عنوان علم و تکنولوژی یا دین و شریعت.

۲۹۱- یکی دیگر از عجائب معارف امامیه که از زبان امام صادق در رساله الهفت آمده اینست که فسق و فجور مؤمنان حقیقی که در ارادت به امام به‌سر می‌برند به‌سوی کافران می‌رود و نماز و روزه و زکات و حج و خیرات کافران هم به‌سوی مؤمنان می‌آید. در این سخن امام اسرار حیرت‌آوری نهفته است. یکی اینکه احکام عبادی و مناسک شرعی لزوماً از علائم ایمان نیست و اتفاقاً این متشرعینی که دچار کبر و غرور شده و خود را هدایت یافته و دیگران را گمراه می‌دانند از کافران هستند که عبادات و خیرات آنها در آخرت به‌سوی مؤمنان می‌رود. و دیگر اینکه چه بسا مؤمنانی که به جای نماز، شراب می‌خورند و معصیت می‌کنند که این گناهانشان در آخرت به‌سوی آن کافران می‌رود تا عدل برقرار شود. از این حقیقت حیرت‌آور چنین استنباط می‌شود که خداوند نظر بر قلوب دارد نه ظواهر و اعمال بشری! و لذا خیرات و عبادات کافران را که از مؤمنان تقلید کرده‌اند تا پلیدی‌های خود را پنهان دارند از آنها می‌گیرد و به کسانی می‌دهد که حقشان است و از جنس آنهاست. و نیز فسق و فجور مؤمنان را که از جنس دل آنها نیست و ذاتی کافران است از مؤمنان گرفته و به کافران می‌دهد تا ظاهر و باطن همه یکسان شود. و این جز به نور توحید و وحدت وجود درک شدنی نیست. همان‌طور که مؤمنان از روی غفلت و با نفرت قلبی گناهی را مرتکب می‌شوند همان‌طور که کافران هم از روی نفرت و اکراه عبادت می‌کنند پس هیچ‌کدام از این دو بروزات متعلق به اهلشان نیست و متعلق به جناح دیگرست پس به آنها بازمی‌گردد. و از اینجاست که خداوند درباره مؤمنان اهل توبه می‌فرماید که: بدی‌هایشان را تبدیل به نیکی می‌کند! و در عوض خطاب به نمازگزاران ریائی می‌فرماید: وای بر چنین نمازگزارانی که از روی ریا و اکراه نماز می‌گزارند! و لذا ثواب نمازشان را از آنها می‌گیرد و به مؤمنان بی‌نماز می‌بخشد که از روی غفلت و تنبلی عبادت نمی‌کنند که نه نمازی دارند و نه ذکر!

۲۹۲- مؤمن حقیقی در مذهب امامیه کسی است که قلباً انسان کامل و امام را به عنوان کمال انسانیت دوست می دارد و می خواهد که همچون او باشد نه اینکه امام را فقط به خاطر شفاعتش دوست بدارد بلکه انسانیت او را می ستاید نه کرامات و معجزاتش را!

۲۹۳- از جمله می فرماید که کافران و شیاطین از معصیت و ذلت مؤمنان خلق شده اند. این نیز سخنی بس حیرت آور و قابل تأمل است. مؤمنین کسانی هستند که انسان کامل و امام را درک کرده و به او ایمان آورده اند ولی اگر به جای اطاعت از امام و معرفت و هدایت امام، از طاغوت زمانه پیروی کنند خود را به ذلت و معصیت افکنده اند. این مذلت و معصیت جوهره پیدایش کفر و شیطنت در مردم عامی می شود که شاهد بر این ذلت و معصیت در مؤمنان هستند. چنین مردمی تبدیل به دشمن این مؤمنان شده و به آزار و گمراه سازی ایشان می پردازند و چه بسا مؤمنانی را به کلی از ایمانشان ساقط کنند. و این نیز عین عدل است زیرا این مؤمنان به جای اینکه موجب ایمان و هدایت سائر مردم شوند آنها را به خطا و تردید و کفر کشانده اند پس انتقام می ستانند: «شیطان به امر خدا به سوی متکبرین گناهکار می رود و آنانکه به کرم خداوند غرّه شده اند!» قرآن-

۲۹۴- مؤمنان به دلیل روح و نور و ایمان و اطمینان و عزّت و آرامش و اتکاء به نفسی که دارند در جامعه مدنظر عامه مردم و نشانه های الهی محسوب می شوند پس خواه ناخواه دارای رسالت و مسئولیت اجتماعی در نزد خدا هستند پس از این منظر هم حق ندارند که به پیروی از طاغوت پرداخته و دچار فسق و معاصی شوند زیرا نه تنها خود را به هلاکت می اندازند بلکه مردمان شاهد را هم که به نورشان امید دارند دچار شبهه و تردید و کفر ساخته و به شیطنت می اندازند و این گمراهی به خودشان باز می گردد و چه بسا ایمانشان را زائل می کند.

۲۹۵- و اما چگونه از ذلت و معصیت مؤمنان، شیطان خلق می شود؟ باید دانست که اصل وجود در عالم هستی همانا انسان است و ملائکه و شیاطین مخلوقات ثانویه از اعمال نیک و بد انسان می باشند که ملائک از درب رحمت به خدمت مؤمنان می پردازند و شیاطین هم از درب ذلت به آزار مؤمنان مأمورند. پس ملائک و شیاطین دو خلق جدید انسان مؤمن هستند که با او دوستی یا دشمنی می کنند. فهم این واقعه از اهم معارف توحیدی و انسان شناسی الهی است همان طور که بهشت و جهنم نیز دو خلق جدید انسان تلقی می شوند به اذن و اراده الهی!

۲۹۶- دل، عجیب و غریب ترین وجه وجود انسان است که در عین حال که ذات خودیت هر فردی است بیگانه ترین و غریب ترین موجود در جان اوست: خودترین و بی خودترین هویت آدمی! خود هر کسی است زیرا کانون جوشش احساسات و حیات و اراده اوست که سائر اعضاء و جوارح و حتی ذهن او را به خدمت می گیرد و فرمان می دهد. و بی خود هر کسی است زیرا آدمی مطلقاً نمی داند که او کیست و چیست و چه می گوید و چرا شاد یا غمگین و مضطرب یا آرام است و عاشق یا متنفر!

۲۹۷- همه خلق و خو و صفات و عواطف و افکار و کردار هر کسی برخاسته از دل اوست ولی خود دل معلوم نیست که کیست و چه می گوید و لذا هر کسی سرگشته و آواره و حیران دل خویش است زیرا او را نمی شناسد و زبانش را نمی داند. بیهوده شاد یا غمگین، امیدوار یا مأیوس، افسرده یا خلاق، عاشق یا منزجر و مؤمن یا کافر است. این بیهودگی به دلیل عدم فهم ذهن از دل است و گرنه دل منطق خودش را دارد ولی بشر عموماً منطق دل خود را نمی شناسد. و با این همه کل تلاش آدمی برای آنست که دل خود را شاد و راضی سازد از خودش! پس دل کس دیگریست که در ما زندگی می کند و هر که دل خود را بشناسد همه چیز را شناخته است و خدای را شناخته است و خوشبختی جز این نیست. خودشناسی هم جز دل شناسی نیست دل نه به عنوان یک مقوله فلسفی یا روانشناختی و بیولوژیکی و امثالهم بلکه به عنوان یک موجود زنده که سرنوشت ما را می گرداند و خود خود ماست در عین حال از او بیگانه ایم و بلکه بیگانه تر از او در زندگی نمی شناسیم. انسان کامل کسی است که این دل خود را بشناسد و بلکه جمالش را دیدار کند. انسان جز دل خویش نیست و آنکه از دلش بیگانه است از حیات و هستی بیگانه است و نیست. دل همان کانون بود نبود در انسان است یعنی کانون کلمه الله! دل جز به ذکر کلمه الله سخن نمی گوید و خود را معرفی نمی کند و از بیگانگی با انسان بیرون نمی آید و با او یگانه نمی شود و هستی اش نمی گردد. دل ال لای وجود است. دل، دال بر وجود و دلیل وجود در انسان است و مابقی تن لشی محکوم به فناست.

۲۹۸- همه صفات الهی در قرآن صفات دل هستند و اینست که خودشناسی، خداشناسی است و هیچ شناخت دیگری به خداشناسی نمی رسد. همه اسماء الله، اسماء و صفات انسان کامل هستند.

۲۹۹- حال هر کسی را فهم و تفسیر و تأویل گذشته زندگیش می سازد و این گذشته چیزی جز مجموعه ای از خاطرات نیست خاطراتی که مورد قضاوت فرد قرار می گیرد و این قضاوت هاست که احوال فرد را پدید می آورد. قضاوتی که از منظر حق است که به رحمت و بخشودگی می انجامد و قضاوتی که از منظر نفس فرد است که به عداوت و شقاوت می رسد و فرد را دچار سلطه شیطان نموده و خصم خود می سازد.

۳۰۰- سرنوشت هر کسی طبق آن تعریف و تبیینی رقم می خورد که برای خودش عرضه می کند و به خود ابراز می دارد. هر کسی در بیان خودش از خویشتن در هر لحظه آفریده می شود. هر که این حقیقت را در خود دریابد به رستگاری و آزادی و سعادت دو عالم می رسد و خالق خویشتن است.

۳۰۱- آدمی تا بر دوزخ وارد نشود و از آن عبور نکند بهشت را نمی شناسد و قدر نمی داند. همان طور که امروزه در جوامع مدرن صنعتی آرمان بشری و تصورش از بهشت نیز پناه بردن به آغوش بکر طبیعت است که این قدردانی نسبت به زندگی طبیعی در قرون گذشته وجود نداشته است زیرا دوزخ صنعت درک نشده بود الا مؤمنین و عرفای الهی که از قدیم الایام از زندگی در شهرهای بزرگ اکراه داشتند و در ارتفاعات و انزوا می زیستند. برای عامه بشری بهشتی که قبل از تجربه دوزخ حاصل شده باشد بی ارزش است و به سرعت با این بهشت به بن بست می رسد و از آن خروج می کند

همان طور که حضرت آدم و حوا چنین شدند. همان طور که امروزه روستائیان عموماً از زندگی طبیعی خود منزجرند و در عطش هجرت به مناطق صنعتی و شهری هستند و زندگی صنعتی را بهشت خود می‌دانند. قدر زندگی طبیعی و بهشت طبیعت را کسی می‌داند و از آن برخوردار است که خدا را بشناسد و رزقش را از خدا دریابد. و آنجا مشغول کسب معرفت الهی و علم نفس باشد.

۳۰۲- خداوند با هر فرد و قومی برحسب ادعاهایش تعامل می‌کند. کسی که فقط دنیا را می‌خواهد خداوند هم براساس تلاش او آرزوهایش را اجابت می‌کند ولی کسی که آخرت را می‌خواهد و دم از خدا و رسول و اخلاق و دین می‌زند اگر در باورها و اعمالش صادق نباشد نه دنیا دارد و نه آخرت. و این سرنوشت انقلاب‌هایی است که در کشورهای اسلامی رخ نموده که ناکام‌ترین و واژگونسالارترین انقلابات این عصر می‌باشند. در حالی که انقلابات لیبرالی و سوسیالیستی از آنجا که باورهای دنیوی و مادی داشتند اکثراً به اهداف اولیه خود رسیدند و برخی از آنها به ابرقدرت‌هایی جهانی تبدیل شدند. ولی اسلامی‌ترین انقلاب این عصر یعنی انقلاب اسلامی ایران که در دین و معنویت از همه مردم جهان مدعی‌تر بودند به سرنوشتی وارونه دچار شدند نه به اهداف دنیوی رسیدند و نه معنوی زیرا ریاکار و منافق بودند با رهبرانی دجال صفت و تشنه قدرت که فقط اسلام خودشان را اسلام می‌دانستند و مابقی را تکفیر نمودند و قتل عام و تار و مار ساختند و خودشان در منجلاب فساد و دروغ‌هایشان در حال غرق شدن هستند. و اینک تنها ارزش به جای مانده از تجربه حکومت ولایت فقیه اینست که ملتی می‌داند که اسلام آخوندی، مذهب دروغ و نفاق است و باید آن را طرد کند و از ورای تاریخ و روایت و وراثت به جستجوی حقایق الهی در خویشتن باشد و وجودش را در آخرالزمان تأویل کند. که این تأویل امروزه به نور معارف ما ممکن می‌شود و لاغیر!

۳۰۳- همان طور که امروزه ملیت به عنوان هویت بشری، در حال انهدام است مذاهب قومی هم در حال انقراض می‌باشند که انقراضی هویتی و روحی است. لذا جز یک دین جهانی و معنویت واحد بشری نمی‌تواند هویت انسان آخرالزمان را از نابودی برهاند و این هویتی محمدی و علوی و امامی است و نه عربی! هویتی که حامل روح واحد انسانی و جهانی است که بر معرفت الهی و محبت فراقومی و فراققه‌ای بنا می‌شود یعنی عشق عرفانی که بانیان آن نوح و ادیس و زرتشت و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد و بودا هستند که متحداً در وجود انسان کامل متجلی می‌باشند.

۳۰۴- فقط و فقط کسانی از مفاسد و مظالم نظام ولایت فقیه آزاد بوده و در آینده رها خواهند شد که بفهمند و اقرار نمایند و به همه اعلان کنند که این نظامی است که بر مبنای دشمنی با خدا و رسول و انسان‌های مؤمن و آزاده پدید آمده و با حمایت کافرترین مردم ادامه یافته است. با چنین اقراری است که ملت ایران از شر این دجالیت آزاد شده و به نظامی مؤمنانه و انسانی می‌رسد و در غیر این صورت با هلاکت این رژیم هم به رژیمی پلیدتر دچار خواهد شد. علت طولانی شدن عمر این رژیم پلید آنست که مخالفانش با انکار و طرد دین خدا به طرد و لعن این رژیم پرداخته‌اند یعنی این رژیم را واقعاً دینی خوانده‌اند و این ادعائی کاملاً آگاهانه پلید و ناحق است.

۳۰۵- نیمه اول زندگی هر کسی قلمرو سیر در آفاق و اعمال و اقدامات و تلاش‌هایش در مکان و زمان است و نیمه دوم زندگیش عمدتاً قلمرو سیر در آفاق و تفسیر و تأویل کلیه حوادث و وقایع نیمه اول زندگیش است که یا خداوند را خالق و فاعل و رزاق گذشته خود می‌یابد و یا شرایط و خانواده و جامعه و حکومت و زمانه را. در حالت اول به رحمت و عزت و غفران الهی می‌رسد و در حالت دوم دچار ذلت و شقاوت می‌گردد و زیر دست و پای همه کسانی که آنها را مقصر زندگیش می‌داند له می‌شود. نیمه اول زندگی هر کسی خلق قدیم اوست و نیمه دومش عرصه خلق جدید است که حاصل نوع تفسیر و تأویل و قضاوت او درباره نیمه اول زندگیش است.

۳۰۶- متفکران و علما و حکیمان حقیقی و اصیل جملگی خاشعان درگاه حق و متواضعان و خدمتگزاران مردم بوده‌اند در حالی که حاملان علوم عاریه‌ای در حوزه و دانشگاه همگی نه خدا را بنده هستند و نه مردمان را در شأن خود می‌دانند. علمای حقیقی وارثان سنت پیامبران هستند و حاملان علوم عاریه‌ای وارثان سنت سلاطین و ستمگران هستند و جز در سودای حکومت نمی‌باشند. آنانکه دارای علم باطنی هستند در باطن مردم راه دارند و لذا برای رابطه با مردم نیازی به سلطه و زور و تجاوز ندارند. علوم عاریه‌ای احساس کاذب برتری به اهلش می‌بخشد و او را به‌سوی سلطه بر دیگران می‌کشاند و چون در دل مردم راه ندارد دست به ستم و فریب می‌زند تا بر مردم مسلط شود. علوم عاریه‌ای از عوامل درجه یک ظلم و فریب در عصر جدید هستند. و از شقی‌ترین این علوم عاریه‌ای، علوم دینی و انسانی می‌باشند زیرا خود را صاحبان سرنوشت مردم می‌دانند. از این‌روست که صاحبان این علوم همه در خدمت حکومت‌های طاغوتی به‌سر می‌برند. آموزش و پرورش مدرن، کارگاه تولید طاغوت و ستم جهانی است. ایراد در سوادآموزی نیست بلکه در جبری بودن این نظام است و هر چه جبری باشد دروغین است و دروغین می‌شود. اینست که فارغ‌التحصیلان این نظام نیز همه جبار می‌شوند و جباریت حکومت‌های مدرن از این سرچشمه است.

۳۰۷- همه انقلابات پیروز جهان دارای رهبری واحد با نفوذ خارق‌العاده در مردم بوده‌اند. این از واجبات هر انقلاب پیروزمند است که در نقطه مقابلش انقلابات رنگین عصر ما و بهار عربی هستند که همگی ناکام شده‌اند یعنی یا به عقب برگشتند و یا دچار فروپاشی اجتماعی گردیدند و به نظام جدیدی دست نیافتند. این سر‌امامت در نفوس بشر است اعم از امامت ظلمانی یا هدایت‌بخش! مردم ایران نیز از فقدان رهبری واحد در عذابند که تا این اندازه به ظلم ولایت فقیه تن داده‌اند. تا رهبری واحد نباشد جامعه قیام نمی‌کند و منقلب نمی‌شود و شهادت تغییر بنیادی را هم ندارد. هیچ رهبری جمعی و شورائی قادر به انقلابی پیروزمند و عاقبت‌بخیر نیست و این راز نفس واحده است که در قلوب مردم مبدل به اراده‌ای خلاق می‌شود که رهبر واحد هم سخنگو و حامل روح واحد جامعه است.

۳۰۸- در قرون گذشته یک نفر با تشکیل یک گروه کوچک صلح می‌توانست سلطانی را براندازد و سلطنت جدیدی برپا کند. ولی امروزه که عصر پیدایش دولت‌های سراسری با قدرت تسلیحاتی و اطلاعاتی و امنیتی منسجم است که بر همه ارکان و گروه‌ها و آحاد جامعه نظارت دارد فقط با یک اتحاد کامل و همه‌جانبه ملی امکان تغییر حکومت وجود دارد و آن نیازمند رهبری واحد است و بدون آن امری محال می‌باشد. یعنی وجود امام به‌عنوان رهبر و ناجی واحد یک نیاز

آخرا زمانی است که عصر حاکمیت تکنولوژیکی طاغوت می‌باشد. که حتی امکان فعالیت گروه‌های چریکی را هم محال نموده است. در واقع تا اکثریت قریب به اتفاق ملتی تحت رهبری واحد برنخیزند امکان نجات نیست.

۳۰۹- برخی از انسان‌ها قرن‌ها و گاه هزاران سال از تاریخ بشر جلوترند و آینده را به‌وضوح می‌بینند که به کجا می‌رود و به چه فجایعی ختم می‌شود. صادق هدایت یکی از این انسان‌ها در کشور ما بود که به همین دلیل انگیزه زندگی را از دست داد و خودکشی کرد زیرا هیچ راه نجات و خروجی از تاریخ نیافت جز از راه مرگ. نگاه تاریخی به زندگی و انسان در نزد اکثر متفکران و هنرمندان و آزادی‌خواهان جهان نگاهی مأیوس‌کننده و مرگبار است و لذا مبارزه خونین که نوعی خودکشی غیرمستقیم است تبدیل به یک مکتب و مذهب مدرن شد بخصوص در عصر جدید که تاریخ، نهایت و مقصودش را آشکارتر کرده است که جز جهنم نیست.

۳۱۰- خود - تخدیری و خودکشی ناشی از بن‌بست و یأس تاریخی به‌عنوان تنها راه گریز یا خروج از اسارت آن شرافتمندانه‌تر از انواع مبارزات خونین انقلابی و چریکی و عملیات انتحاری است که دیگران را هم شریک کار خود می‌کند بی‌آنکه در این همکاری اراده و انتخابی داشته باشند. از این‌رو بسیاری از مردم به‌سرعت به نفرت و عداوت با افراد و گروه‌های انقلابی و قهار می‌روند و چه بسا با حکام جبار و دشمنان خود سازش می‌کنند تا از شر این انقلابیون راحت شوند مثل اتفاقی که پس از پیروزی انقلاب ۵۷ ایران رخ نمود و عامه مردم را به‌سوی حاکمیت جبار ملایان کشاند تا انقلابیون را قتل عام کنند. زیرا عامه مردم هیچ نگاهی به تاریخ و عاقبت سرنوشت خود ندارند زیرا در عادات و غرایز روزمره خود غرق هستند و فنای در احوال جانوری خویشند و از هر چیزی قبری می‌سازند تا در آن گم و گور شوند. اگر متفکران و روشنفکران عصر جدید که جمله تاریخ‌گرا هستند این هنر عامیانه زیستن را بلد بودند که در لحظات و اشیاء مدفون شوند میل به تخدیر و خودکشی و انقلاب نمی‌یافتند. ولی آخرا زمان، عرصه رویداد انتهای تاریخ و بن‌بست مرگبار آن است و بندرت کسی می‌تواند از آن روی برگرداند. امروزه دیگر حتی عامه مردم هم به سختی می‌توانند در قبر لحظات و اشیاء پناه برند و در آن گم و گور شوند.

۳۱۱- فقط دو گروه قادرند که با دو روش متفاوت از شر تاریخ بگریزند: امییون عامی که در اشیاء و غرایز خود گم می‌شوند و عارفان که در احوال خود فنا می‌گردند. و این راز نزدیکی عارفان و امییون است و متفکران تاریخ‌گرا از این هر دو گروه بیزارند و آنها را جاهل و خرافی و متوهم می‌خوانند.

۳۱۲- آخرا زمان هر دورانی همان آخرت زمین آن دوران است که در این قیامت‌ها برخی همچون اصحاب کهف به خوابی عمیق و طولانی فرو می‌روند برخی خود را تخدیر می‌کنند و برخی برای ممانعت از وقوع آخرا زمان دست به شورش و انقلاب و جنگ می‌زنند و خودشان را به‌همراه مردم به کشتن می‌دهند. و برخی هم در احوال روحانی خود فنا می‌شوند. و عامه مردمان در اشیاء گم و گور شده و مسخ می‌گردند که در حیات بعدی آشکار می‌شود.

۳۱۳- «هر که دیدار پروردگار را بخواهد حتماً دیدارش می‌کند.» قرآن- این آیه از قرآن علناً ناممکن‌ترین خواسته بشر را ممکن می‌نماید و این امر در زندگی خود من محقق شده است. بنده هر چه که در زندگیم اراده کرده و بر آن اصرار ورزیده و استقامت کرده‌ام رخ نموده است. این امر را در زندگی بسیاری از نزدیک شاهد بوده‌ام حتی در کافرترین آدمیان! منتهی کافران این حقیقت را انکار می‌کنند و این خود از علائم برجسته کفرشان است زیرا کفر عین انکار حقایق است. این همان خلاقیت اراده ذهنی و خیال خلاق در انسان است. یعنی آدمی در هر شرایطی که زندگی می‌کند همانست که اراده کرده است هر چند که نتایج و عواقب خواسته‌هایش را بر نمی‌تابد و عذاب‌هایش را طلب نکرده است.

۳۱۴- آدمی صاحب اختیار هیچ چیزی از خود و زندگیش نیست الا خواستن‌ها و نخواستن‌هایش! و مابقی معلول این اراده است تا بداند که آنچه را که خواسته چیست. تا نهایتاً ذات اراده خود را بشناسد تا یقین کند که بایستی چه بخواهد که در آن عذاب و ذلت و هلاکتی نباشد و رحمت جاودانه و حیات ابدی و خلاقی داشته باشد و آن خداخواهی است و بس!

۳۱۵- هر چه غیر خدا بخواهیم شرّ است و دربی به‌سوی دوزخ و زنجیری در اسارت شیطان! زیرا غیر خدا، وجودی ندارد الا وهمی آتشین است که تجربه نابودی را برای بشر به ارمغان می‌آورد. غیر خدا خواستن یعنی طلب نابودی حتی اگر کل دنیا باشد!

۳۱۶- امروزه مسلمین جهان و بخصوص شیعیان، هزینه ناهمی خود از امام و امامت و انسان کامل و قائم را می‌پردازند که اشد این هزینه‌ها در کشور ما روی نموده و کل ارکان جامعه را به فساد کشانده و عقل و ایمان را تباه کرده است و نهایتاً اصل اعتقادشان را از بین برده است یعنی اعتقاد به امام زمان و ایمان به خدا که امری واحد است در آسمان و زمین! زیرا امام، تجلی خدا از بشر است!

۳۱۷- شناخت خدا در بشر در سلسله مراتب خلافت اسماء و صفات الهی، هسته مرکزی حکمت امامیه و عرفان اسلامی است. و این شناختی فقهی و شرعی و رفتاری نیست بلکه شناختی روحانی و عرفانی و شهودی است. شناخت صوری و شرعی امام و انسان کامل همان شاهراه رسوخ شیطان در بشر است و قلمرو ظهور دجال به اسم امام و ناجی!

۳۱۸- به زبان ساده، امام دنیاپرستان همان دجال است و امام حق‌پرستان هم انسان کامل است. هر که وعده به دنیا می‌دهد دجال است همچون خمینی! خمینی در مرحله نخست وعده به دنیا داد و چون به قدرت رسید و همه پیروانش را به بند کشید و جاسوس و آدمکش نمود وعده به بهشت اخروی نمود که آن هم آخرت دنیوی و دنیای اخروی است.

۳۱۹- باید درک کرد که دموکراسی‌ها هم نمادی از گرایش مردم آخرالزمان به ظهور انسان کامل و ناجی موعود است که در انتخابات برگزیده می‌شود و از آنجا که همه وعده‌هایش مادی است ماهیتی دجالی و فریبکارانه دارد و مردم همواره از

انتخاب خود پشیمان شده و احساس فریب خوردگی دارند ولی بندرت از دجال پرستی توبه می کنند. دموکراسی، دجالیت مهدی موعود است. همان طور که تکنولوژیزم که اساس دموکراسی است همان دجالیت بهشت موعود است.

۳۲۰- امروزه مردم جهان هر لحظه مورد هجوم یک بلا و مصیبتی جهان شمول قرار دارند از ویروس ایدز و کرونا تا آتش سوزی جنگل ها و زلزله ها و سونامی ها، تروریسم، ناامنی اینترنتی و جاسوسی و دزدی در فضای مجازی، جنگ های منطقه ای، تورم و بحران های اقتصادی و ناامنی و خیانت در قلمرو خانواده ها و انواع امراض نو به نو به همراه مفاسد محیط زیست و آلودگی های مرگبار آب و هوا و...! یعنی انواع عذاب ها از زمین و آسمان و از نفوس مردمان و ماهیت حکومت ها و فجایع تکنولوژیکی بشر مدرن را از همه سو بمباران کرده است. این یعنی چه؟ آیا هیچ متفکری مجموعه این فجایع و بحران ها را به عنوان یک کل واحد مد نظر قرار می دهد تا معنایش را فهم کند و راه خروجی از آن نشان دهد؟ جز ما کسی چنین نظر و راه نجاتی عرضه نکرده است.

۳۲۱- آنکه می فهمد یا فهمانده می شود یا فهم خود را در زندگیش جاری می سازد و یا مجبور به انکار فهم خود می شود، در حالت اول به سوی حق حیات رهنمون می شود و نهایتاً به لقای خود می رسد. و در حالت دوم دچار واژگونی عقل و نفس ناطقه می شود و به سوی خصم حیات انسان در حرکت است که نهایتاً به لقای این خصم یعنی شیطان نائل می آید و از پیروان او می گردد و از هستی انسانی ساقط می شود. بشر مدرن اکثراً در وضعیت واژگونسالاری قرار گرفته است که همه فجایع بشری و طبیعی و اقتصادی و سیاسی و اخلاقی، حاصل این واژگونسالاری است یعنی نتیجه منطقی و طبیعی این خودفریبی است تا شاید از این راه توبه کند.

۳۲۲- نظام ولایت فقیه، بزرگترین دشمن دین و اسلام و تشیع و اخلاق و فرهنگ و عقل و عزت و استقلال و آزادی مردم ایران و جهان است. و لذا همه افراد و حکومت های کافر و فاسد به طور پنهان و آشکار از این رژیم حمایت کرده اند که حکومت های غربی و عربی در رأس این حمایت قرار داشته اند. این حکومت ها هنگامی راضی به براندازی این رژیم می شوند که رسالت ضد دینی و ضد انسانی این رژیم را به تمام و کمال انجام یافته بدانند همان طور که حمایت از خمینی در انقلاب ۵۷ به همین نیت بود که در استراتژی کمیسیون سه جانبه در سال ۱۹۷۳ بنا شده بود یعنی حمایت از انقلابات اسلامی در جهان اسلام به قصد براندازی اسلام!

۳۲۳- وقتی خانه و زندگی فردی را غرق در زباله و کثافت دیدی یا محیط زیست مردم شهر یا ملتی را غرق در فساد و گندیدگی یافتی بدان که ایمان به خدا در دلشان نابود شده و روح زندگی مرده است و لذا حواس و هوش و ادراکشان از بین رفته و در حقیقت مرده اند و این به دلیل خیانت و ظلمی است که به خود کرده اند و از حاکمان پذیرفته اند و عقل و دین را به معامله با صاحبان قدرت گذاشته اند و این وضع مردم ایران در نظام ولایت فقیه است همانطور شهرهائی که عمدتاً در سیطره احکام ملایان شیعه است کثیف ترین و فاسدترین شهرها هستند مثل نجف و قم و مشهد! با اینکه مهمترین عمده ترین بخش رساله های علمیه مراجع شیعه، فصل طهارت است ولی در عمل از وجود آنها و پیروانشان جز نجاست



صادر نمی‌شود. این بدان دلیل است که کل هویت این ملایان و رساله‌هایشان بر دروغ و نفاق و اصل توریه (واژگونسالاری) است و همه امورات و احکام آنها از روی ریا و مصلحت است.

۳۲۴- امام مبین، امام بین‌المعانی و بین‌المذاهب و بین‌الامور و بین‌الملل است. و این راز مبین بودن امام است مبین یعنی آنکه در بین امور واقع شده است همان‌طور که علم بیان هم که مختص اوست بیان حقایق بینایی است و بین امور به معنای ورای امور است که حقوق همه امور را شامل می‌شود و از این‌روست که ظهور امام باعث برپایی نفس واحده و حق واحده و دین واحده است که همه نفوس و حقوق و ادیان را در برمی‌گیرد. و این آن معنائی از وجود امام است که در نزد شیعیان به کلی مغفول واقع شده است و لذا امام را رهبر و ناجی فرقه و قوم خودشان می‌دانند که از سائر اقوام مذاهب بشری انتقام می‌ستانند و شیعیان فرقه‌ای را به حکومت جهانی می‌رساند که این عین نژادپرستی در لباس دین و امامت است که اشد کفر و شقاوت را پدید آورده است. این اصل سوءتفاهم شیعه درباره اصل امامت است.

۳۲۵- امام که همان حق مبین است حق همه ارتباطات بشری است. ارتباط بین افراد، گروه‌ها، مذاهب، ملل، باورها و نهایتاً حق رابطه بین مردم و جهان طبیعت و حق رابطه بین مردم و خداوند عالمیان است زیرا انسان جز رابطه‌اش با خلق عالم نیست که آیات خدا هستند. و هر کسی مخلوق این رابطه است که حق این رابطه هم کسی جز امام مبین نیست که خلیفه خدا در عالم ارض است. و هر که حق این رابطه را ادا کند خلق جدیدش را انسانی ساخته است که کمالش امام مبین یا انسان کامل است. این همان قلمرو اختیار و انتخاب بشر در سرنوشت جدید خویشتن است که موجب عروج یا سقوطش در عالم است که نور شود یا خاک!

۳۲۶- از میان همه روابط بشر با عالم و عالمیان، رابطه‌اش با نفس خودش از وجه معرفت سریع‌ترین راه رسیدن به حق همه روابط او یعنی امام مبین یا حق‌المبین است همان‌طور که خلق همه عالم حاصل رابطه خداوند با خودش می‌باشد زیرا او جهان را از نزد خودش آفریده است و خود هر بشری از ذات پروردگار است. پس رویارویی انسان با خودش عین رابطه خداوند با خویش است و اینست که شناخت خداوند جز از راه معرفت نفس ممکن نیست.

۳۲۷- به همین دلیل امام مبین را هو نامند زیرا ظهور ذات رابطه است نه من است و نه تو! و لذا کسانی به او ملحق می‌شوند و امامی می‌گردند که هوئی باشند نه منی و توئی! و اینان در خلق جدید انسان وارد می‌شوند که سلطانش امام مبین است. این خالقیت امام است. امام، خالق خلق جدید است در ارتباط بین انسان و خداوند!

۳۲۸- قرآن کریم می‌فرماید هر چیزی بر شکل و جمال خودش عمل می‌کند. یعنی صورت بیرونی هر چیزی مظهر ربوبیت آن چیز است که به آن چیز امر به هر فعلی را می‌نماید. این حق در آدمی هر چندان آشکارتر است در وجود انسان کامل به تمام و کمالش مظهر تجلی رب است و لذا دین محمد (ص)، دین جمال‌پرستی امام است. پس آن امامی که برای مأمومش وسیله و واسطه حق باشد یک بت است و آن مأموم هم مشرک است زیرا منطق مشرکان در قرآن همین است که

بت‌ها را وسائل تقرب الی الله می‌دانند در حالی که امام حق وسیله نیست مظهر حق است و لذا بین امام و حق هیچ ثنویت نیست. ولی متأسفانه امامت در نزد اکثر شیعیان یک وسیله است و لذا اکثر شیعه دچار اشد شرک و فساد هستند و انواع ناکامی و بطالت و عذاب! چرا که خداوند فرموده که مشرکان را عذاب می‌کند.

۳۲۹- همین‌طور است کسی که عبادات و مناسک و شعائر را هم اسباب تقرب الی الله می‌داند مشرک است و از اشکال عبادی، بت‌هایی برای خود می‌آفریند و مثلاً جانماز و مهر و الفاظ را می‌پرستد یا مراسم حج را! و خداوند مشرکین را نجس خوانده است و لذا شاهدهیم که همه این مشرکان دارای انواع وسواس‌ها هستند که از علائم احساس نجسی در نفس ایشان برای خودشان است.

۳۳۰- اگر عبادات اسباب و ابزار تقرب الی الله نیستند پس چیستند؟ عبادات عین پرستش و عشق و تقرب الی الله هستند نه وسایل و اسبابش! و لذا خداوند فقط مؤمنان را امر به اقامه صلوٰه کرده است که قلوبشان خانه خداست و مقربین درگاه او شده‌اند و اینست که نمازهای غیرمؤمنان را طرد و لعن نموده است و بر آنان فریاد و واویلا کشیده است. و لذا عبادت برای مؤمنان، وظیفه و تکلیف نیست بلکه نیاز است از سر شوق و طلب و جذبه! و این اخلاص در دین است آن دینی که خداوند می‌فرماید: هیچ سختی در دینش قرار نداده است. و رسول خدا نیز تصریح نموده که: «من برای دین پاک و آسان مبعوث شده‌ام.» دین آسان همان دین خالص و صراط مستقیم است که مذهب امامیه می‌باشد که مذهب عشق و ارادت به انسان کامل الهی است.

۳۳۱- رسول اکرم می‌فرماید که خداوند فقط نمازی را می‌پذیرد که حامل عقل باشد. یعنی نمازی که در وجود اهلش مولد نور عقل باشد. نمازی که الفاظ و آیاتش برای اهلش مفهوم باشد و دارای حقایقی قابل درک و دریافت باشد یعنی بداند که بسم الله الرحمن الرحیم یعنی چه. اهدنالصراط المستقیم یعنی چه؟ صراط الذین انعمت علیهم یعنی چه و یوم الدین یعنی چه و الی آخر! و جز کسی که در ایمان و ارادت به انسان کاملی زیست می‌کند معانی این الفاظ را نمی‌داند.

۳۳۲- صلوٰه، کانون دریافت عقل الهی است یعنی نورالله! و لذا اهل صلوٰه حقیقی از اهالی کشف و شهود تجلیات حق در جهان است زیرا چشمش به نور حق بینا شده است و مابقی مصداق فویل للمصلین هستند که از جماعت تکذیب‌کنندگان دین خدا در لباس احکام شرع می‌باشند آن‌طور که در سوره ماعون آمده است. بنابراین کسانی که منکر لقاءالله و رؤیت تجلیات حق در جهان هستند منکر حق و عقل صلوٰه هستند و خصم صلوٰه محمدی! همان‌طور که رسول خدا، نماز را نور چشم خود نامیده است یعنی همان نوری که تحت الشعاع آن تجلیات پروردگارش را دیدار کرده است در معراجش. بنابراین همه منکران لقاءالله و دشمنان عرفان شهودی را بایستی منکران و دشمنان نماز دانست و نمازشان عبادت ابلیس است و خود از شیاطین! یعنی کسانی که اهل نمازند ولی منکر لقاءالله! زیرا لقاءالله، آن نور عقل الهی در نماز است که سرچشمه زمینی آن انسان کامل و امام مبین می‌باشد.

۳۳۳- هر شیء، هر مکان و شرایط و عصری دارای هفت بطن زمینی و ظلمانی و هفت بطن آسمانی و نوری است که هر انسانی از وجوه هفت طبقه نفس خود در این هفت بطن زمین و آسمانی اشیاء و اعصار حضور دارد و در یکایک این بطون زیست می کند و این همان حقایق جهان های موازی از منظر قرآن و حکمت امامیه است. و انسان اهل صلوة که دارای نور عقل الهی در نماز است و در جستجوی لقای وجه رب می باشد از بطون ظلمانی عالم اشیاء و اعصار خارج شده و بر بطون نورانی آن وارد می شود: «اوست که با ملائک بر شما صلوة می کند تا شما را از قلمرو ظلمات خارج کرده و به عالم نور وارد نماید!» قرآن - و سرچشمه کسب این نور عقل صلوة هم وجود انسان کامل و امام مبین است که روح الله و نورالله و بقیة الله نامیده می شود.

۳۳۴- هر انسانی کمابیش در خواب و خیال و رؤیاهای خود صورت ها و ماهیت های از حضورش را در این بطون هفتگانه زمین و آسمان مشاهده می کند که این بزرگترین حجت عینی بر وجود جهان های موازی و حضور انسان در آن واحد در این جهان ها می باشد: «اوست که هفت آسمان و نیز هفت زمین به مانند آن آفریده و امرش را بین آنها نازل می کند تا بدانید که او به هر امری تواناست.» قرآن - و آنکه در بین این زمین و آسمان های هفتگانه مقیم است که امر خدا را از هر بابت و درباره هر کسی دریافت کرده و جاری می سازد امام مبین است. امام مبین یعنی امامی که در بین ها واقع شده است در فاصله بین زمین و آسمان، بهشت و دوزخ و نور و ظلمت! تا به اذن الهی هر که را خواهد از قلمرو ظلمت و دوزخ به سوی بهشت و روشنائی برد و یا بالعکس!

۳۳۵- پس هر انسانی هفت حضور زمینی و هفت حضور آسمانی دارد در آن واحد. ولی انسان صاحب نورالعقل محمدی در همه این حضورات چهارده گانه اش در زمین و آسمان با امام آن بطن از جهان محشور و همراه است: «او با شماست در هر کجا که باشید!» قرآن - و این راز چهارده معصوم است که مای الهی در زمین و آسمان هستند.

۳۳۶- پس هر کسی در آن واحد چهارده حضور و کالبد نوری و ناری و روحانی و ظلمانی در چهارده بطن زمین و آسمان دارد که هر بطنی از آن دارای امامی است که انسان های حامل نورالعقل محمدی این امامان را درک می کنند و به همراه آنها در این طبقات عالم سیر و سلوک دارند و هفت طبقه بهشت و دوزخ و برزخ را طی طریق می نمایند و نهایتاً به سوی آسمان اعلی العلیین عروج می نمایند. هفت تن از این معصومین، امامان نزول هستند و هفت تن دیگر هم امامان عروجند که مؤمنین را همراهی و هدایت می کنند در نزول و عروج روح از آسمان به زمین و از زمین به سوی آسمان! «براستی که انسان را در مقام اعلاء آفریدیم و سپس او را در درک اسفل السافلین ساقط نمودیم باشد که بازگردد.» قرآن -

۳۳۷- و اما در حیات خاکی، انسان فقط مسئول حضور کالبد خاکی و دنیوی خویش است و از این مصدر و عرش وجود است که سائر موجودیت و حضورش در هفت زمین و هفت آسمان تدبیر و مدیریت می تواند کرد اگر از مؤمنین و عقلاء و متقین و مصلین محمدی باشد. امر به ذکر و به یاد آوردن در قرآن کریم که محور همه قرآن است اساساً معطوف به یادآوری این حضورات چهارده گانه در زمین و آسمانهاست. و این کشف و یاد اکنونیت خویشتن است. این حقیقت در

روایتی از رسول اکرم از زبان ابن عباس درباره تفسیر آخرین آیه از سوره طلاق آمده است که همان آیه هفت زمین و آسمان است که ذکرش رفت. در ضمن ابن عباس به نقل از رسول اکرم می‌گوید که اگر تفسیر این آیه را به تمام و کمال بگویم مرا به جرم کفر و الحاد سنگسار می‌کنید.

۳۳۸- انسان کامل کسی است که بتواند حضور خود را در هفت زمین و آسمان به نور چهارده معصوم کشف و درک و رؤیت نماید و جهانی گردد. انسان جهانی در حکمت امامیه چنین انسانی است که در جای جای این هستی لامتناهی حضور و دخالت دارد و بلکه به خلق جدیدی می‌آفریند به اذن الهی! همان طور که امام صادق در رساله الهفت خطاب به مفضل می‌فرماید که انسان کامل انسان آزاد و حرّ است که از بند مکان و زمان آزاد است و کل کائنات در تسخیر اراده اویند و بلکه خداوند مرید اراده اوست. و این رحمت مطلقه خدا در حق انسان است که او را نه تنها کمتر از خود نمی‌خواهد بلکه برتر از خود می‌نشانند و این معنای خلیفه است.

۳۳۹- باید درک کرد که کالبد خاکی بشر بر زمین، سنگ زیربنای درک اسفل السافلین زمین است که کل هفت طبقه زمین بر آن استوار است و بلکه هفت آسمان نیز بر زمین بنا شده است و زمین زیربنای کائنات است و لذا چون آخرین انسان کامل و امام مبین کشته شود و عروج کند زمین همه اهالی خود را می‌بلعد و آسمان هم بر زمین فرومی‌پاشد که این عین آیه قرآن و ده‌ها روایت از رسول خدا و ائمه هدی می‌باشد. چرا که انسان کامل، خلیفه خدا و بقیه‌الله و نورالله در زمین است و خداوند بواسطه او آسمانها را برپا نگه داشته است.

۳۴۰- از این‌روست که حیات خاکی ما بر زمین است که سرنوشت حضور و حیات ما را در همه جهان‌های مادون و ماوراء رقم می‌زند و این از قداست و عظمت خاک و انسان خاکی است. و از این‌روست که تقوا و جهاد آدمی در عالم خاک این قدر ارزشمند و سرنوشت‌ساز می‌باشد و خداوند متقین را خلیفه در جهان هستی می‌سازد زیرا انتخاب حریت و تقوا و پاکی و عزّت و توحید در اشد غل و زنجیرها و ظلمت‌های حیات زمینی است که مقام انسان را در نزد خدا این قدر بالا می‌برد تا آنجا که خداوند او را بر خود برتر می‌دارد و جانشین خود می‌سازد و این هدف خدا از آفرینش عالم و آدمیان است. هر چند که خدا از طریق نور امامانش در همه جا با مؤمنین و متقین خود همراه است.

۳۴۱- تن آدمی یک زندان هفت طبقه از هزاران غل و زنجیر ظلمانی و آتشین است از غل و زنجیرهای ژنتیکی و هورمونی و سلولی که غرق در غرایز و نیازهای حیوانی و نباتی و جمادی و جنی و شیطانی است یعنی هفت طبقه دوزخ است. ولی دل آدمی درب هفت طبقه آسمان است که با کلید فکر و ذکر و تعقل گشوده می‌شود. یعنی هفت طبقه زمین و آسمان همه در خود انسان فشرده حاضر است و لذا انسان را عالم اصغر گویند و جهان هستی را هم انسان اکبر! و این دو ظاهر و باطن یکدیگرند که راه ارتباط و اتصالشان که در بین آنهاست به نور و یاری امام مبین گشوده می‌گردد و انسان را جهانی می‌سازد و جهان را هم انسانی! این واقعه بر من در رؤیائی مشهود گشت و من کل کائنات را هیکل خود یافتم آنگاه که امام زمان دست مرا در دستش گرفت. و من دیدم که کل کرات و کهکشان‌ها ذرات تشکیل دهنده کالبد من

هستند. این امام مبین یعنی حاکم بین زمین و آسمان بود که زمین وجود مرا به آسمانم متصل و یگانه نمود. امام، بین‌ها را از بین می‌برد و او خود حق این بین است یعنی حق المبین! و لذا بدون رعایت حقش، آدمی به حق خود در جهان نمی‌رسد. اندکی پس از این رؤیا، روح ام‌الکتاب از جانب امام پنجم و ششم بر دل من نازل شد و اینک حدود پنج سال است که در حال تألیف آن هستم. در این کتاب، من بر ام‌وجود و امامت جانم اشراف و عرفان و یقین یافتن و دانستنم که هویت الهی و امامت آخرالزمانی یافته‌ام همان‌طور که در نخستین ایام واقعه نزول روح القدس در سال ۱۳۷۴ در دازگاره شاهد نزول هو بر جانم بودم در عین بیداری و هوشیاری! و هو، ذات امامت الهی است که: شهدالله انّه لاله الاهو! روحی که بر من نازل شد مرا به حیات الهی ملحق نمود و هوئی که نازل شد مرا به ذات هستی خداوند واصل کرد: روح حیات و هوئی ذات! از این وقایع به بعد ماهیت ژنتیکی-تاریخی-نژادی-نفسانی-اجتماعی-اقتصادی-سیاسی از من رخت بربست و من به صورت و سیرت به کلی دگر شدم که این خلق جدید برای من تا به امروز به طول انجامیده تا به معرفت و یقین درآید که چه بر من گذشته است و چه بوده و چه شده‌ام از بابت آن روحانیت و هویت و حیات و هستی جدیدی که یافته‌ام دارای چه رسالت و معنا و حقایقی است. و قلم من در مرحله نخست پاسخگوی این مسائل برای خود من بوده است.

۳۴۲- حاکمیت نظام ولایت فقیه بر ملت ایران باعث برپائی قیامت این مردم است که تا غایتش باید ادامه یابد. تا ملت ایران از مکر و نفاق خود در ایمان و اعتقاداتش توبه نکند از شر این نظام رها نخواهد شد الا اینکه به نظامی ظالم‌تر خواهد رسید.

۳۴۳- امروزه ملت فلسطین پس از حدود هفتاد سال مبارزه انقلابی برعلیه دولت غاصب اسرائیل به جایی رسیده که تک و تنها و منزوی در جهان عرب با طرح معامله قرن آمریکا روبروست که باقیمانده سرزمین فلسطینی را هم با اندک پولی بخرد و به اسرائیل واگذار نماید. انقلاب فلسطینی که حدود نیم قرن مأمّن همه انقلابیون جهان بوده و اکثریت ملل و دول روی زمین مدافع آن بوده‌اند امروزه انقلابی ورشکسته و از درون تکه‌پاره و در جهان منزوی و مطرود مانده است. از این سرنوشت غم‌انگیز چه می‌آموزیم؟ «خداوند سرنوشت هیچ قومی را تغییر نمی‌دهد مگر اینکه خودشان را تغییر دهند!» قرآن- کسی که خانه‌اش را می‌فروشد تا با پولش عیش کند عاقبتی مشابه فلسطینی‌ها دارد. طرح معامله قرن آقای ترامپ ظهور باطن مردم فلسطین است. وقتی یک ملت چهارمیلیونی که مواجه با اشغال کشورش بواسطه متجاوزین است نتواند به یک وحدت سازمانی و عقیدتی در مقابل دشمن متجاوز برسد و تبدیل به چندین سازمان متعارض و بلکه متخاصم شود که به ترور اعضای یکدیگر هم می‌پردازد که گروهی مزدور آمریکاست و گروهی مزدور سعودی و گروهی دیگر مزدور ایران و گروهی مزدور روسیه و گروهی مزدور مصر و گروهی مزدور لیبی و عراق و... شده است چگونه ملتی است؟ آیا اصلاً درد اشغال‌شدگی و اسارت و ذلت زیرا تیغ بیگانگان دارد؟ آیا اصلاً درد وطن و ناموس و شرف دارد؟ آیا اصلاً درد دین و اعتقاد دارد؟ اگر یکی از این دردها را می‌داشت این‌طور متفرق و تار و مار و دچار نفاق و عدالت درونی نمی‌بود. آنچه که بر سر فلسطینی‌ها آمده است حق آنهاست. جدای ظلمی که صهیونیست‌ها مرتکب

می‌شوند که از بابتش یک خواب راحت ندارند و احساس عزت و امنیت آنها بیشتر از فلسطینی‌ها نیست. مشابه چنین ذلت و عذابی بر سر مردم ایران نیز آمده است که بواسطه اشغالگران دیگری محاصره شده و به گروگان گرفته شده‌اند بواسطه ملایان عرب و عباسی که قصد تشکیل حکومت جهانی دارند همان‌طور که اسرائیلی‌ها در سودای سلطه بر جهان هستند. قومی که ذره‌ای ایمان به خدا داشته باشد دارای غیرت و فطرت و عزت و شرف است و بر سر مقابر انبیای الهی در خاکش به تجارت و خودفروشی نمی‌پردازد. در حقیقت دو تا از کافرترین و نژادپرست‌ترین اقوام بشری یعنی اعراب و اسرائیلی‌ها برای اثبات شقاوت خود بر سر تصاحب بیت‌المقدس و مقابر انبیای الهی به جان یکدیگر افتاده‌اند. مؤمنین حقیقی هرگز قبر انبیاء و اولیاء را پرستش نمی‌کنند. این از اشد شرک و نفاق است که جمهوری اسلامی و اسرائیل در رأسش قرار دارند.

۳۴۴- در حقیقت نژادپرستی و پرستش سنت و آئین آباء و اجدادی همان پیروی از کفر و ظلم خویشتن در ادوار پیشین است و گریز از پیشروی به سوی توبه و قیامت آخرالزمان! این عین معنای ارتجاع به‌عنوان سرچشمه همه ضلالت‌ها و ظلم‌ها و جهالت‌هاست.

۳۴۵- آنکه می‌خواهد همواره راه و رسم و عادات گذشته‌اش را تکرار کند چه گذشته عمر دنیوی و آگاهش را از دوره کودکی و نوجوانی و تقلید از خاندان و چه گذشته ادوار پیشین زندگیش را که آن را سنت پدران و تاریخ خود می‌خواند. این هر دو سنت کفر و جهالت و تکرار و عبث و کهنه‌پرستی و مبارزه با رشد و تعالی و خلق جدید و توبه و اصلاح و انقلاب در خویشتن است. یعنی انکار قیامت و رویارویی با خداوند!

۳۴۶- چرا خداوند می‌فرماید که اگر اعمال و تقصیرات خود را به گردن والدین خود بیندازید از شما پذیرفته نمی‌شود! «سوگند به پدری که می‌زاید.» قرآن - یعنی هرکسی خودش را می‌زاید هم از دوره قبل و هم برای دوره بعد از این حیات فعلی! یعنی هرکسی جز از خودش ارث نمی‌برد و هرکسی مولود حیات قبلی خویش و والد حیات بعدی خویش است. اینست راز معاد و راز مسئولیت تمام و کمال هر کسی در حیات و هستی! یعنی هیچ‌کس مولود غیرخودش نیست و معلول والدین خود نیست همان‌طور که شاهدیم فرزندان عموماً برخلاف راه و روش والدین خود زندگی می‌کنند و اکثر باورهای آنها را منکرند و به راه خود می‌روند. نسبت افراد یک خانواده نسبتی عاریه‌ای و بی‌بنیاد است و مسئولیت آنها نسبت به یکدیگر از جنس هم‌نوع بشر است همچون سائر مردمان و نه بیشتر الا اینکه تعاملات بیشتری دارند. و لذا خداوند فقط مؤمنین را برادران راستین خوانده است و پیامبر اکرم می‌فرماید: «ای علی من و تو پدر و مادر مؤمنان هستیم!» و لذا طبق قول امام صادق<sup>(ع)</sup>، مسئولیت مؤمنان نسبت به یکدیگر بسیار عمیق‌تر از مسئولیتشان نسبت به خانواده است و لذا می‌فرماید که مؤمنان از یکدیگر در حیات دنیا و آخرت ارث می‌برند و در مال دنیا مشاع هستند و تفکیک اموال برای آنها امری حرام است. و این آشکارا اساس لغو مالکیت خصوصی و سوسیالیسم اقتصادی است که مختص روابط مؤمنان و جامعه ایمانی و امام زمانی است و نه جوامع مسلمین و اسلام تاریخی! و این سوء تفاهمی است که اکثر سوسیالیست‌های مسلمان دچارش بوده‌اند و پنداشتند که لغو مالکیت خصوصی و نظام سوسیالیستی برای عامه

مسلمین است و لذا از منظر این بدفهمی دچار انحرافات عظیم در اعتقادات خود شده و برخی تبدیل به مستبدین بزرگی گشتند. همان طور که بسیاری از متفکران اسلامی، مستضعفین را مترادف فقراء و کارگران محض دانستند و از این بدفهمی فجایی عظیم به بار آوردند مثل مجاهدین خلق و خمینی و پیروانش!

۳۴۷- همواره آنچه که اهل ایمان را دچار شرک و نفاق ساخته اراده به پیروزی و ریاست دنیوی در دین و ایمان بوده است. عاقبت حیات دنیوی همه انبیاء و اولیای الهی ناکامی و شکست بوده است و فقط در رجعت آخرالزمانی در ظهور قائم است که مؤمنان به پیروزی در دنیا نائل می آیند که عمر آن هم بسیار کوتاه است. دنیا، ظرف ناکامی و تباهی و مرگ و فناست و تا اهل ایمان به این حق تسلیم و راضی نشوند توان حفظ ایمان خود را ندارند.

۳۴۸- رسول اکرم (ص) پیش بینی کرده که دورانی فرا می رسد که غیرمسلمانان در اسلام از مسلمانان سبقت می جویند و وای بر مسلمانان در چنین روزی! این سخن رسول اکرم بیانگر این حقیقت است که اولاً از راه عقل و فطرت و معرفت نیز می توان به اسلام و حقوق و علوم اسلامی رسید. و ثانیاً اسلام فطری و عقلی قدرتمندتر از اسلام موروثی و شرعی است و بر آن فائق می آید و آن را از بین می برد و این همان واقعه آخرالزمان است که حقیقت از مغرب طلوع می کند. آیا این اسلامی که غیرمسلمانان بواسطه اش بر مسلمانان (اعراب) سبقت گرفته اند چیست: از بین رفتن تبعیض و سلطه نژادی و جنسی و طبقاتی و مذهبی و زبانی. آزادی انتخاب راه و روش زندگی، مذهب و تابعیت و نظام سیاسی، عدالت اقتصادی و رفاه عمومی و سوسیالیزم معیشتی، عقلانیت و تفکر خودبنیاد، صداقت اندیشه و گفتار و رفتار، آزادی عقیده و بیان و امثالهم. هر چند که به لحاظ عملی تا تحقق این ارزش ها و آرمان ها راه بسیاری است ولی لاقلاً به لحاظ اعتقادی به آن معترفند در حالی که مسلمانان موروثی و عربی با اکثر این حقوق در عداوت و انکارند و بلکه با آن می جنگند که داعش و طالبان و نظام ولایت فقیه از مشهورترین مسلمانان ضد اسلام هستند.

۳۴۹- ما معتقدیم که لیبرالیزم، سوسیالیزم، دموکراسی و حقوق بشر در اکثر مبانی خود به لحاظ نظری همان حقوق فطری و اسلامی هستند هر چند که در عرصه عمل و تحقق دچار انحراف و بلکه واژگونی شده اند زیرا جوامع بشری هنوز استحقاق درک و دریافتش را نیافته است چرا که دچار شرک و نفاق است و از تقوای لازم جهت تحقق این حقوق برخوردار نیست. چرا که همه حقوق اجتماعی بشر جهت تحقق نیازمند تقوای آحاد بشر است.

۳۵۰- تقوای پایدار و فطری جز بر معرفت وحدت وجودی ممکن نیست زیرا تا باور نکنی که هر خلقی از مخلوقات عالم همچون خود تو مظهری از فطرت و حضور و ظهور حق در عالم است نمی توانی از خودپرستی رها شوی و غیرپذیر باشی و دیگران را هم خویش خود بیایی و کل جهان هستی را به مثابه حضور و ظهور حق بشناسی و مراتب وجود را هم مراتب تقوا و از خودگذشتگی و محبت بدانی نه مراتب سلطه و ریاست!

۳۵۱- شرع عین عقل است و عقل جز به شرع حکم نمی‌کند. این معنا از زبان قرآن و روایات بسیاری از رسولان و ائمه‌هدی قابل درک است. پس آن شرعی که ضد عقل است شرع نیست بلکه عادات و رسوم نژادی و موروثی و بی‌روح است و نیز آن عقلی که خلاف شرع است عقل نیست بلکه فن است و فرمول‌های فنی!

۳۵۲- ایمان و اتصال به حق امری فطری و موجود و حاضر در دل هر انسانی است که یا از طریق ذهن و عقلش آن را تصدیق نموده و بر آن وارد می‌شود (صلوة) و با آن یکی می‌گردد و یا به انکار و تکذیبش می‌پردازد یعنی به فطرت و دلش کافر می‌گردد. در حقیقت مؤمن کسی است که به ایمان فطریش روی نموده و برای تقرب الی الله در دلش جهاد می‌کند و فاصله بین ذهن و دل را تدریجاً از میان برمی‌دارد و یا به آن کفر می‌ورزد. و این دو نوع انتخاب است در قبال حضور خدا در دل! آنانکه به ایمان قلبی خود ایمان می‌آورند به‌سوی یگانگی و صلح با خود و خدای خود می‌روند و آنانکه به ایمان خود کافر می‌شوند دچار نفاق و شقاق بین ذهن و دل گشته و در این خلاء و نفاق سقوط می‌کنند. این انتخابی است که هیچ ربطی به جهان بیرون و شرایط مکان و زمان و وراثت و تاریخ و جامعه و حکومت و خانواده ندارد و هیچ جبری در این انتخاب نیست. ولی آنکه به ایمان دلش پشت می‌کند از خود گریزان شده و به قدرت‌های مادی در جهان بیرون پناه می‌برد تا به او امنیت بخشند و در این پناه‌جوئی دچار انواع جبرها و تباهی‌ها و ستم‌ها می‌شود و دل خود را به کلی گم می‌کند و گم می‌شود و اینست واقعه ضلالت!

۳۵۳- و کسی که به ایمان فطریش روی نموده و در جهتش جهاد می‌کند تدریجاً امام مبین و انسان کامل را در جهان بیرون نیز می‌یابد که اسوه کمال این یگانگی ذهن و دل است. و امام مبین کسی است که ذهنش بیانگر فطرت الهی و زبان دل است. آنکه ذهنش، زبان دلش شد و کلامش کلام الله گردید انسان کامل است و موحد که صراط مستقیم را که راه بین ذهن و دل است طی نموده و خود بر صراط در انتظار سالکان و مؤمنان است تا راهشان نماید. این صراط در جان آدمی همان راه بین حق و خلق است از عرش اعلی تا درک اسفل السافین! این صراط صغیر و آن صراط کبیر است. پس فاصله بین ذهن و دل آدمی کوتاه‌ترین فاصله طی طریق از ازل تا ابد است از آسمان هفتم تا طبقه هفتم زمین! آن صراط آفاق و این صراط انفس است. تا بدانی که انسان عصاره و جمال کل هستی لامتناهی است و اینکه چرا خداوند، انسان را جانشین خود ساخته است.

۳۵۴- از میان همه مؤمنان، احرارند که بر صراط مستقیم در حرکت هستند. یعنی کسانی که جز بندگی حق هر قید و بندی را از تن و دل و جان خود پاره می‌کنند و اینانند آزادیخواهان حقیقی که خداوند حتی بند بندگی و عبادت و عبودیت را هم از آنها برمی‌دارد و آنها را مختص به عرفان وحدت وجودی نموده و نشانه‌های این وحدت و احدیت وجود را در باطن و جهان بیرون به آنها می‌نمایاند تا ببینند که جز حق در دو عالم نیست. و بدین گونه هر آنچه که در زمین و آسمان‌هاست تحت امر این احرار درمی‌آیند و خداوند نیز خود مرید آنها می‌شود. این اجر آزادیخواهی مطلق است اجر کسی که برای ماده و معنای وجودش از غیر خدا هیچ نمی‌خواهد و آنگاه کل خلق را مرید خود می‌یابد که حریتش را ستایش می‌کنند. اینست انسان کامل! و من در همه عمرم بدین سان زیسته‌ام. این راه و رسم زندگی کسی است که به خدا ایمان



دارد و نیز یقین دارد که او ارحم الراحمین است و بنده اش را جز بر عزّت و کرم و رحمت و عظمت و کبریائی خود نیافریده و نخواسته است. اگر ایمان به خدا موجب عزّت و رحمت و کرامت و عظمت و کبریائی مؤمن نباشد ایمان نیست و امر مشتبّه است و چه بسا ایمان به شیطان است که دشمن انسان است. کسی که چنین ایمانی به خدا داشته باشد حرّ است از بند عالم و آدمیان و اجنه و شیاطین! جز این هیچ آزادی دیگری برای انسان در جهان وجود ندارد. پس انسان آزاد کسی است که خداوند را مظهر آزادی مطلق و آزادی بخش مطلق انسان می داند و انسان را نه تنها کمتر از خود نمی خواهد که برتر از خود می خواهد تا او را خلیفه خود سازد. اگر این برتری انسان نسبت به خداوند امری حقیقی نمی بود امر خلافت هم یک موضوع جعلی و تعارفی و ریائی می بود و خداوند مبرای از دروغ و ریا و جعلیات است. از آنجا که خداوند زنده جاوید است و در قدرتش به مرور زمان هیچ نقصانی پدید نمی آید پس خداوند به این دلیل انسان را جانشین خود می سازد که استحقاقش را داشته باشد و او را برتر از خود بداند. ولی آیا براستی دلیل و حق برتری انسان کامل نسبت به خداوند در نزد خداوند چیست؟ اینست که انسان از عدم آفریده شده است و از عدم خود به وجود حق رسیده است در حالی که خداوند دارای وجود ازلی-ابدی است و همیشه وجود داشته است. انسان هرگز خدا نمی شود که این شرک است و شرک امر محال است. انسان مظهر خدا در درک اسفل السافلین می شود یعنی ظهور وجود از عدم! و اینست راز برتری انسان کامل نسبت به خداوند خالق خود! و اینست هدف خدا از آفرینش جهان هستی! اگر مقصود خدا از آفرینش انسان این می بود که او را عین خود سازد هدفی باطل می بود یکی به دلیل شرک و دیگری به دلیل تکرار! و در کار خدا تکرار نیست زیرا تکرار عبث و باطل است. پس قصد خدا این بوده که موجودی برتر از خود بیافریند! این را به همه عارفان مشرک و ملایان منافق و کافران احمق بگوئید! زیرا عارفی که می خواهد خدا شود مشرک است و ملائی که الهیت انسان را انکار می کند منافق است زیرا او هم می خواهد خدا شود ولی این اراده را پنهان می دارد. و اما آنانکه وجود خدا را منکرند احمق هستند زیرا متوجه نیستند که شبانه روز تلاش می کنند که خدا باشند نه بنده!

۳۵۵- اراده به قدرت که اراده ای فطری و الهی در بشر است اگر براستی فهم شود عین حق الهی بشر است و آن دو مرحله دارد که مرحله نخست آن آزادی از اسارت مکان و زمان و ماده است و مرحله دومش قدرت آفرینش جدید است. ولی احمقان و کافران آزادی را نه در رهائی از اسارت ماده و مکان و زمان بلکه در تملک هر چه بیشترش می دانند و قدرت آفرینش جدید را هم در تخریب و نابودسازی خلق قدیم می پندارند که این دو واژگونسالاری و واژگون پنداری است که حاصل نهائی آن در آزادی همانا مملوک شدن و مسخ در مکان و ماده است و حاصل نهائی آن در آفرینش جدید هم تکنولوژی ویران سازی تن و جان و جهان است که منجر به بروز دوزخ می شود: مسخ در دوزخ!

۳۵۶- ولی در نزد مؤمنان و متقین و موحدین، آزادی و آفرینش نو که دو مرحله از تحقق اراده به قدرت می باشد به قدرت قلم الهی ممکن می شود. آزادی حاصل خواندن خویشتن است و خلق جدید هم حاصل بیان کردن خویش! و این دو مرحله از تألیف قلم در اهلش می باشد. پس نوشتن در اصلش برای خویشتن و فهم و تبیین خویش است. قلمی که برای دیگران می نویسد قلمی قلابی و ریاکار و مکار است همچون ملائی که فقط مردمان را دعوت به دین و تقوا می کند و خود

را بی‌نیاز از آن می‌داند. قلم اصیل و صادق آنست که در هر کلمه و جمله و مقاله‌ای حقیقتی بدیع و بی‌سابقه را به روی نویسنده‌اش می‌نمایاند و کشف‌کننده درب‌های عالم غیب است: «بخوان به اسم پروردگارت که آفرید انسان را از عشق و تعلیم نمودش آنچه را که نمی‌دانست به قدرت قلم!» سوره علق - این نخستین کلامی است که به رسول اکرم وحی می‌شد که او را امر به خواندن و نوشتن می‌کند به نور عشق و دانائی!

۳۵۷- در نخستین کلام وحی شاهد بر نخستین مرحله از آزادی هستیم که حاصل خوانش وجود است به قدرت اسماءالله! اقرأ باسم ربك! زیرا جز به نور اسماءالله نمی‌توان اسرار و حقایق وجود خویش را خواند چرا که جهان هستی ظهور صفات و اسمای الهی است در مراتب تجلی که کامل‌ترین آن در انسان است که استحقاق مقام جانشینی خدا را داراست. و لذا خودخوانی و خودشناسی عین خداخوانی و خداشناسی در خویشستن است. و اما نور اسماءالله در دل و جان آدمی چگونه حاصل می‌شود؟ تحت الشعاع نزول روح که اسماءالله را در جان آدمی زنده می‌کند و نزول هو که موجب تجلی نور کلمه‌الله است. و با این خوانش است که حیات و هستی آدمی به روح و ذات الهی ملحق می‌شود و از اسارت ماده و مکان و زمان می‌رهد. خداوند در خلقت قدیم همه اسماء و کلماتش را در فطرت انسان نهاده است که در گذار زمان دچار نسیان شده است و لذا در هر عصری روح و هوی الهی به یکی از عارفان الهی نازل می‌شود که از همین کانون بر قلوب سائر مؤمنان و سالکان سیر الی الله القاء می‌شود. بدون این روح، ذکر تبدیل به ورد می‌شود و صلوة هم تبدیل به الفاظی مسخ‌کننده که قلمرو نجوای شیطان است.

۳۵۸- ظهور دجال مقدمه‌ای واجب بر ظهور قائم است و آن قیامت و ظهور ابلیس در لباس دین است که همه مشرکان و منافقان و ریاکاران و دین‌بازان و دین‌فروشان را رسوا و هلاک می‌کند و آنگاه کفر آشکار و دین خالص رو در روی یکدیگر رخ می‌نمایند یعنی شیطان و امام! و آنگاه شیطان به دست امام کشته می‌شود. شیطانی که دشمن انسان است و امامی که مظهر انسان است.

۳۵۹- سرنوشت هر کسی یا به نور محبت رقم می‌خورد که حاصل اطاعت او از کسی است که او را برای سعادت خود آن فرد دوست می‌دارد و در غیر طاعت دچار سرنوشت شقاوت‌باری می‌شود در اطاعت از دشمنان خویش. این قاعده ولایت وجود حق بر خلق است در میان خلائق!

۳۶۰- اطاعت هر کسی از خودش جز در امور غرایز جانوری نمی‌تواند باشد. اطاعت در امور سرنوشت‌ساز انسانی همواره از غیر است که این غیر یا دوست دوست یا دشمن تو! اطاعت از دشمن جزای اطاعت نکردن از دوست است و این عین عدالت است.

۳۶۱- انسانی که در عشق به حقیقت زندگی دائماً در تفکر و جست‌وجوست و به وجود حق مطلق که جهان هستی را اداره می‌کند و می‌آفریند ایمان دارد زندگانی حیرت‌آور و مملو از کرامات و اعمال و ظهورات متافیزیکی دارد در درون و برون از

خودش که گاه ناباوران هم آن را درک می‌کنند. در واقع انسان حق جو، خود مظهري از همان حقی است که آن را جستجو می‌کند. آن حقی را که او در جهان جستجو می‌کند دیگران در وجود خود او آشکارا می‌بینند به درجات شعورشان! آدمی خود همانست که در جستجوی می‌باشد. هر کسی خود مظهر باورهای خویش است.

۳۶۲- اگر همه جوامع بشری از هر حیث غرق در آزادی و عدالت و رفاه و سلامت و عزت و امنیت شوند و همه آرزوهایشان تحقق یابد تازه یک بهشت کاملاً مادی و حیوانی برپا شده که از هر بشری یک دیو می‌سازد این بشری که تا به امروز دیده‌ایم! و اگر پنداریم که پلیدی‌ها و ذلت و دیو صفتی بشر حاصل فقدان آزادی و رفاه و امنیت کافی است پس بایستی حقیقت وجود انبیاء و اولیاء و عرفا را انکار کنیم زیرا آنها عمدتاً در اشد اسارت و فقر و ناامنی زیسته‌اند. همان‌طور که اکثر به اصطلاح متفکران و روشنفکران عصر ما به چنین انکاری رسیده‌اند. ما در همه جا شاهدیم که عامه افراد و جوامع بشری حداقل آزادی و عدالت و امنیت را هم بر نمی‌یابند و از آن فقط در خدمت شرارت و ستم بهره می‌برند. پس مشکل آدمی فقدان آزادی و عدالت و امنیت و رفاه نیست بلکه فقدان معنای و حق طلبی اش درباره حیات و هستی خویش است.

۳۶۳- پس باید اعتراف کنیم که حتی آزادی خواهی و مساوات طلبی و رفاه طلبی هم آرمانی احمقانه و کافرانه و صرفاً مادی است و عاقبت بخیر نیست زیرا حق معنوی و روحی بشر و الهیتش را در زندگی نادیده گرفته است. این آرمانی بس قشری و جاهلانه است. تجربه تاریخ جدید جهان حجتی بر درستی این ادعاست زیرا لیبرالیزم و سوسیالیزم و کاپیتالیسم و تکنولوژیسم جمعاً نتوانستند ذره‌ای بشر را خوشبخت‌تر و باشعورتر و صالح‌تر نمایند و بلکه نتیجه وارونه بوده است و فقط بر میزان جنون و شقاوت و جنایت و ذلت و بیماری‌ها و ناامنی‌ها افزوده است و بشر مدرن هزاران بار دریوزه‌تر و عاجزتر از هر عصری زندگی می‌کند و تنها فرقی ادعاها و غرور کاذب اوست که او را وحشی‌تر نموده است.

۳۶۴- اراده به آزادی و استقلال و عزت و رشد و سعادت و امنیت و... اراده‌ای ذاتی و ازلی در آحاد بشری بوده است که در اعصار کهن جز در طریق سیر و سلوک روحانی و تعالی معنوی در انگشت شماری از انسان‌ها تحقق یافته است که آن هم انبیاء و اولیاء و عرفای بزرگ در تاریخ اقوام بشری بوده‌اند به همراه انگشت شماری از پیروان خود. ولی این اراده در عصر جدید تبدیل به اراده‌ای عمومی گشته و به صورت انقلابات رخ نموده است که آن هم جز به قدرت و ماهیت صنعت و تکنولوژی مدرن و رسانه‌های عمومی نبوده است به حمایت صنعت چاپ و مطبوعات و آموزش و پرورش مدرن و سپس رادیو و تلویزیون و ماهواره و اینترنت و امثالهم. پس این اراده کهن در عصر جدید فقط و فقط برخاسته از انقلابات صنعتی بوده و ماهیتی تکنولوژیکی داشته است یعنی برخاسته از تکنولوژی و به حمایت تکنولوژی و برای حاکمیت تکنولوژیکی بوده است و لذا در این انقلابات فقط تکنولوژی به حکومت رسیده و صاحبان جهانی آن بر ملل سلطه یافته‌اند که حاصلش اسارتی عمیق‌تر و جهانی‌تر و ظلمی نافذتر و مرموزتر و بردگی فنی و علمی تا اعماق تن و جان و روان و اراده مردمان جهان بوده است و از همین جا شاهد پیدایش انقلابات ضد انقلاب بوده‌ایم. از این‌روست که این نوع آزادی خواهی و سعادت طلبی که تماماً مادی و صنعتی بوده در نقطه مقابل راه و رسم انبیاء و عرفا قرار گرفته که روشی

روحانی و معنوی و غیرمادی بوده است. و لذا انقلاباتی که شعارهای به ظاهر معنوی و دینی داشته‌اند (مثل انقلاب ۵۷ ایران) دچار اشد تضاد و نفاق درونی شده‌اند زیرا ماهیتی مادی و صنعتی دارند ولی شعارهایشان کاملاً روحانی و معنوی است. عملشان مادی و صنعتی ولی حرفشان و آرمان‌هایشان روحانی و دینی است. و این نفاق در کشور ما به اشدش خودنمایی کرده است. انقلابات عصر جدید ثابت کرد که تلاش‌های مادی و صنعتی و علمی-فنی و اقتصادی مطلقاً قادر به رهایی و عزّت و رشد بشر نیست و بلکه او را به نهایت ذلت و اسارت می‌کشد و دوزخ آخرالزمانش را برپا می‌کند که دوزخی تماماً علمی-فنی-اقتصادی است. پس همه انقلابات عصر جدید انقلاب صنعتی هستند که کارگاه ظهور دوزخ آخرالزمان می‌باشند. از این‌رو همه استبدادها و مظالم عصر جدید ماهیتاً صنعتی و تکنولوژیکی هستند همان‌طور همه مفاسد و عذاب‌ها و امراض و ناامنی‌های عصر جدید هم صنعتی هستند همان‌طور که همه انقلابات هم این‌گونه‌اند. همان‌طور که همه انگیزه‌های آزادی‌خواهی در عصر جدید هم القای تکنولوژی‌های مدرن بخصوص تکنولوژی ارتباطات است. همان‌طور که استبداد و استعمار هم در عصر جدید پدیده‌هایی تماماً صنعتی هستند. همان‌طور که همه روش‌های انقلابی هم این‌گونه‌اند. و اما حاصل نهائی کار جز استبداد و استعمار و ذلّت و عذاب‌های پیچیده‌تر نبود که همگی تکنولوژیکی هستند. بهشتی که جهنم از آب درآمد. و این قیامت باطن اقوام، مذاهب و مکاتب گوناگون بشری است که در انقلابات رخ نموده است. و منجی‌ای که دجال از آب درآمد! و لذا امروزه مسئله اساسی و صادقانه و خردمندانه اینست که آیا بشر مدرن از طریق تکنولوژی امکان رهایی و سعادت دارد؟ اگر ندارد پس راه نجات چیست؟ و مجموعه آثار ما پاسخ به این مسئله است.

۳۶۵- امروزه در سراسر جهان شاهد برپائی قیامت و ظهور باطن آحاد بشری و گروه‌ها و فرهنگ‌ها و حکومت‌ها و مذاهب و مکاتب عالم هستیم. فقط با درک و باور واقعه قیامت آخرالزمان است که قادر به فهم حقیقت جهان مدرن و پدیده‌هایش می‌باشیم: «قیامت آن روزی است که باطن اسرار آحاد بشری آشکار می‌شود سعادت‌مند کسی است که هر آنچه را که می‌بیند تصدیق نموده و از کفرش توبه کرده و به خدا پناه برد و بدبخت کسی است که آن را انکار نموده و به‌سوی دیگران فرافکنی می‌کند. و اگر بگوئید که تقصیر اعمال ما بر عهده والدین و فامیل و دوستان و رهبران ماست از شما پذیرفته نمی‌شود.» قرآن کریم-

۳۶۶- کل دین و اسلام و قرآن از برای تقوا و جهت هدایت و رستگاری متقین بنا شده است. و اما آیا تقوا چیست و متقین کیستند؟ در قرآن کریم در همان نخستین آیات سوره بقره، این معنا تماماً تعریف شده است: «این کتابی است که در آن هیچ شکی نیست و هدایتی برای متقین است یعنی آنانکه به غیب ایمان دارند و به‌سوی صلوٰه می‌کنند (یعنی بر عالم غیب ورود می‌کنند) و از هر آنچه که به آنان داده شده می‌گذرند. آنانکه بر آنچه که به تو نازل شده (از عالم غیب) ایمان دارند و هر آنچه که قبلاً نازل شده است و به آخرت یقین دارند. اینان بر هدایتی از جانب پروردگارشان هستند و رستگاراند!» همه این علائم تقوا رویکردی غیبی و باطن‌گرایانه و اخروی دارد و از امور مادی هم می‌گذرند پس انسان متقی موجودی باطن‌پرست و متافیزیکی و روحانی است و از مادیت زندگی هم تماماً انفاق می‌کند و هدفش از زندگی

آخرت و ماورای طبیعت است و برای همه امور دنیوی معنائی غیبی قائل است. اینان کسانی هستند که قرآن کریم موجب هدایت آنهاست و به سوی خداوند راه می‌پیمایند تا دیدار با او!

۳۶۷- پس اهل قرآن، اهل هدایت و اهل تقوا همانا سالکان سیر الی‌الله و شکافندگان و کاشفان وادی غیب و اسرار باطن وجود خویشتن هستند و این تعریف عرفان و عرفاست. و این تعریف قرآن از اهل تقوا و هدایت است که کتاب خدا آنها را هدایت می‌کند و قرآنی هستند. همین جماعت هستند که خداوند در کتابش می‌فرماید که خودش آنها را تعلیم می‌دهد و مقیم جنات نعیم می‌باشند. و همه مراتب معنوی و روحانی و عرفانی همانا مراتب تقوا و باطن‌گرایی و مکاشفات متافیزیکی است. و امام متقین هم خود امام مبین است که در کل وجودش در تقیه به سر می‌برد و از چشم ظاهرپرستان غایب است و فقط متقین وجودش را درمی‌یابند.

۳۶۸- مقولاتی تحت عنوان انقلاب فرهنگی، تهاجم فرهنگی، نفوذ و شبیخون فرهنگی که در رأس سیاستهای نظام ولایت فقیه و رهبرانش قرار داشته است که بواسطه آن به نابودی دگراندیشی و روشنفکری و هر نوع فکر و مذهب و مکتب دیگری پرداخته و سانسور و قلع و قمع و اعدام نسل جوان را تقدیس کردند اعترافی است بر بی‌ایمانی و بی‌هویتی و بی‌فکری و فقدان معنویت در خود این رهبران و پیروانشان که به آسانی تحت تأثیر هر فکر و مکتب دیگری قرار می‌گیرند. این اعتراف خمینی در رابطه با مذاکره نمایندگان مجاهدین با ایشان در دهه پنجاه دال بر این حقیقت است. او علناً اعتراف کرد که: آنها به قدری بر قرآن و نهج البلاغه احاطه داشتند که من آخوند کم آوردم و به ایشان شک کردم...!! این احساس حقارت معنوی خمینی در قبال چند تا جوان که در حکم نوه‌های او بودند بیانگر کل فلسفه خفقان و سرکوب و استبداد او و پیروان بی‌دین و بی‌شعور اوست که در قلمرو معنویت و اندیشه و دین کسی بهتر از خودشان را تحمل نمی‌کردند. این بخل که عین کفر آنها بود و جامعه ایران را تبدیل به حمام خون کرد. این بارزترین شاخصه دجالیت خمینی و خامنه‌ای است که آنها را به عنوان رهبران حماقت و شقاوت و کفر معرفی می‌کند.

۳۶۹- اصلاً اصطلاح انقلاب فرهنگی آشکارا حامل بار شقاوت و استبداد و حماقت است زیرا فرهنگ چیزی قابل زیر و رو کردن و جابجا نمودن آنی و ضرب‌العجلی و فیزیکی نیست بلکه یک جریان معنوی و روحی است که تدریجاً با از میان رفتن استبداد و ظلم پویا و شکوفا می‌گردد. حال آنکه خمینی روندی وارونه را در پیش گرفت و با استبداد و سرکوب و اعدام قصد توسعه فکر خودش را داشت که فکری شیطانی و ظلمانی و شقاوت‌بار بود. کسی که برای دفاع و توسعه فکر و باورهای خودش در جامعه دست به سرکوب و خفقان و شکنجه و اعدام می‌زند خود فاقد هر فکر و باور روحانی و شریفی است و موجودی میان تهی و پوک و ظلمانی است که می‌ترسد تحت تأثیر افکار دیگران قرار گیرد و دگرگون شود و لذا سائر افکار را نابود می‌کند تا حماقت خود را حفظ کند. خمینی یک شیطان در صورت بشر و در لباس دین و اسلام بود و لذا او را دجال می‌نامیم. دجال یک فحش نیست یک حقیقت شیطانی است.

۳۷۰- شعار خمینی جهت سرکوب سائر اندیشه‌ها همانا ناب‌گرایی و مبارزه با ناخالصی و التقاط بود و این همان شعار ازلی ابلیس جهت تکفیر آدم<sup>(ع)</sup> بود که خود را خالص و ناب می‌دانست و آدم را لجن و ناخالص می‌خواند و لذا خود را برتر از آدم پنداشت و به دشمنی با او برخاست با شعار خداپرستی خالصانه و بدون حضور آدم<sup>(ع)</sup>! حال آنکه خداوند به ابلیس امر کرد که: برای من آدم را سجده کن! و ابلیس گفت که: من فقط خود تو را سجده می‌کنم! در حالی که حضرت آدم محل تجلی خداوند بود و سجده بر خدا جز از طریق سجده بر آدم ممکن نبود. و لذا انکار آدم عین انکار خدا بود. و این عین عملکرد خمینی در انقلاب است.

۳۷۱- فرق کفر و ایمان، فرق پرستش خدای معدوم و خدای موجود است. و ابلیس باعث و بانی پرستش خدای معدوم است و خدای معدوم یک ایده است همچون ایده عدم که امکان وجود ندارد. و لذا ابلیس و پیروانش عدم‌پرستان و مفسدین و ویرانگران و تباہکاران و خصم تجلی خدا از انسان هستند. و خمینی نماینده ابلیس در عصر ماست و پیروانش! و لذا همه نابودگران آدمیان و قاتلان و مفسدین هستند که تحت عنوان خدای ناب و اسلام ناب عمل می‌کنند که این خدای ناب همان نفس آنهاست: «مشرکان خدای را جز در گمان خود نمی‌پرستند و این پیروی از نفس است.» قرآن- یعنی اسلام ناب بیان خودپرستی و استبداد مطلق است: ولایت مطلقه! سلطان ناب‌پرستی‌ها، ابلیس است چه ناب‌پرستی دینی و الهی یا ناب‌پرستی قومی و نژادی یا ناب‌پرستی مکتبی و ایدئولوژیکی و اخلاقی! زیرا انسان ناب نیست و معجونی از روح و تن و نور و لجن و تقوا و فسق است و خدا هم قرار است از انسان تجلی کند. دین خالص در قرآن نیز دین تجلی خدا از انسان است یعنی تجلی نور از لجن! و انسان مخلص در قرآن که همان انسان کامل و محل ظهور اراده حق است مظهر رحمت مطلقه او بر مردمان است در حالی که ابلیس و دجال، مظهر قهر و غضب خدا بر مردمان است بر مردمانی که پرستنده ایده خدا هستند که خدائی غیرانسانی است و ضدانسان و ضدتجلی و ضدوجود خدا! این خدا همان ابلیس است.

۳۷۲- همان‌طور که خدای هر کسی می‌تواند ابلیس وی باشد امام زمان و منجی موعودش هم می‌تواند یک شیطان و دجال باشد که جهان‌خوار و مستبد و فریبکار و نابودگر است همان‌طور که امام زمان بسیاری از شیعیان و بخصوص حاکمان جمهوری اسلامی ایران چنین است. ایده امام زمان همچون ایده خدا یک ایده ظلمانی و شیطانی است. خدا و امام حقیقی در لحظه به لحظه زندگی اهلش حضور دارد و درک و شهود می‌شود یعنی یک ایده موهوم و نفسانی نیست.

۳۷۳- امام زمان، جهان‌بخش و جان‌بخش و مظهر رحمت مطلقه از برای مؤمنان خویش است ولی دجال که ناجی کافران منافق است جهانگیر و مستبد و آدم‌خوار و مظهر شقاوت و نابودگر است همچون خمینی و خامنه‌ای و ابوبکر بغدادی و امثالهم!

۳۷۴- آیا براستی کلمات، مفاهیم و ارزش‌ها در کجا و بواسطه چه کسانی تعریف و توصیف و تبیین شده‌اند. به عبارت دیگر زبان بشری در چه کارگاهی تولید شده و می‌شوند. این اساسی‌ترین مسئله فرهنگ و تمدن و مذهب و قضاوت و

احساس و اندیشه و منطق بشر است که متأسفانه بسیار به ندرت کسی حتی بر روی این اهمیت تأکید کرده و آن را تبدیل به مسئله کرده است که در عصر جدید کسی چون ویتگنشتاین به این اهمیت پی برد ولی پاسخ ماندگار و محکمی عرضه نکرد.

۳۷۵- عناصر تشکیل دهنده اندیشه جز کلمات نیستند. ذهن با گردهماوری کلمات مبادرت به تولید مفاهیم و ارزش‌ها می‌کند. حتی احساسات قلبی ما هم مولود کلمات و مفاهیم ناشی از کلمات هستند تحت تأثیر اندیشه خود ما و یا اندیشه و کلامی که از دیگران می‌شنویم یا می‌خوانیم. رفتار و کردار و اعمال ما هم طبعاً مولود اندیشه و احساسات ماست که خود مولود کلمات هستند. پس همه ظهور و بروز مادی و معنوی بشری مخلوق کلمات هستند و بشریت ظهور کلمه است. ولی آیا این کلمات از کجا آمده و تعریف شده‌اند: از آسمان، از زمین، از ذات انسان، از روابط بشری، از شرایط طبیعی زیست بشری و یا در جریان تجربه تاریخی بشر از حیات و هستی و ...؟ پس براستی که کلمات، اسرارآمیزترین پدیده در ساختار حیات و هستی و تمدن و فرهنگ و معنویت و علوم و فنون بشری هستند.

۳۷۶- این را به یقین می‌دانیم که نخستین کلمات و متون مکتوب و منقول از کتب آسمانی و روایات دینی آمده‌اند و تعریف شده‌اند. یعنی سرمنشأ همه کلمات، کلمه خدا (الله) است و از وجود او به‌سوی بشر آمده‌اند: در ازل جز خدا هیچ نبود و او یک کلمه بود!

۳۷۷- پس واضح است که در ارتباط مستقیم با خدا و اسمای او است که می‌توانیم به ذات حقیقی کلمات و معانی اصلی آنها راه یابیم چرا که امروزه همه دعواها و جنگ‌ها بین آحاد و گروه‌ها و مذاهب و فرهنگ‌ها بر سر معانی کلمات است. همه اختلافات حاصل اختلاف معانی کلمات است و پیروان معانی گوناگون از کلماتی واحد! معلم کلمات خود خداست که به پیامبرانش نخستین کلماتش را تعلیم نموده و آنها هم به مردمان القاء کرده‌اند. و از طریق علم تأویل می‌توان به حقیقت ذاتی کلمات و مفاهیم راه برد. و تأویل گر کامل کسی است که مظهر کلمه الله باشد و از زبان اوست که هر کلمه‌ای دارای معنای حقیقی خویش است یعنی معنای الهی! و معنای ال لا هی هر کلمه‌ای معنای بود نبودی آن کلمه است. یعنی هر کلمه‌ای در آن واحد حامل دو معنای کاملاً متضاد بود و نبودی است. به‌طور مثال رحمت برای مؤمنین سراسر عزت و راحتی و لطف و تعالی و قدرت روح است ولی برای کافران سراسر ذلت و شقاوت و زشتی و تباهی و انحطاط اراده است. همه واژه‌ها این گونه‌اند مثل دین، عقل، تمدن، رشد و غیره!

۳۷۸- در آخرالزمان همه متقین به درجه تقوایشان مشمول نزول وحی الهی هستند یعنی هر آنچه که بر همه انبیای سلف نازل شده است و لذا در سرآغاز سوره بقره درباره متقین می‌فرماید که به همه آنچه که بر همه انبیای سلف نازل شده ایمان دارند! چگونه ایمان دارند الا از طریق آنچه که از طریق ارواح طیبه پیامبران بر قلوب متقین نازل می‌شود و آن را در خود می‌خوانند و تصدیق می‌کنند و می‌دانند که از کجا نازل می‌شود. آیا این آیه از قرآن جز این چگونه قابل درک و تصدیق است جز از طریق نزول وحی نبوی! این متقین همان کسانی هستند که رسول اکرم درباره‌شان فرموده که در

آخرازمان مؤمنان پدید می‌آیند که مقامشان در نزد خدا از انبیای سلف برتر است. زیرا حامل وحی همه آنها هستند بی‌آنکه نبی باشند. اینان همان عارفان واصل هستند که دارای علم کتاب می‌باشند که علمی برتر از قرآن و تورات و انجیل است و بنیاد همه آنهاست و ام‌الکتاب است که کتب آسمانی که بر هر یک از پیامبران نازل شده به‌مثابه فصلی از این کتاب است.

۳۷۹- قرآن کریم انسان را در خلش موجودی کافر و ظالم و جاهل معرفی کرده است و لذا بارها می‌فرماید که: کشته باد انسان که چقدر کافر است! و لذا علی<sup>(ع)</sup> می‌فرماید که کامل نیست انسان مگر اینکه خود را ناقص می‌داند. پس ایمان یعنی آگاهی بر کفر خویش و عقل یعنی آگاهی بر جهل خویش و عدل یعنی آگاهی بر ظلم خویش و...! و موجود نیست الا آنکه بر عدم خویش آگاه شده است. پس این دیالکتیک همان منطق دین و کمال و انسانیت است. و ذات این دیالکتیک خود-آگاهی باطنی است و نه خبری و اطلاعاتی بلکه عرفانی! و لذا دیالکتیک منطق عرفان و عرفا و اهالی وحدت وجود و مکاشفه باطنی است و اینست که خصمی بزرگتر از ظاهرپرستان و متشرعین ضد معرفت ندارد و نیز پرستندگان منطق علیت و ارسطوپرستان!

۳۸۰- علیت، منطق شرک و مشرکان است. زیرا وقتی که چیزی را معلول چیز دیگری می‌دانی پس علت را مترادف خدا و خالق قرار داده‌ای! و دیالکتیک منطق توحید وحدت وجودی و خداپرستی خالصانه است.

۳۸۱- عصر مدرن به لحاظی عصر سرایت‌های جهانی است بخصوص در قلمرو امراض و مفاصد و مظالم و فریب! امروزه در هر دهه‌ای یک مرض مسری در جهان رخ می‌نماید و کل بشریت را با مرگ علیتی روبرو می‌کند و لذا تمامیت کفر یا ایمان آحاد بشری به محک می‌خورد و آشکار می‌شود و این خود موضوعی از برپائی قیامت آخرازمان است: قیامت ایدزی، سارسی، کرونائی، ابولاری و غیره! که آیا مرگ و زندگی دردست خداست یا ویروس و واکسن و حاملان آن!

۳۸۲- در آخرازمان جز به تأویل همه امور و مفاهیم به کلمه الله که یگانگی بود و نبود است هیچ چیزی قابل فهم نیست.

۳۸۳- بستر این سرایت‌های جهانی و جهانی‌شدن همانا تکنولوژی است که تکنولوژی ارتباطات در رأس و محورش قرار دارد. آیا برآستی در این بستر جهانی‌شدن‌ها، اخلاق و معنویت و معرفت و حکمت هم به همان درجه مفاصد، اشاعه یافته و جهانی شده است؟ آری شده است ولی در خدمت مفاصد و جنون و جنایات! یعنی معرفت و عقلانیت و فضائل اخلاقی در این بستر ارتباطات، تبدیل و تحریف و تخدیر شده و مبدل به مکاتب و مذاهب ضاله گشته و به تقدیس پلیدی‌ها پرداخته است. امروزه به اسم دین و معنویت و آزادی و حقوق انسان جنایات بزرگتری صورت می‌گیرد تا به اسم دنیاپرستی و کفر! و بدین‌گونه کفر تقدیس و تطهیر می‌شود.

۳۸۴- امروزه به قدرت صنعت جهانی چاپ و انتشارات الکترونیکی همه کتب آسمانی و متون دینی و عرفانی موجود در جهان به همه زبان‌های زنده ترجمه شده و در اختیار بشریت قرار گرفته شده که اکثراً هم باسواد شده‌اند. آیا این واقعه بر



ایمان و اخلاق هدایت بشر مدرن افزوده است یا نتیجه‌ای معکوس به‌بار آورده است؟ یکی اعتراف می‌کرد که به اسلام و قرآن ایمان شدیدی داشته است ولی از زمانی که قرآن را خوانده و در آن تأمل کرده است به آن پشت نموده و از اسلام خارج شده است. این حقیقت بیانگر خودپرستی بشر مدرن و باسواد است. این فرد و میلیون‌ها همچون او قبل از خواندن قرآن هم خودپرست بوده و خودپرستی خود را لباس اسلام و قرآن پوشانده بوده‌اند ولی با خواندن قرآن، معانی آیات را مخالف باورهای خود یافته و آن را انکار نموده‌اند. پس او قبل و بعد از خواندن قرآن خودپرست بوده است و میزان حق خود او بوده است نه قرآن و کلام وحی! و لذا باور و ایمان قبلی او هم خرافی و موهوم بوده است که با خواندن قرآن بر سرش شکسته است: «اگر برای رسوائی منافقین نبود این کتاب را نازل نمی‌کردیم!» قرآن کریم-

۳۸۵- آیا براستی چند نفر بواسطه خواندن قرآن و کتب آسمانی ایمان آورده‌اند؟ حتی یک نفر هم در تاریخ بدین واسطه ایمان نیاورده است چه از طریق خواندن کتب کاغذی یا الکترونیکی!

۳۸۶- ذات همه انقلابات عصر جدید، تکنولوژیکی است یعنی قلمرو اراده به ظهور نفس اماره است که نفس قلدر و فرمانده و سلطه‌گر می‌باشد. یعنی این آتش تکنولوژی است که به جان بشر مدرن افتاده و او را منقلب می‌سازد تا نفس خود را آزاد از هر قید و بندی سازد و هر چه می‌خواهد بکند و تحت فرمان هیچ امری جز خود نباشد آن‌هم خود تکنولوژیکی. و لذا عملیات انقلابی هم جملگی مهندسی و تکنولوژیکی و قهار و بی‌رحم است. انقلاب، واقعه تکنولوژیکی شدن انسان مدرن است خواه ناخواه! و لذا همه انقلابات پیروز جوامع خود را دچار جهش‌های صنعتی می‌کنند و آرمانی جز این ندارند و این امر بر سائر شعارها غلبه می‌کند. و لذا رهبران انقلابات پیروزمند مظاهر اراده به قدرت هستند.

۳۸۷- ولی در جوامع کمتر صنعتی، انقلاب دچار انشقاق و دودستگی می‌شود و گروهی از انقلابیون با جریان جهش صنعتی مخالفت کرده و برعلیه آن قرار می‌گیرند زیرا آن را مخالف ارزش‌های عصر سنت و اخلاق فطری بشر می‌یابند مثل کناره‌گیری چه گوارا از رهبری انقلاب کوبا و یا رهبری پولپوت در انقلاب کامبوج که قصد برپائی یک جامعه کشاورزی داشت و شدیداً با زندگی صنعتی مخالف بود. و یا انشقاق در انقلابات آمریکای لاتین!

۳۸۸- و بیهوده نبوده که اصلاً اندیشه انقلاب برخاسته از فلسفه سوسیالیزم مارکسیستی است که ابزار تولید و تکنولوژی را موتور محرکه تاریخ و تکامل بشری می‌دانست. که از نظر ما تکنولوژی موتور محرکه جوامع به‌سوی دوزخ بوده است و نه رهایی و سعادت و تکامل روح!

۳۸۹- و بیهوده نبود که همه انقلابات پیروزمند و یک‌دست عصر جدید تبدیل به ابرقدرت‌های صنعتی و صاحبان بمب اتمی و مظاهر اراده به قدرت جهان‌خوار گشتند و مابقی انقلابات هم مرید آنها شده‌اند و بمب اتمی آرمان همه آنهاست.

۳۹۰- پس بایستی همه جریانات اخلاق‌گرا و انسان‌مدار و معنوی در انقلابات عصر جدید مصداق کامل ضد انقلاب محسوب می‌شوند زیرا ضد سلطه تکنولوژیکی هستند و چه بسا خود نیز بر این امر خودآگاهی لازم را ندارند.

۳۹۱- پس این تصویری به غایت واژگونه و گمراه‌کننده است که بخواهیم انقلابات عصر جدید را با بعثت انبیای الهی مقایسه کرده و همسو بدانیم. این همان خطائی بود که در انقلاب ۵۷ ایران رخ نمود و مردم را دیوانه ساخت و کشور را دیوانه‌خانه! و رهبر این دیوانگی هم خمینی بود که عاقبت بر بطالت و جنونش آگاه شد ولی صداقت و شجاعت اعترافش را نداشت و شکست خود را به دیگران نسبت داد که اغفالش کرده بودند در حالی که او بود که مردم را اغفال کرده بود.

۳۹۲- بعثت انبیای الهی واقعه عروج روح بود ولی انقلابات عصر جدید حاصل مسخ روح در ماده است که محصولش تکنولوژی است. روح انسان چون در ماده سقوط کند تکنولوژی برمی‌خیزد که خصم و بلعنده انسان است.

۳۹۳- خمینی هم به قدرت شعور و شعارهای اسلامیش نبود که به رهبری رسید و انقلاب کرد بلکه بواسطه شعور و شعارهای مدرن و دموکراتیک و آزادی‌خواهانه غربی که اطرافیانش در نهضت آزادی به او تلقین می‌کردند به رهبری رسید و انقلاب کرد. همان اطرافیانی که به قول خودش او را اغفال کرده بودند و لذا پس از پیروزی تکفیر شدند. همان اطرافیانی که او را لباس مدرن پوشانده و رهبر انقلابش کردند تا در ایران خودشان رهبری کنند زیرا می‌دانستند که او رهبری نمی‌داند همان‌طور که ندانست و کل اتحاد مردم را قلع و قمع نمود و به جان هم انداخت و خودش در رفت و از مدرسه و مسجد توبه کرد آن‌هم توبه‌ای منافقانه و شاعرانه!

۳۹۴- مجاهدین خلق هم در جریان مبارزه انقلابی تدریجاً دریافتند که با اسلام نمی‌شود انقلاب کرد و لذا بین انقلاب و اسلام مخیر شدند. آن‌انکه صادق‌تر بودند یا از مبارزه کنار کشیدند و یا اسلام را کنار گذاشتند. و عده‌ای هم در این قلمرو انتخاب قربانی شدند. و جریان رجوی همچنان در این نفاق و شقاق باقی ماند تا سال‌ها بعد بالاخره اسلام را به جبر کنار گذاشت تا خود باقی بماند. این جریان هم از اسلام ساقط شد و هم از انقلاب! درست مثل خمینی و پیروانش! خمینی و رجوی هر دو عاقبت به مصلحت نظام رسیدند یعنی مصلحت مقام و قدرت!

۳۹۵- اسلام انقلابی و انقلاب اسلامی طبق تعریف قرآن در سوره شعراء، انقلاب ذاکرانه و عرفانی است که انقلابی بر علیه ظلم و ظلمت نفس خویشستن است. پس این انقلابی بر خلاف انقلاب سیاسی است به لحاظ محتوا و معنا! از بانیان این انقلاب عرفانی در عصر ما کسانی چون شریعتی بودند که در زندان به شاه نامه‌ای داد و او را از انقلاب ویرانگری که در راه بود هشدار نمود ولی شاه کاملاً کر شده بود.

۳۹۶- فرق تسنن و تشیع در اصل همان فرق بین تقلید از اقوال و آداب و سنت رسول یا اطاعت از او و امام حی است. اولی از راه قیاس است و دومی از راه عشق! اولی از راه ظن است و دومی از راه یقین و دل! اولی اسلام است و دومی ایمان! و این به شرطی ممکن است که شیعه دارای امام حی باشد که در ارادتش زیست کند و او را با حجت‌های الهی

بشناسد که کرامت و رحمت و عدالت و علم زمانه است. آنکه قلباً و با تمام وجود اطاعت می‌کند حتماً دارای حجت‌های عقلی و عرفانی است که در غیر این صورت اطاعتی ظلمانی و دجالی است که دارای پشتوانه مادی و دنیوی می‌باشد یعنی اطاعتی مزدورانه و مزورانه است. آنانکه این دو نوع اطاعت را یکسان می‌دانند از هر بصیرت و ادراک باطنی تهی هستند و یا خود منکر هر حقیقت می‌باشند.

۳۹۷- تقلید از راه دور بر مکر و بخل و عداوت و انکار استوار است و دارای هیچ حقیقتی نیست. و لذا همواره مقلدان باطناً خصم مرجع تقلید خویش می‌باشند.

۳۹۸- ویروس کرونا نیز دیگر از عناصر برپائی قیامت آخرالزمان و واقعه نشر و تفرید و تجربه جبری است که همه آدم‌ها را از یکدیگر فراری می‌دهد و جز خدا پناهی باقی نمی‌گذارد. این واقعه نیز برای کافران سراسر نفرت و وحشت و مرگبار و عذاب‌آور است و برای مؤمنان نعمتی است که آنها را به‌سوی خداوند فراری می‌دهد: «ای اهل ایمان به‌سوی خدا فرار کنید!» قرآن- «قیامت آن روزیست که هیچ‌کس نمی‌تواند به دیگری پناه دهد و او را شفاعت کند و جز خدا هیچ مفری نیست!» قرآن- همه امراض و بلایای مسری از عناصر برپائی چنین واقعه‌ای هستند که واقعه تنها شدن آحاد بشر است. این ویروس‌ها همه جمع‌ها و روابط بشری را منهدم می‌کند از درون خانواده‌ها تا گروه‌ها و احزاب و مجامع سیاسی و هنری و ورزشی و تفریحی و حزبی و امثالهم. حتی حکومت‌ها را از درون متلاشی می‌کند. در کشور ما این ویروس در قلب ایدئولوژیک ولایت فقیه یعنی شهر قم آغاز به انتشار نموده است و این به معنای انهدام این نظام است.

۳۹۹- تمدن مدرن و طاغوت تکنولوژی همچون لانه عنکبوت است که گاه با یک ویروس از هم دریده می‌شود و ویروسی که پرورش یافته خود این نظام در آزمایشگاه و به‌قدرت آنتی بیوتیک است.

۴۰۰- مذهب در طول تاریخ در بشر دو نوع بوده است یکی مذهب خداپرستی است که خاص انبیای الهی و اولیاء و مؤمنان اهل معرفت است و دیگری مذهب تقلید از آداب و اطوار خداپرستی که سلسله جنبان آن ابلیس است و مریدانش که ملایان و مقلدانشان می‌باشند که معروف به جانماز آب کشیدن است و مولد انواع خرافات مثل رمالی و ورد و دعانویسی و جن‌گیری و امثالهم که نهایتاً منجر به جن‌پرستی و شیطان‌پرستی می‌شود. پس مذهب ذکر داریم و مذهب ورد! مذهب ذکر مذهب عرفان نفس و به یادآوردن عرفانی و شهودی حیات و هستی غیبی و آسمانی خویشتن است. و مذهب ورد که مذهب خرافه است آن مذهبی که اسماء و دعا و آیات می‌خواند بی‌آنکه اصلاً معنایش را بداند و برایش اهمیتی داشته باشد فقط به قصد شفا و ثروت و رفع گرفتاری‌ها و خوشبختی دنیوی! مذهب تحقیق و تفکر و مذهب تقلید و سوداگری!

۴۰۱- امراض مسری بواسطه اجنه و شیاطین در میان کافران و مشرکان و منافقان سرایت می‌کند و مؤمنان حقیقی از این نوع امراض مبرا هستند همان‌طور که از وسوسه‌های اجنه و شیاطین مبرا می‌باشند. پس مرکزیت بیماری کرونا در

شهر قم نشانه بارزی از مرکزیت نظام ولایت فقیه است که مرکز حاکمیت شیاطین است که ملایان حکومتی رهبرانش می‌باشند.

۴۰۲- و مؤمن حقیقی کسی است که اهل هدایت می‌باشد و هدایت در تعریف قرآن به معنای حرکت به سوی خداوند است در طریق معرفت نفس! پس مؤمن اهل هدایت جز عارف نیست و اوست که بر خدای خود در خویشتن رسیده است پس حافظ نفس خویش و مانع ورود هر بیگانه در خویشتن است و لذا از هر بیماری مسری نیز در امان است که اجنه و شیاطین حاملانش می‌باشند.

۴۰۳- سوسیالیسم مارکسیستی نوعی اجرای جبارانه تقوا بخصوص در امور مادی و اقتصادی و مالکیت است. و اینست که اکثر قریب به اتفاق پیروان این مکتب افراد و جوامع شدیداً مذهبی بودند ولی غافل از اینکه تقوای الهی امر جبری نیست بلکه ارزش نجات‌بخش آن در اختیاری بودن آن است که فرد به اراده و ایمان خودش از داشته‌های مادی خود انفاق کند. این معنا در مذهب امامیه صد چندان حضور دارد ولی نه برای عامه مردمان بلکه امری در میان مؤمنان است که حق ندارند دارای مالکیت مادی خصوصی باشند زیرا در این مذهب، مؤمنان به مثابه برادران حقیقی هستند و زندگیشان همچون یک خانواده، مشاع است و از هم ارث می‌برند. این عدم درک اهمیت سرنوشت‌ساز اختیاری بودن تقوا و انفاق موجب پیدایش فجیع‌ترین انحرافات عقیدتی در میان مؤمنین و شیعیان بوده است. انحراف عقیدتی مجاهدین خلق یکی از مشهورترین این غفلت‌هاست و نیز انحراف عقیدتی خود خمینی و پیروان انقلابیش که انقلابیگری را جز در جباریت نمی‌دانند و دینشان هم جز قلدری و جبر و زور و ترور نیست همان‌طور که خود خامنه‌ای علناً گفت که: ما به زور هم که شده مردم را به بهشت می‌بریم! این آقا و همه ملایان امثال او اصل ذاتی دین یعنی اختیار و انتخاب را انکار می‌کنند و این دین ابلیس است.

۴۰۴- همه پدیده‌های جهان مدرن ابلیسی هستند و آنهایی که انسانی‌تر و آرمانی‌تر و الهی‌تر می‌نمایند اتفاقاً شیطانی‌ترند و مولد اشد شقاوت و پلیدی هستند همچون آزادی و دموکراسی و حکومت دینی و مساوات و رشد و بهشت‌آفرینی! و این معنای دجال و دجالیت است که شیطان در صورت منجی می‌باشد. همان‌طور که لیبرالیسم بزرگترین دشمن آزادی و اختیار بشر است و دموکراسی هم بزرگترین دشمن مردم است و تکنولوژی هم بزرگترین دشمن آسایش است و پزشکی بزرگترین دشمن سلامت است و الی آخر! مدرنیسم در همه ابعادش بزرگترین دروغ تاریخ بشر است و بزرگترین خصم روح و دل و جان آدمی! مدرنیته، قیامت و رسوائی سنت (تاریخی‌گری) است زیرا انسان و جهان مخلوق تاریخ و زمانیت نیست مخلوق الساعه خداوند است. هر که این معنا را دریابد روح همه حقایق این معارف را دریافته است، تاریخ‌پرستی و سنت‌گرایی و زمان‌باوری کارگاه هلاکت انسان است. زیرا انسان هر آن به دستان خدا آفریده می‌شود و لذا هر انسانی در طول زندگی دنیوییش به هزاران صورت و سیرت و معنا و حقیقت آفریده می‌شود. هر انسانی، هزاران معنا از وجود است. و این تاریخ‌پرستی است که همه معانی و ارواح وجود انسان را از او سلب کرده است و این عین هلاکت اوست و جمودش در بستر زمان و تاریخ‌پرستی و سنت! دشمنی ما با مدرنیسم عین دشمنی ما با سنت است. ولی حق مدرنیسم

همان حق قیامت تاریخ است که جز تباهی و جهل و جنون و فساد و کفر بشر تاریخ پرست نیست. این محور همه مکاشفات ما در قرآن و کتاب الله است که آن را به قدرت عقل یافته ایم. آنچه که انسان را از وجود الهی خویش غافل و محروم ساخته انکارش در قبال آفرینش الساعه خویشتن است در هر آن: ان الله کان...! خدا در آنات است. و آنات، مرگ و امحای تاریخی گری است. تاریخ پرستی عین ابلیس زدگی بشر است. نور عقل و علم من همانا الساعه شناسی است یعنی شناخت فوق زمانی و فوق تاریخی خود و جهان هستی! هستی زمان مند، هستی ابلیسی و وهم شیطان در انسان است و ظلمتی جز این نیست. رستگاری یعنی رهائی از اسارت زمان و تاریخ در قلمرو ادراک و هوش و حواس!

۴۰۵- کلّ شیء یعمل علی شاکله! هر چیزی بر حسب شکل و صورت خود عمل می کند. این همان مذهب اصالت جمال یعنی مذهب اصالت عشق است. و انسان عالی ترین شکل و صورت عالم وجود است و لذا همه ملائک او را سجده کرده اند یعنی بر حسب صورت انسان عمل می کنند و از انسان پیروی می نمایند تا انسانی و کامل شوند. ولی شیاطین او را انکار و دشمنی کردند و این دشمنی در اصل در قبال صورت انسان است تا او را از این صورت و شاکله ساقط کنند و دد و دیو و جماد و نباتش نمایند. پس هر که از شیاطین پیروی کند نهایتاً از صورت انسانی خود ساقط می شود و این همان مسخ است که قرآن کریم از آن سخن نموده است که کافران را که مرید شیطانند به صورت میمون و سگ و خوک و بدتر از آن در می آورد. زیرا اصل دشمنی ابلیس با صورت الهی انسان است که محل تجلی حق می باشد چون که ابلیس پرستنده خدای نادیده و غیر متجلی است. پس پیروانش را از این صورت ساقط می سازد.

۴۰۶- عشق که از جمال انسان برمی خیزد در حقیقت عشق به صورت است که کارگاه اصلی شکل و جمال می باشد و جامع کلیه حواس است و لذا عشق یعنی عشق به شنیدن و دیدن و بوئیدن و چشیدن و لمس کردن! که این حواس در دو کانون درک می شود دل و ذهن! دل این ادراک حسی پنجگانه را می یابد و ذهن هم آن را می فهمد و بیان می کند. و در مرحله بیان است که عشق قادر به آفرینش خلق جدید انسان است. عشق بایستی در دل یافته شده و در ذهن تبیین گردد و گرنه در پایین تنه و سکس محض سقوط می کند و اهلش را بنده شیطان می سازد و از همانجا به بند می کشد و حواس و هوش عشق را هم عقیم و تعطیل می کند و بدین طریق جمال آدمی هم مسخ می شود در صور مادون انسانی و غیر الهی! پس عشق هم می تواند موجب عروج و تعالی و الهیت جان باشد و هم موجب سقوط و تباهی و مسخ آن! عشقی که به قلمرو معرفت و بیان نیاید در ظلمت غرایز کور سقوط می کند. عشق جمالی یا در عقل و ذهن الهی عروج می کند و به لقاء الله می رسد و جمال الهی انسان را می بیند و یا در عورت سقوط می کند و به اسارت شیطان در می آید.

۴۰۷- انسان از طریق جمال و صورتش به جمال الهی و لقاء الله می رسد. از طریق گوش خود صدای خدا را می شنود با چشمش، صورت او را می بیند با بینی خود، خداوند را می بوید، با لبانش او را می خواند و با دستانش او را لمس می کند. و این روش الحاق به هویت الهی است. و همه اینها در دل اهلش درک شده و در ذهن و عقلش بیان می گردد و در این بیان به خلق جدید الهی آفریده می شود.

۴۰۸- هر کسی باورهای خویشان است که در جمال و رفتارش هویدا است. هر که مسری بودن برخی امراض را باور ندارد و این باور تأویل به اراده حق می‌شود که بی‌اذن او هیچ کس نه بیمار میشود نه شفا می‌یابد و نه می‌میرد، بی‌تردید به چنین امراضی دچار نمی‌شود و اگر هم بشود آن را از جانب خدا می‌داند و نه دیگران! پس اساس بیماری مسری، باورهای مسری و تبلیغاتی است. آنکه فکر و باورش از خودش است و مسری و ارثی و رسانه‌ای نیست بیماریش هم از خودش است و باورهایش! امور مسری یعنی عاریه‌ای! امراض مسری عصر ما حاصل باورهای عاریه‌ای و رسانه‌ای است. و فقط مؤمن حقیقی از این امراض مصون است زیرا از باورهای مسری مصون است. امراض مسری از راه باورهای مسری می‌آیند. آنچه که در ورای اراده و آگاهی و اختیار به آدمی سرایت می‌کند ظلمت است. انسان ظالم و ظلمانی اهل سرایت است.

۴۰۹- سرنوشت هر کسی را باورهایش می‌سازد. و این عین کلام خدا در قرآن است که ما مردمان را بواسطه علمشان می‌آفرینیم! پس هر کس به امراض مسری باور داشته باشد به آن مبتلا هم می‌شود و کسی که به آن باور نداشته باشد از آن مصون است. هر که به جبرها معتقد باشد خود نیز جابر و مجبور زندگی می‌کند و هر که جهان را صاحب خدای خالق و عادل و مهربان بداند تحت ولایت این خدا زیست می‌کند و هر که جهان را بی‌خدا بداند خود نیز سرگشته و بی‌اراده زیست می‌کند. و هر کسی خداوند را به هر گونه برای خود تعریف کند خدا هم با او همان گونه است و این عین سخن رسول اکرم است. این عین قانون عدالت و اصالت اندیشه است. جهان هر کسی عین ظهور اندیشه و باورهای اوست. و آنکه هم دارای افکار و باورهای راسخ و محکمی نیست دارای جهانی پریشان و بی‌قاعده و نامعقول است و خود او نیز نامعقول زیست می‌کند. این مصداق آن کلام خدا در کتابش می‌باشد. پس از طریق اعتلای عقل و علمت، زندگی را هم اعتلاء می‌بخشی و نه فقط بواسطه تلاش‌های مذبحخانه! تمدن مدرن و صنعتی و پیروان و پرستندگانش نیز مشمول همین قاعده هستند و همه عذاب‌ها و هلاکت‌ها و امراض لاعلاج هم محصول ذاتی این تمدن می‌باشند همان‌طور که تقریباً همه امراض آن هم صنعتی و آزمایشگاهی می‌باشند: «هر مصیبتی که بر شما نازل می‌شود از خود شماست!» قرآن- ایدز و ابولا و کرونا هم از این قاعده پیروی می‌کند.

۴۱۰- اگر همین امروز هم مشکل ویروس کرونا از بین برود آنچه که در روابط آحاد مردم رخ نموده یعنی نشر و انزوا و بی‌اعتمادی باقی خواهد ماند و این جوهره تفرید و تجرید برای مؤمنان نور هدایت است و برای کافران عنصر شقاوت و انتقام و جدائی است. و این ظهور تنهائی ذاتی بشر است که آشکار شده است که عنصر قیامت آخرالزمان است.

۴۱۱- انتقاد به نظام‌های طاغوتی و دجالی در جهت اصلاح آن یا از اشد حماقت است و یا اشد شقاوت و دجالی و فساد عقلی و عملی! زیرا اصلاح این نظام‌ها جز در نابودیشان ممکن نیست. و این نوع انتقادات جز در جهت تقدیس ماهیت آن نیست و اکثر این منتقدین مورد حمایت این نظام‌ها هستند و برخی هم اصلاً مزدوران آن می‌باشند. اصلاح‌طلبان این نظام‌ها به مراتب فاسدتر و منافق‌تر از پرستندگانش هستند. آیا کسی که دروغ می‌گوید و می‌داند که دروغ می‌گوید قابل اصلاح است مگر اینکه با صدای بلند به فریبکاری‌هایش اعتراف نموده و از قدرت برکنار رود.

۴۱۲- تنها و تنها راه اصلاح ذات طاغوت و دجال و انقلابی صالحانه، خروج از تمامیت آن است به لحاظ اقتصادی، سیاسی، فرهنگی، اخلاقی، عاطفی، حقوقی، علمی و فنی و معیشتی و بهداشتی و درمانی و غیره! وقتی یک نفر اقدام به چنین خروجی نماید در حالی که در آن جامعه زیست می کند تیری بر قلب طاغوت فرود آمده است و آن را از درون متلاشی می سازد. و آن یک نفر امروزه منم که حدود بیست سال است که از دجالیت مدرن حاکم بر کشور خروج کرده ام و شاهد فروپاشی آن هستم و این فروپاشی را گزارش می کنم. این همان معنای قائمیت و قیام علیه طاغوت است.

۴۱۳- عشق جنسی حاصل سلطه خناس در توهم عاشق است یعنی جنّی که به صورت معشوقه در دل عاشق دلربائی و بازی می کند. این کل داستان عشق های جنسی است که آخرش به رسوائی و انکار عشق است آنگاه که آن جنّ از میان می رود و هر یک از طرف عشق دیگری را متهم به مکر و فریب و خیانت می کند. این حقیقت جنونی (جنّی) عشق جنسی است. و این حضور شیطان در عشق جنسی است.

۴۱۴- همدلی و صداقت قلبی و رازگوئی بین چند نفر بزرگترین واقعه زندگی هر انسانی است که گاه سرنوشت جامعه را نیز دگرگون می سازد: «چون سه نفر راز در میان نهند چهارمی اوست و با آنها در هر کجا تا قیامت خواهد بود!» قرآن کریم- این صمیمیت رازگونه موجب معیت با پروردگار و برپائی قیامت است که کل جامعه را درمی نوردد. قیامتی که امروزه جهان را فراگرفته حاصل چنین واقعه ای است که سال ها بین من و برخی از اطرافیانم در جریان بوده است و خداوند در طی این سال ها همواره با من بوده و مرا شاهد بر این قیامت قرار داده است. همه ادیان و مذاهب الهی و نبوت ها و عرفان های بزرگ برخاسته از چنین همدلی و رازگوئی بین مؤمنین بوده است که مؤمن ترین آنها را با خدای متعال هم نشین ساخته و امرش را آشکار کرده اند در جمع های سه گانه یا پنجگانه آن گونه که در سوره مجادله آمده است. و این مجامع الهی کانون های برپائی قیامت های هر عصری بوده اند.

۴۱۵- این واقعه نشان می دهد که دوستی و همدلی و رازگوئی و اعتماد بین انسان ها چه امر نادر و کیمیائی است که در عصر ما در حال نابودی می باشد که عصر قیامت آخرالزمان است در حالی که امروزه بیش از هر عصری بشر برای نجاتش محتاج این اعتماد و همدلی است.

۴۱۶- و امروزه مهمترین رازی که جهان را درنور دیده و عیان گشته، راز قیامت آخرالزمان است که می تواند عنصر جهانی این همدلی و اعتماد جامعه بشری باشد که این نیازمند حداقل ایمان و معرفت است که متأسفانه در بشر مدرن در حال نابودیست و روشنفکران و علمایش هم دائماً بر وسعت این بی ایمانی و الحاد می افزایند و از این نظر بایستی اینها را بزرگترین خائنان به بشریت دانست که این خائنان امروزه در جامه ما غوغا می کنند در هر دو جناح حاکمیت و مخالفانش!

۴۱۷- امروزه در رأس شعارهای جهانی این همدلی و رازگوئی آخرالزمانی اینست که: جز خدا هیچ پناه و شفاعت و نجاتی نیست! که همه مخالفان این شعار در جناح طاغوت و دجال قرار می‌گیرند. این شعار هرگز همچون امروز در عصر شیوع جهانی کرونا تبدیل به معنایی جهانی نشده بوده است.

۴۱۸- در نقطه مقابل جمع‌های مؤمنانه و صادقانه، تجمعات کافران و فاسقانه و شیطانی هستند که در عصر ما در سراسر جهان روز به روز در حال تکثیر و توسعه می‌باشند مثل تجمعات ورزشی، هنری، تفریحی، زیارتی، سیاسی، جنسی و هر تجمع غیر ضروری که مراکز تولید فساد و فتنه می‌باشند که این تجمعات به برکت ویروس کرونا در حال تعطیل شدن هستند. طبق روایات شیعی یکی از علائم ظهور امام زمان، تعطیلی و نابودی معابد و مساجد و مراکز شرک و نفاق است که به اراده ایشان صورت می‌گیرد. امروزه حتی خانه کعبه در حال تعطیل شدن است و نیز سائر مساجد در جهان اسلام!

۴۱۹- طبق تعریف قرآن کسانی که الویت زندگیشان را دنیا قرار داده و دین و آخرت را هم در خدمت دنیا می‌خواهند کافرانند. یعنی کافران منکر دین و خدا و آخرت نیستند بلکه آن را برای دنیا می‌خواهند و این اساس تولید شرک و خرافه است زیرا دین را برای درمان امراض و رفع بدهی‌ها و بدبختی‌های اقتصادی و جسمانی و سیاسی خود تبدیل و تحریف می‌کند که حاصل نهائی این نگرش رمالی و جن‌گیری و دعانویسی و قبرپرستی و ورد و طلسم و شفاعت‌پرستی به درگاه قبور قدیسین است که انواع شرک و پلیدی و جنون است. ولی مؤمنان حقیقی دین و معارف توحیدی را برای معنویت و رشد و تعالی روح خود می‌خواهند و مشکلات دنیوی خود را به یاری عقل و تجربه رفع می‌کنند. دین بایستی برای توسعه و تعالی باطن زندگی و رونق معنوی دنیا باشد نه تکثیر مادی و آرزوهای دنیوی و رونق اقتصادی و سیاسی!

۴۲۰- بنابراین خرافه محصول طرز فکر و عملکرد کسانی است که دین را ابزاری برای امیال و مسائل دنیوی قرار داده‌اند که ملایان مذاهب در رأس این امر قرار دارند و اینان کافرانی پنهان در الفاظ و اطوار مذهبی هستند یعنی منافقانند که بدترین نوع کافران می‌باشند به قول قرآن کریم- دین برای رشد و توسعه و اعتلای دل و جان و روح و اندیشه است که دارای بقای ابدی و اخروی هستند. دین مؤمن این‌گونه است و دنیایش هر چه که باشد تسلیمش می‌شود و در حد توان و عقل و تجربه‌اش برای عزت و سلامت خود می‌کوشد ولی از ایمان و روح خود خرج نمی‌کند تا دنیایش را آبادتر سازد. زیرا مؤمن حیات دنیوی خود را برای دین و حیات اخروی و روحی می‌خواهد و کافر روندی معکوس دارد.

۴۲۱- ویروس کرونا تا به همین جا به بشر مدرن و خودشیفته‌ای که برای خدا و رسولانش کرکری می‌خواند ثابت کرده که کل این تمدن بواسطه موجودی نامرئی و نامعلوم در خموشی کامل از درون منهدم می‌شود و کل علوم و فنون هم هیچ کاری نمی‌تواند کرد.

۴۲۲- همه مفاسد و مظالم و تبیهکاری‌های بشر برخاسته از روابط انسان‌هاست و نزول ویروس کرونا این روابط را شدیداً دچار فروپاشی ساخته است و لذا از قوت و قدرت این پلیدی‌ها می‌کاهد. پس از این نظر یک نعمت الهی است.



۴۲۳- اساس فریبکاری‌ها و کفر بشری نیز در روابط و اتحاد مفسدانه آحاد بشر است. این تفرید و نشر و تنه‌اشدگی جبری ناشی از ویروس کرونا چشم و حس حق بینی را هم تقویت می‌کند و از شدت فریب و انکار و کفر می‌کاهد پس زمینه‌ای مناسب برای ظهور حق از وجود انسان کامل و امام زمان است که امکان درک و تصدیق بیشتری را به آحاد بشری می‌بخشد زیرا آدمی در تنهائی خود حق بین‌تر و مؤمن‌تر است. این نیز نعمت بزرگ دیگری است که از ویروس کرونا حاصل می‌شود.

۴۲۴- حس مرگ تحت الشعاع شیوع جهانی ویروس کرونا بر اکثر مردم جهان سایه افکنده است که حسی حق طلب و حق بین است و آدمی به‌میزانی که مرگ را به خود نزدیک می‌یابد صادق‌تر و باتقواتر و حق جوتر می‌شود. این نیز نعمت بزرگ دیگر این ویروس است که یک فرستاده الهی می‌باشد هرچند که بر کانون‌هائی فرود آمده که اشد کفر و نفاق و فساد حاکم بوده است تا آنها را به‌خود آورد.

۴۲۵- و از جمله نعمات دیگر این ویروس آنست که کمر دنیاپرستی و دنیاپرستان را شکسته و می‌شکند و قدرتهای دنیوی را خوار و رسوا و منهدم می‌سازد و مراکز صنعتی و نظامی و امنیتی و اقتصادی آنها را از درون فرومی‌پاشد و گردانندگانش تار و مار و پیروانش فراری می‌شوند و اماکن فساد تعطیل می‌گردد و اماکن شرک و نفاق و بت‌پرستی‌های رنگانگ ویران می‌شود.

۴۲۶- نخستین قربانیان مدرنیته و حیات صنعتی خودکارگران و مهندسين و دانشمندانی هستند که این تمدن صنعتی را برپا دارند که در این مراکز بواسطه انواع امراض مرگبار جان می‌کنند که عموماً امراض ذره‌ای هستند ذرات پتروشیمیائی، الکتریکی، رادیوآکتیویته، میکروبی و ذرات مرگبار معدنی که با انواع سرطان و امراض عصبی و مغزی و تنفسی و خونی و امثالهم به‌بار می‌آورند و حامیان و کارکنان خود را تدریجاً هلاک می‌سازند. این تمدن به بانیان خود بیشترین خیانت را کرده است. و مصرف‌کنندگان نیز در مرحله دوم دچار انواع هلاکت‌ها هستند. ویروس کرونا یکی از این هلاکت‌هاست.

۴۲۷- امام صادق<sup>(ع)</sup> می‌فرماید یک شیعه حقیقی هرگاه که اراده کند با امامش محشور است و او را درک و دیدار می‌کند و مسافت و مکان و زمان مانع این امر نیست. و هر که از امر امامش اطاعت کند به سرعت در ایمان و معرفت و مقامات روحانی همچون امامش می‌شود و از اسارت مکان و زمان رها می‌گردد و از جمله احرار می‌شود که در هفت زمین و آسمان به‌آنی سیر و سیاحت دارد. و در این مقام به‌جائی می‌رسد که هر چه اراده کند از جانب پروردگارش اجابت می‌شود و بلکه خداوند مرید اراده او می‌گردد. این مقام انسان کامل و شیعه کامل است. ولی آیا شیعه امروز کمترین شباهتی با این حقیقت دارد؟ بزرگترین حجاب بین شیعیان و امام زمان، ملایان شیعه هستند و فقهای آن! این توصیف امام صادق از شیعه حقیقی همان چیزی است که بنده در زندگیم مرحله به مرحله درک و تجربه نموده‌ام.

۴۲۸- حواس پنجگانه پنج مجرای فهم بشرند! فهم سمعی، فهم بصری، فهم بویائی، فهم چشائی و فهم لمسی! و اما فهم نوع ششمی وجود دارد که برآیند واحد این پنج فهم می‌باشد و آن فهم از طریق نوشتن الساعه و حضوری است یعنی فهم قلمی که مختص کسانی است که دارای قلم الهی هستند و در حال نوشتن به فهم برتری می‌رسند که فهم توحیدی است که حاصل علم بیان می‌باشد که بیانات الهی را آشکار می‌سازند که حامل منطقی فوق علیتی می‌باشد و همه اسباب و علل عالم را فرامی‌گیرد.

۴۲۹- ولی امروز گروه کثیری از بشریت حتی فاقد حداقل فهم حسی می‌باشد یعنی دریافت‌های سمعی و بصری و بویائی و چشائی و لامسه‌اش عقیم شده است. به مصداق این کلام الهی که: گوش می‌دهند ولی نمی‌شنوند، نگاه می‌کنند ولی نمی‌بینند، و الی آخر! و این تکنولوژی و صنایع و کالاهای ذره‌ای است که اعضاء و اعصاب حسی را از کار انداخته است یعنی ذرات نفتی، الکتریکی، اتمی، دیجیتالی، صوتی، رادیویی و امثالهم! و لذا بشر مدرن موجودی نفهم شده است که درجه نافهمی‌اش از حیوانات هم بسیار کمتر است و لذا برای جبران این نافهمی خود به انواع همزیستی با حیوانات پناه برده است: «و گروهی از کافران را به آفرینش ذره‌ای پدید آوردیم و اهل جهنم ساختیم.» قرآن-

۴۳۰- ویروس کرونا بسیاری از عوامل نابودسازی فهم بشری را جبراً از میان برمی‌دارد و یا کاهش می‌دهد تا بشر یکبار دگر در آخرالزمان به خود آید و عقلش را بیابد و خدایش را به یاد آورد.

۴۳۱- فرقه‌های ضاله به مصداق نامی که بر آنهاست براستی گروه‌هائی گمشده هستند که در بطن جوامع بشری گم و ناپیدا و نامرئی هستند و جز نامی از آنها در اذهان نیست و به سختی می‌توان به ماهیت آنها راه یافت و اسرار آنها را دانست همچون فرقه بهائی، فراماسونی، رجوی، درویشی و امثالهم ماهیتاً از جنس سازمان‌های اطلاعاتی و جاسوسی هستند و لذا اعضای این فرقه‌ها به آسانی به خدمت این نوع سازمان‌ها درمی‌آیند زیرا براستی فراموش‌خانه می‌باشند و حتی برخی از این فرقه‌ها پرورده دست این سازمان‌های اطلاعاتی هستند و بواسطه آنها حمایت می‌شوند و با هم تعامل پنهان دارند و در همه طبقات مردم نفوذ کرده و تجسس می‌کنند زیرا این فرقه‌های ضاله، از آنجا که بی‌هویت و فاقد هر اعتقاد اساسی هستند به هر رنگی درآمد و در هر گروه و مذهبی به همان رنگ درمی‌آیند و لذا شعارهای دموکراتیک و جهان‌وطنی می‌دهند و دعوی برابری همه مذاهب را دارند زیرا خود به هیچ حقی اعتقاد ندارند و ماهیتاً ملحدند! این فرقه‌های ضاله در درون خود خصم عامه مردم هستند و این عداوت خود نسبت به مردم را تبیین کرده و خود را برتر از همه می‌خوانند. و لذا نژادپرستی در اشد تبیین خود از ویژگی‌های این فرقه‌هاست همچون صهیونیست‌ها و فرقه خمینی و خامنه‌ای که مردم را به خودی و غیرخودی تقسیم کرده‌اند و در درون یک نظام اطلاعاتی - امنیتی زیست می‌کنند که خانواده‌هایشان را هم شامل می‌شود. اینها به لحاظ سیاسی جملگی ماکیاولیست هستند که برای به قدرت رسیدن و حفظ قدرت هر کاری را واجب و درست می‌دانند همچون خمینی و حفظ نظام را تبدیل به دینی جدید نمود و لذا بانی ماکیاولیسم در مذهب شیعه است. و اما مسئله دیگر اینست که جوامع مدرن به لحاظ اعتقادی تبدیل به انواع فرقه‌های مخوف و پنهان و فراموش‌خانه‌ای می‌شوند تحت الشعاع عناوین گوناگون اقتصادی، سیاسی، مذهبی، هنری، اطلاعاتی،

علمی و فنی! این بدان معناست که بشر مدرن در فراموش خانه نفس خود گم و گور و نابود می شود و آنچه که امروزه این فرقه های پنهان را از درون متلاشی می کند پدیده ای چون ویروس کرونا می باشد.

۴۳۲- مرز بین خرافه از حکمت و عرفان و حقایق الهی نه در ماهیت این دو امر بلکه در ماهیت انسان هائی قرار دارد که با این معارف روبرو می شوند که این معارف در نفس ناطقه شان مبدل به نور هدایت شود یا ظلمت و خرافه و گمشدگی پدید آورد. و فرق بین این دو نوع انسان (عارف یا خرافی) عنصر جبر و اختیار است. انسانی که اهل اختیار و انتخاب و صاحب و خلاق سرنوشت خویش است لایق نور هدایت در معارف توحیدی و اسرار حق است و انسان جبرپرست که از انتخاب و اختیار سرنوشتش بیزار است این حقایق و اسرار الهی را در خود تبدیل به خرافه می کند. باورهای خرافی جملگی جبری هستند چه از اسرار نجومی برآیند و یا از اسرار ام الکتاب و حکمت الهی و عرفان وحدت وجود! پس فرق عارف و خرافی همان فرق بین انسان مجبور و مختار است. عارف کسی است که هر چه خواهد خود می آفریند و خرافی مجبور در انواع جبرهای دهری و موروثی و طاغوتی و دجالی زمانه است که باورهایش هم تقدیس کننده جبرهائی است که در آن جان می کند. معارف توحیدی انسان مؤمن را عارف می سازد و انسان کافر را خرافی! هر چه که اراده و فطرت الهی و خلاقیت بشر را نابود کند خرافه و ناحق و دوزخی و کافرانه است. خرافه، تقدیس تباهی بشر است چه لباس علم داشته باشد چه دین یا عرفان و غیره! و این شیطان زدگی بشر است که دروغ را تحت عناوین بر حق، تقدیس می کند.

۴۳۳- امروزه بسیاری از روابط غیر متعهد و مفسدانه و بولهوسانه و غیراخلاقی و شقاوت بار تحت عنوان روابط دوستانه توجیه و تقدیس می شود همچون روابط دوستانه بین زن و شوهر یا بین والدین و فرزندان و امثالهم! در اینجا واژه «دوستی» یک نقاب ابلیسی است که هر خیانت و بی وفائی را تقدیس می کند. در اینجا «دوستی» یک خرافه است که تقوای الهی را به سخره می گیرد و لذا طرفین چنین روابطی هم عاقبت به تمسخر خود پرداخته و خود - مسخرگی عاقبت آخرالزمانی این خرافه و شیطننت است که با ویروس کرونا منهدم می گردد. کرونا ویروس آخرالزمان است آخرالزمان روابط شیطانی بشر! در واقع این دشمنی انسان ها با یکدیگر است که لباس دوستی بر تن کرده است که بر حسب تبلیغات زمانه عنوان عوض می کند: آزادی، برابری، حقوق بشر، عرفان وو...!

۴۳۴- امروزه همه دعواها بر سر خداست که خدای من بهتر و برتر است یا خدای تو! خدای من خدا تراست یا خدای تو! خدای من برحق تر است یا خدای تو! خدای من قدرتمندتر است یا خدای تو! وو...! و این «خدا» نام مستعار شیطان است. پس این دعوای بین شیاطین و شیطان پرستان است که تحت عنوان جنگ هفتاد و دو مذهب خودنمایی می کند! آنکه خدای را می شناسد او را با همه خلائق می بیند و همه خلائق را با او حتی کافران و منکرانش را: «هر چه در زمین و آسمان است خداوند را تسبیح و صلوة می کند ولی شما آن را درک نمی کنید.» قرآن -

۴۳۵- بیماری کرونا یکی از عوامل برپائی نهائی قیامت آخرالزمان است که لازمه اش تنهائی فزاینده آحاد بشر می باشد و ترس از مرگ که بزرگترین ویژگی این بیماری است عامل این تنهائی می باشد زیرا هیچ چیزی به اندازه ترس از مرگ

موجب تنهائی بشر نمی‌شود وگرنه مرگ و میر ناشی از این بیماری در قیاس با سائر عوامل مرگبار در عصر ما بس ناچیز است. مرگ ناشی از ایدز و سرطان و آلودگی هوا و غذا و خودکشی و اعتیاد هزاران بار بیشتر است. از این منظر این ویروس جدید باعث ظهور جهل و جنون و حماقت دانشمندان و رهبران جهان و کل مردمان کافر است به‌همراه ملایان منافق ادیان که می‌خواهند با ورد و دعا این قیامت را از میان بردارند. امروزه ملایان مذاهب به مراتب منکرتر از عامه مردمان هستند در قبال درک و تصدیق قیامت آخرالزمان! فهم کرونا و برخورد درست در قبال آن فقط حاصل درک و تصدیق قیامت آخرالزمان است. کرونا آمده تا دروغ را رسوا کند و ادعاهای شیطانی را نابود سازد و علوم بغی و مذاهب ضاله را بی‌اعتبار نماید و خلائق را بیدار ساخته و اتمام حجت کند.

۴۳۶- در قیامت آخرالزمان، انسان از غیر انسان تفکیک شده و انسان‌ها بر جنات نعیم امام وارد شده و غیر انسان‌ها در قیامت و حیوان و جماد و ذرات و اجنه و شیاطین مسخ می‌شوند. و اما حدّ و مرز بین انسان و غیر انسان چیست؟ انسان طبق تعریف قرآن کسی است که کتاب وجودش را در مراتب نفس خوانده و آن را قرآنی یافته و سپس بیان نموده و آن را جهانی ساخته و در خلق جدیدش صاحب اختیار الهی گشته است و همه فعل و انفعالات مادی و معنوی زندگیش را از اراده حق که عین رحمت مطلقه است می‌بیند و لذا تسلیم و شاکر و راضی می‌شود در مراتب معرفت و تسلیم و رضا! و مابقی مردمان از قلمرو انسانیت خارجند و از صورت انسانی نیز در این قیامت آخرالزمان، ساقط شده و در خلق غیر انسانی مسخ می‌شوند و در حیات دنیوی خود در زمره اجنه و شیاطین و خناسان قرار می‌گیرند. و کرونا نیز یکی از این اجنه است که کافران از آن اطاعت می‌کنند و بر جهنم وارد می‌شوند. امروزه گروه کثیری از مردمان جهان در سودای الحاق به اجنه و شیاطین هستند که جاذبه فیلم‌های شیطانی و ادبیات و عرفان‌های شیطان‌پرست در جهان بهترین حجت این واقعیت است. این نمادی از خلق جدید جنّی و جهنمی و ذره‌ای است که مختص کافران و منافقین می‌باشد یعنی کسانی که در انواع مفاسد اخلاقی غرق شده‌اند. در جامعه ایران نیز گستره عرفان حلقه و اوشو و دون‌خوان نمونه‌ای از این پدیده است که در بستر تکنولوژی ارتباطات دیجیتال امکان توسعه‌ای جهانی یافته است.

۴۳۷- کرونا به لحاظ علمی، مخلوق حدود یک‌صدسال جریان واکسن سازی و آنتی بیوتیک در حیات بشر مدرن است. کرونا همان ویروس سرماخوردگی است که از بطن جریان واکسن سازی جهش ژنتیکی یافته است. بنابراین در صف مقدم قربانیان کرونا کسانی قرار دارند که در همه عمر از واکسن‌ها و آنتی بیوتیک برخوردار بوده‌اند که بدنشان از قدرت ایمنی طبیعی تهی شده است و در مقابل آنتی بیوتیک‌ها و واکسن‌ها هم هیچ واکنشی نشان نمی‌دهد. کرونا یک ویروس لابراتواری و داروئی و کاملاً علمی است و لذا علم حریفش نمی‌شود.

۴۳۸- کسی که عمری به مصرف آنتی بیوتیک‌ها و واکسن‌ها مشغول بوده انسان مؤمنی نبوده است زیرا مؤمن کسی است که بیماری را در خدمت سلامتی جان و روح و یک نعمت الهی می‌داند پس با آن بصورت فیزیکی مبارزه نمی‌کند زیرا جان را امری الهی می‌داند که در دست خداوند است پس او خود را در نزد خداوند که مؤمن است ایمن ساخته است و اگر هم به بهانه مرضی به‌سوی مرگ برود باز هم راضی است و عامل مرگ را نه بیماری و ویروس بلکه امر خدا می‌داند.

پس انسان مؤمن در قبال بیماری‌ها و امراض مسری، ایمنی عقل و جان و روح خود را از دست نمی‌دهد و دست به تلاش‌های مذبحخانه نمی‌زند. آنکه از بیماری و مرگ می‌هراسد مؤمن نیست. اینست که علی<sup>(ع)</sup>، امراض مسری را کاذب می‌خواند. یعنی امراض مسری نیست که کسی را می‌کشد. «اوست آنکه می‌کشد و زنده می‌کند.» قرآن - پس مخاطب این سخن، مؤمنان هستند نه مسلمین موروثی و صرفاً ادعائی! و مؤمن متصل به ذات حق در خویشتن است.

۴۳۹- هیچ ویروس و مرضی قادر نیست که انسان را بکشد. آنچه که کشته می‌شود حیوان است و فعل و انفعالات جانوری! ویروس کرونا خط حائلی بین انسان و حیوان است. بحران جهانی کرونا یک بحران حیوانی و کافرانه است در حالی که برای مؤمنان یک نعمت تاریخی عظیم است که آنها را به حریم انسان کامل نزدیکتر می‌سازد در قلمرو تفرید و تجرید فزاینده!

۴۴۰- ویروس کرونا همچون هر ویروس یا میکروب دیگری یک ذره جئی و نامحسوس است و تا بر جان آدمی وارد و مستقر نشود حضورش درک نشود درست همچون جن! و جان مؤمنان از رسوخ هر جئی ایمن و مصون است. جن بر جانی امکان ورود و استقرار دارد که فاقد روح الهی باشد که بواسطه اولیای الهی در جان اهل ایمان دمیده می‌شود. پس یک مؤمن صاحب روح کسی است که با یکی از اولیای زنده الهی در ارتباط روحی باشد و تحت ولایتش زیست کند. اولیای الهی همان اولیای انسان هستند که حلقه اتصال خدا و خلق می‌باشند زیرا حاملان روح الله برای بشرند! و من پیام‌آور این روح و انسانیت در آخرالزمان هستم.

علی اکبر خانجانی

۱۳۹۸/۱۲/۲۶ - روستای بار